

کوشش خواه برای تردیونیونیستهای انگلیس که نسبت بسوسیالیسم روش خصومت آمیز دارند، خواه برای کارگران کاتولیک، خواه برای کارگران «زوباتووی» و خواه برای کارگران دیگر عمومیت دارد. پس سیاست با سیاست فرق دارد. بدینطریق ما می بینیم که در مورد مبارزه سیاسی هم «رابوچایا میسل» بیش از آنکه آنرا نفی کند در مقابل جنبه خود بخود بخود آن و در مقابل جنبه غیر آگاهانه آن سر فرود میاورد. «رابوچایا میسل» در حالیکه مبارزه سیاسی (یا عبارت صحیح تر: امیال و خواست های سیاسی کارگران) را، که خود بخود از درون همان نهضت کارگری برون میروید، کاملاً قبول دارد، از تنظیم مستقلانه سیاست خاص سوسیال دموکراتیک، که موافق با وظایف عمومی سوسیالیسم و شرایط کنونی روسیه باشد، تماماً امتناع میورزد. ما در ذیل نشان خواهیم داد که اشتباه «رابوچیه دلو» نیز همین گونه است.

(ج) گروه «ساموآسواپازدنبه» (۶۷) («خود آزادی»)

و «رابوچیه دلو»

ما سر مقاله شماره اول «رابوچایا میسل» را، که شهرتی نداشت و امروز تقریباً فراموش شده است، باین جهت با این تفصیل بررسی نمودیم که سر مقاله مذکور آن جریان عمومی را، که بعد ها از مجاری خورد و بیشمار آفتابی گشت، زود تر از همه و برجسته تر از همه بیان نمود. و ای کاملاً حق داشت که در موقع تمجید از شماره اول و سر مقاله «رابوچایا میسل» اظهار داشت که سر مقاله مذکور «شدید و آتشین» نگاشته شده است (ورقه رابوتنیک شماره ۹ - ۱۰ ص ۴۹). هر کس که بمقیده خویش اطمینان دارد و تصور میکند که چیز تازه ای را بیان میکند، «آتشین» مینویسد و طوری مینویسد که نظریاتش بطور برجسته بیان شود. فقط در اشخاصی که به نشستن در دو بین کرسی عادت کرده اند هیچگونه «آتشی» وجود ندارد، تنها اینگونه اشخاص هستند که قادرند با وجود یکه تا دیروز آتشی بودن «رابوچایا میسل» را میستودند امروز بعثت «آتشی بودن جروبخت» بر مخالفین آن بتازند.

ما بر سر «ضمیمه جداگانه» «رابوچایا میسل» معطل نیشویم (ذیلاً ناگزیر خواهیم بود بعقل گوناگونی باین اثر که افکار اگونومیستها را از همه بیگیر تر بیان مینماید استناد جوئیم). فقط مختصراً «بیانیه گروه خود آزادی کارگران» را (مارس سال ۱۸۹۹، این بیانیه در ژوئیه سال ۱۸۹۹ در شماره ۷ روز نامه «ناکانونه» (در آستانه) - چاپ لندن مجدداً درج شد) متذکر میگردیم. نویسندگان این بیانیه بسیار بجا اظهار میدارند که «روسیه کارگری تازه دارد بیدار میشود. تازه به اطراف و جوانبش نظر می افکند و از روی غریزه طبیعی به اولین وسائل مبارزه که بدستش می افتد متوسل میشود، ولی آنها هم همان نتیجه گیری نادرست «رابوچایا میسل» را مینمایند و فراموش میکنند که غریزی بودن - همان عدم آگاهی (خود بخودی بودن) است که سوسیالیستها باید برای بر طرف ساختن آن همت بکارند، آنها فراموش میکنند که در جامعه معاصر «اولین» وسائل مبارزه که بدست می افتد همواره وسائل تردیونیونی خواهد بود و «اولین» ایدئولوژی که در دسترس قرار میگیرد نیز ایدئولوژی بورژوازی (تردیونیونی) خواهد بود. این

تنظیم گردیده است و برای انتشار خود دارای وسائل بهراتب بیشتری است. بنا بر این هر قدر نهضت سوسیالیستی در کشوری جوانتر باشد، همانقدر هم مبارزه علیه تمام تشبثاتیکه برای تحکیم ایدئولوژی غیر سوسیالیستی میشود باید شدید تر باشد و همانقدر هم باید با قطعیت بیشتری کارگرانرا از ناصحان بد که فریادشان علیه «بر بها دادن بتقش عنصر آگاه» و امثال آن بلند است، بر حذر داشت. نگارندگان نامه اگونومیستی با «رابوچیه دلو» يك صدا شده ناشکیبائی را که از خصائص دوره طفولیت نهضت است میگویند. ما در پاسخ میگوئیم: آری، نهضت ما حقیقتاً هم در حالت طفولیت است و برای اینکه سریعتر بحد بلوغ برسد باید بالاخص نسبت به کسانی که با سر فرود آوردن خود در برابر جریان خود بخودی سد راه رشد آن میگردند ناشکیبا باشد. هیچ چیزی خنده آور تر و مضرتر از این نیست که شخص بخواهد خود را پیری وانمود سازد که گوئی مدتهاست تمام مراحل قطعی مبارزه را گذرانده است!

سوم اینکه شماره اول «رابوچایا میسل» میکوشد بمانشان دهد که نام «اگونومیسم» (که ما البته نمیخواهیم از این نام دست برداریم زیرا بهر حال اگونون دیگر معمول شده است) ماهیت رویه نوین را بحد کافی دقیق بیان نینماید. «رابوچایا میسل» مبارزه سیاسی را بکلی انکار نمیکند: در اساسنامه مربوط به صندوق که در شماره اول «رابوچایا میسل» درج شده از مبارزه علیه حکومت صحبت میشود. ولی «رابوچایا میسل» فقط بر این عقیده است که سیاست همواره مطیعانه از اقتصاد پیروی میکند («رابوچیه دلو» شکل این تزا را تغییر داده در برنامه خویش تاکید میکند که «در روسیه بیش از هر کشور دیگری مبارزه اقتصادی از مبارزه سیاسی جدا نشدنی است»). هر گاه منظور از سیاست، سیاست سوسیال دموکراسی باشد آنوقت این تزا های «رابوچایا میسل» و «رابوچیه دلو» بکلی نا درست خواهد بود. چه بسا مبارزه اقتصادی کارگران، چنانکه ما دیدیم با سیاست بورژوازی و مذهبی و امثال آن وابسته میگردد (ولو این وابستگی جدا نشدنی هم نباشد). ولی هرگاه منظور از سیاست، سیاست تردیونیونیستی یعنی کوشش عمومی همه کارگران برای وادار نمودن دولت به اتخاذ تدابیر چندی باشد که علیه بد بختیهای که ذاتی وضعیت آنهاست متوجه باشد، ولی این وضعیت را بر طرف نکند، یعنی تابعیت کار را از سرمایه از بین نبرد، - در اینصورت تزا های «رابوچیه دلو» صحیح است، در حقیقت هم این

* - اغلب میگویند: طبقه کارگر بطور خود بخودی بسوی سوسیالیسم میرود. این نکته از این لحاظ که تئوری سوسیالیستی علل سه روزی طبقه کارگر را از همه عمیقتر و صحیحتر تعیین مینماید کاملاً حقیقت دارد و بهینهجهت هم هست که اگر خود این تئوری در مقابل جریان خود بخودی سر تسلیم فرود نیآورد، اگر این تئوری جریان خود بخودی را تابع خویش گرداند، کارگران سهولت آنرا فرا میگیرند. معمولاً مفهوم این نکته در خودش مستتر است ولی «رابوچیه دلو» اتفاقاً این مفهوم مستتر را فراموش و تحریف میکند. طبقه کارگر بطور خود بخودی بسوی سوسیالیسم میرود ولی مع الوصف ایدئولوژی بورژوازی که بیشتر از همه متداول شده است (و دائماً در اشکال بسیار گوناگون تجدید زندگی می نماید) خود بخود بطور روز افزونی بکارگران تحمیل میشود.

ولی «رابوچی» دلوه نه تنها از اکونومیست ها «دفاع» میکند بلکه خود دائما دچار اشتباهات اساسی آنان میشود. منبع این گمراهی در مفهوم دو پهلوی تز زیرین بر نامه «رابوچی» دلوه بود: «ما نهضت توده‌های کارگری را (تکیه روی کلمات از «رابوچی» دلوه است)، که در سالهای اخیر بوجود آمده است، مهمترین پدیده‌ای در حیات روس میدانیم که عمل عمده‌اش تعیین وظایف و جنبه فعالیت مطبوعاتی اتحادیه خواهد بود» (تکیه روی کلمات از ماست). در اینکه نهضت توده‌های مهمترین پدیده است بحثی نمیتواند باشد. اما تمام مطلب در آنست که تعیین وظایف را که بدست این نهضت توده‌های انجام می‌گیرد چگونه باید فهمید. اینرا دو نوع میتوان فهمید. یا بمعنای سر فرود آوردن در مقابل خود بخودی بودن این نهضت، یعنی نقش سوسیال دموکراسی را بدرجه خدمتگزاری صرف در برابر یک نهضت کارگری از این قبیل رساندن (ضرری که «رابوچایا میسل» «گروه خود آزادی» و سایر اکونومیستها میفهمند): و یا بدین معنا که نهضت توده‌های در جلو ما وظایف تازه تئوریک و سیاسی و تشکیلاتی قرار میدهد که نسبت به آن وظایفی که در دوره پیش از پیدایش نهضت توده‌های ممکن بود به آن قانع شد بمراتب غامضتر و پیچیده‌ترند. «رابوچی» دلوه همانا بمفهوم اول متمایل گشته و متمایل میگردد زیرا در باره هیچ وظیفه تازه‌ای هیچ چیز معینی نگفته است بلکه مخصوصاً قضاوتش همیشه اینطور بوده است که گویا این «نهضت توده‌ای» گریبان ما را از لزوم درک واضح و حل مسائلی که از طرف نهضت مذکور پیش کشیده شده خلاصی مینماید. کافیست خاطر نشان شود که «رابوچی» دلوه غیر ممکن میدانست که سرنگون ساختن حکومت مطلقه را نخستین وظیفه نهضت توده‌های کارگری قرار دهد و این وظیفه را (بنام نهضت توده‌ای) تا درجه وظیفه مبارزه برای خواست های سیاسی فوری تنزل میداد (جزوه «پاسخ» ص ۲۵). ما مقاله ب. کرچفسکی سر دبیر مجله «رابوچی» دلوه را در شماره ۷ تحت عنوان «مبارزه اقتصادی و سیاسی در نهضت روسیه» که همان اشتباهات را تکرار مینماید* بکنار گذاشته مستقیماً بشماره ۱۰

برای نخستین بار اعتراض سوسیال دموکراتهای روس علیه اکونومیسم بلند شد (اعتراض علیه «Gredo»). اما اکونومیسم، چنانچه «رابوچی» دلوه بسیار خوب میداند، در سال ۱۸۹۷ پیداشد زیرا که و. ای. هنوز در ماه نوامبر سال ۱۸۹۸ بود («لیستک رابوتیک» شماره ۹-۱۰) که «رابوچایا میسل» را مورد تمجید قرار داد.

* در این مقاله، مثلاً «تئوری مراحل» یا تئوری «مانور خانفانه» در مبارزه سیاسی، چنین بیان میگردد: «خواستهای سیاسی، که از لحاظ ماهیت خود برای تمام روسیه مشترکند، معیناً باید در مراحل نخست» (این در ماه اوت ۱۹۰۰ نوشته شده است) «با تجربه ای که قشر معینی (sic) از کارگران از مبارزه اقتصادی بدست آورده اند مطابقت داشته باشد. فقط (!) در زمینه این تجربه است که میتوان و باید به تبلیغات سیاسی پرداخت» الخ (ص ۱۱). در صفحه ۴ نگارنده مقاله برضد تپت‌های اتحاد اکونومیستی، که بنظر وی کاملاً بی اساس می باشد، برخاسته با جوش و خروش تمام بانگ برمی آورد که: «کدام سوسیال دموکرات است که نداند بر طبق آموزش مارکس و انگلس منابع اقتصادی طبقات جداگانه نقش قطعی را در تاریخ بازی میکند و بنابراین این بقیه در پاورقی صفحه بعد

نویسندگان همچنین سیاست را هم «نهی نمیکند» ولی فقط (فقطاً) به پیروی از آقای و. اظهار میدارند که سیاست رو بنا است و بنابر این «تبلیغات سیاسی نیز باید روبنای تبلیغات برای مبارزه اقتصادی باشد. باید در زمینه این مبارزه نشو و نما یابد و از بی آن برود».

و اما «رابوچی» دلوه فعالیت خود را یکسره از «دفاع» از اکونومیستها آغاز نموده است. «رابوچی» دلوه پس از اینکه در همان شماره اول خود (شماره ۱ ص ۱۴۱-۱۴۲) صاف و پوست کنده دروغ گفت و اظهار کرد که گویا «نمیدانند که منظور آکسرد کدام رفقای جوان بوده‌اند که اکونومیست ها را در رساله معروف خود* از آنها بر حذر دانسته است، مجبور شد در جروبیتی که روی همین دروغ با آکسرد و پلخانف در گرفت اقرار کنند که او «با اظهار حیرت و تعجب» میخواست است از همه آن سوسیال دموکراتهای مقیم خارجه که جوانتر هستند در مقابل این اتهام نا روا (متهم نمودن آکسرد اکونومیستها را به محدودیت فکر) دفاع نماید. و اما در حقیقت امر این اتهام کاملاً روا بود و «رابوچی» دلوه بخوبی میدانست که این اتهام از جمله شامل و. ای. عضو هیئت تحریریه وی نیز میباشد. ضمناً متذکر میگردم که در این جروبیت آکسرد کاملاً معق و مصاب بود و تفسیری که «رابوچی» دلوه از رساله من: «وظایف سوسیال دموکراتهای روس»** کرده، بکلی نادرست بوده است. این رساله در سال ۱۸۹۷، یعنی موقعیکه هنوز «رابوچایا میسل» منتشر نشده بود، و من خط مشی اولیه «اتحادیه مبارزه سان پتربورگ» را، که در فوق توصیف نمودم، خط مشی حکمفرما میسرادم، و حق هم داشتم بشارم، نگاشته‌شده است. این خط مشی لااقل تا نیمه های سال ۱۸۹۸ واقعا هم حکمفرما بود. از این رو «رابوچی» دلوه کمترین حقی هم نداشت که برای تکذیب وجود و خطر اکونومیسم برساله‌ای استاد جوید که در آن نظریاتی تشریح شده است که نظریات «اکونومیستی» در سالهای ۱۸۹۷-۱۸۹۸ در سان پتربورگ عرصه را بر آن‌ها تنگ کرده بود. ©

* «در اطراف وظایف و تاکتیک معاصر سوسیال دموکراتهای روس»، ژنو ۱۸۹۸. دو نامه به «رابوچایا گازتا» که در سال ۱۸۹۷ نگاشته شده است.

** رجوع شود به کتاب حاضر ص ۶۴-۷۱. مترجم.

© «رابوچی» دلوه ضمن اینکه خواسته است، در خود دفاع کند، دروغ اول خود را («نمیدانیم منظور پ. ب. آکسرد کدام رفقای جوان بوده اند») بوسیله دروغ دوم تکمیل نموده است، بدین ترتیب که در جزوه «پاسخ» نوشته است: «از آنوقت که در باره رساله «وظایف» انتقاد نامه نوشته شده است بین بعضی از سوسیال دموکراتهای روس تمایلات اکونومیستی یکجانبه‌ای پیدا یا بطور کم و بیش واضح مشخص شده است که نسبت به آن حالت نهضت‌ما، که در رساله «وظایف» تصویر شده است، یکقدم عقب میباشد» (ص ۹). اینست آنچه که در جزوه «پاسخ»، که در سال ۱۹۰۰ از طبع در آمده، گفته میشود. و حال آنکه شماره اول «رابوچی» دلوه (با انتقاد نامه) در ماه آوریل سال ۱۸۹۹ چاپ شده بود. آیا اکونومیسم فقط در سال ۱۸۹۹ پیدا شده است؟ خیر، در سال ۱۸۹۹ بقیه در پاورقی ستون بعد

بپذیرد. باینجهت کشف عجیبی کرده است دائر بر این که «تاکتیک» - نقشه مخالف نص صریح مارکسیسم است» (شماره ۱۰ ص ۱۸) و تاکتیک عبارت است از «پروسه رشد وظایف حزبی، که با حزب در حال رشدند» (ص ۱۱ تکیه روی کلمات از «رابوچیه دلوه» است). کلمه قصار اخیر همه گونه شانس را دارد برای اینکه از کلمات قصار معروف و یادگار زوال ناپذیر «طریقت» «رابوچیه دلوه» بشود. ارگان رهبری کننده به سوال: «کجا باید رفت؟» چنین جواب میدهد: حرکت پروسه‌ای است که فاصله بین مبدا و نقاط بعدی حرکت را تغییر میدهد. ولی این ژرف اندیشی بیمانند تنها یک موضوع عجیب نیست. (در اینصورت نمایارزید زیاد بر سر آن معطل شد) بلکه برنامه یک طریقت تام و تمام نیز میباشد: همان بر نامه‌ای که ر. م. (در «ضمیمه جداگانه» «رابوچایا میسله») با این کلمات آنرا بیان کرده است: آن مبارزه ای مطلوب است که در حیز امکان باشد و مبارزه ای هم که در حیز امکان است همان است که در دقیقه فعلی جریان دارد. این درست طریقت همان ایورتونیسیم بیکرانی است که بطور غیر فعال خود را با جریان خود بخودی هماهنگ میسازد.

«تاکتیک» - نقشه مخالف نص صریح مارکسیسم است. این تهمتی است به مارکسیسم و عبارتست از تبدیل آن به همان کاریکاتوری که ناردنیکها آنرا در جنگ با ما در نقطه مقابل ما قرار میدادند. این همانا پائین آوردن سطح ابتکار و انرژی مجاهدین آگاه است. در صورتیکه مارکسیسم بر عکس با گشایش وسیعترین دورنها در برابر سوسیال دموکرات و واگذاری (چنانکه بتوان اینطور اظهار داشت) قوای مقتدری مرکب از میایونها و میلیونها نفر از طبقه کارگر. که «باور خود بخودی» بمبارزه بر میخیزند. در اختیار وی. به ابتکار و انرژی سوسیال دموکرات تکان عظیمی میدهد! تمام تاریخ سوسیال دموکراسی بین المللی مشحون از نقشه هائی است که گاه از طرف این و گاه از جانب آن پیشوای سیاسی طرح شده و صحت دور اندیشی و درستی نظریات سیاسی و تشکیلاتی یکی را نشان داده و کوتاه بینی و اشتباهات سیاسی دیگری را آشکار نموده است. زمانیکه آلمان یکی از بزرگترین تحولات تاریخی یعنی تشکیل امپراتوری، گشایش رایشتاک و اعطای حق انتخابات عمومی - را میگذراند لیکنخت در زمینه سیاست و فعالیت سوسیال دموکراسی عموماً دارای یک نقشه و شویتر دارای نقشه دیگری بود. هنگامیکه قانون فوق العاده بر سر سوسیالیستهای آلمان فرود آمد - هوست و هاسلمان صرفاً دعوت میکردند که باید به اعمال زور و ترور متوسل شد. آنها یک نقشه داشتند، و هسبرگ، شرام و (تا اندازه ای) برنشتین که به سوسیال دموکراتها موعظه میکردند که شما با خشونت و انقلابیگری بی خردانه خود موجب و مسبب این قانون گشتید و اکنون باید با طرز رفتار نمونه‌وار خود سزاوار عفو شوید - نقشه دیگری و کسانی که وسائل انتشار ارگان غیر علنی را تهیه و عملی می‌دند - نقشه ثالثی. اکنون پس از گذشت سالیانی دراز از آنزمان، که مبارزه بر سر مسأله انتخاب خط مشی بیابان رسیده و تاریخ آخرین تصمیم خود را در باره بلرد خور بودن خط مشی انتخاب شده اعلام داشته است - البته گفتن کلمات قصار و ژرف اندیشی در باره رشد وظایف حزبی که با حزب در حال رشدند چندان دشوار نیست. اما در

«رابوچیه دلوه» می پردازیم. البته ما به تحلیل اعتراضات جداگانه ب. گریچفسکی و مارتینف علیه «زاریا» و «ایسکراه» نمیپردازیم. در اینجا توجه ما را نقطه آن روش اصولی که «رابوچیه دلوه» در شماره دهم خود پیش گرفته جلب مینماید. ما مثلاً اینموضوع مضحک را که «رابوچیه دلوه» بین دو اصل زیرین «تضاد اساسی» می بیند مورد تحلیل قرار نیدهیم. اصل اول:

«سوسیال دموکراسی دست خود را نمی بندد و فعالیت خویش را بیک نقشه یا شیوه از پیش تنظیم شده مبارزه سیاسی محدود نمیسازد - سوسیال دموکراسی هرگونه وسایل مبارزه را می پذیرد فقط بشرطی که این وسایل با نیروهای موجوده حزب متناسب باشد الخ (شماره ۱ «ایسکراه»)*.

اصل دوم:

«در صورت فقدان سازمان محکمی که در مبارزه سیاسی و در هرگونه شرایط و هر دوره پخته و آبدیده شده باشد، راجع به نقشه منظم فعالیتی که با اصول متین و روشن و بدون انحراف عملی شده و تنها آنست که شایستگی داشتن نام تاکتیک را دارد حتی سخنی هم نمیتواند در میان باشد» (ایسکراه شماره ۴)**.

مخلوط کردن دو موضوع زیرین: یکی شناسائی اصولی کلیه وسائل مبارزه و کلیه نقشه ها و شیوه ها بشرط صلاح و متناسب بود نشان و دیگری این خواست که در لحظه سیاسی فعلی، چنانچه بخواهیم از تاکتیک سخن گفته باشیم، باید از نقشه بدون انحرافی پیروی نمائیم - معنایش اینستکه مثلاً این موضوع را که طب کلیه سیستم های معالجه را قبول دارد با این خواست که میگوید در موقع معالجه مرض معین باید از یک سیستم معین پیروی کرد - مخلوط نمائیم. اما مطلب بر سر همین است که «رابوچیه دلوه» با وجودیکه خودش دچار مرضی است که ما آنرا سر فرود آوردن در مقابل جریان خود بخودی نامیده ایم، معیناً نخواهد هیچ گونه سیستمی برای معالجه این مرض

مبارزه پرولتاریا در راه منافع اقتصادی خویش نیز خصوصاً باید برای تکامل طبقاتی و مبارزه آزادی طلبانه وی دارای اهمیت درجه اول باشد؟ (تکیه روی کلمه از ماست). این «بنابر این» کاملاً بی مورد است. از اینکه منافع اقتصادی نقش قطعی بازی میکند هیچگونه نتیجه ای حاکی از درجه اول بودن اهمیت مبارزه اقتصادی (- اتحادیه ای) هرگز مستفاد نمیشود، زیرا مهمترین و «قطعیترین» منافع طبقاتی عموماً فقط بوسیله تحولات عمیق سیاسی ممکن است عملی شود؛ و خصوصاً منافع اساسی اقتصادی پرولتاریا فقط بوسیله انقلاب سیاسی، که دیکتاتوری پرولتاریا را جایگزین دیکتاتوری بورژوازی مینماید، ممکن است عملی شود. ب. گریچفسکی استدلال «و. و. های سوسیال دموکراسی روس» (- سیاست از پی اقتصاد میاید و غیره) و برنشتینهای سوسیال دموکراسی آلمان را تکرار می نماید (مثلاً ولتمان با همینگونه استدلال ثابت میکرد که کارگران پیش از آنکه بفکر انقلاب سیاسی بیافتند اول باید «نیروی اقتصادی» بدست آورند).

* - رجوع شود به جلد ۴ کلیات، چاپ ۴ ص ۳۴۵ - ۳۴۶ ه. ت.

** - رجوع شود به جلد پنجم کلیات، ص ۶ ه. ت.

در اینصورت بایستی نشان میداد که این نقشه ها بکدام يك از واقعیات ابرکتیف بخصوصی بی اعتنا هستند و بعد «ایسکرا» را برای این بی اعتنائی به نقصان آگاهی و بقول خود به «مبالغه در کاهش اهمیت عنصر آگاه» متهم میکرد. ولی اگر او، که از نقشه های سوپرکتیف ناراضی است، غیر از استناد به «مبالغه در کاهش اهمیت عنصر خود بخودی» (!!) دلیل دیگری ندارد، آنوقت او بدینوسیله فقط ثابت میکند که (۱) از لحاظ تئوری، -- مارکسیسم را * ۱۵۰ کاریف ها و میخائیلوفسکی ها درک میکنند که بقدر کفایت از طرف بلتوف (۶۸) مورد استهزاء قرار گرفته اند و (۲) از لحاظ عملی -- از آن «عناصر خود بخودی تکامل» که کار مارکسیستهای عملی ما را به برانشتینیسیم و سوسیال دموکراتهای ما را به اکونومیسم کشانده است کاملاً راضی ولی از کسانی که تصمیم گرفته اند بهر نحوی شده سوسیال دموکراسی روس را از راه تکامل «خود بخودی» بدر برند «سخت متغیر است».

و اما آنچه که در دنبال این مطلب می آید بسیار خوشمزه است. همانطور که افراد با وجود کلیه موفقیت های علوم طبیعی، با اصول آباء واجدادی زاد و ولد خواهند کرد. -- همانطور هم پیدایش نظام جدید اجتماعی در عالم با وجود کلیه موفقیت های علوم اجتماعی و رشد مبارزین آگاه، در آینده بیشتر نتیجه انفجار های خود بخودی خواهد بود» (ص ۱۹). همانطور که حکمت آباء واجدادی میگوید: کیست که عقلش برای پس انداختن اولاد کافی نباشد؟ همانطور هم حکمت «سوسیالیستهای نوین» (۵) انریس توپوریلف (۶۹) میگوید که: برای شرکت در پیدایش خود بخودی نظام جدید اجتماعی عقل همه کس میرسد. ما هم تصور میکنیم که عقل همه کس میرسد. برای چنین شرکتی کفایت که شخص، موقعیکه اکونومیسم حکمفرماست به اکونومیسم و موقعیکه تروریسم پیدا شد به تروریسم تن در دهد. مثلاً «رابوچیه دلو» در بهار امسال، هنگامیکه بسیار مهم بود که اشخاص را از شیفته شدن به ترور بر حذر نمود، در مقابل مسئله ای که برای وی «تازگی» داشت مبهوت ایستاده بود. ولی اکنون که شش ماه میگذرد و این موضوع دیگر اهمیت روزمره خود را از دست داده است «رابوچیه دلو» در آن واحد، هم این اظهار را که: «ما فکر میکنیم وظیفه سوسیال دموکراسی نمیتواند و نباید مخالفت با رونق گرفتن روحیه ترور باشد» (رابوچیه دلو شماره ۱ ص ۲۳) و هم قطعنامه کنگره را که میگوید: «کنگره، ترور تعرضی متوالی را بموقع میداند» (دو کنگره ص ۱۸) یکجا با تقدیم میدارد. واقعا که چقدر روشن و منطقی است! مخالفت نیورزیم -- ولی بموقع اعلام میداریم و ضمناً طوری هم اعلام میداریم که ترور غیر متوالی و تدافعی در «قطعنامه» گنجانده نمیشود. باید اذعان نمود که چنین قطعنامه ای بسیار بیخطر و کاملاً مصون از خطا است. -- همانطور که شخصی که صحبت می کند برای اینکه چیزی نگفته باشد مصون از خطاست! برای تنظیم چنین قطعنامه ای فقط يك چیز لازمست و آن فن گام برداشتن از دنبال نهضت است. هنگامیکه «ایسکرا» این موضوع را که «رابوچیه دلو» مسئله ترور را مسئله جدیدی * اعلام داشته است به استهزاء گرفت. «رابوچیه دلو» متغیرانه «ایسکرا» را متهم ساخت باینکه «ادعایش برای تحمیل آن طریقه حل مسائل تاکتیکی سازمان حزب، که ۱۵ سال پیش از طرف گروهی از نویسندگان

* -- همانند. مترجم.

** -- رجوع شود به جلد پنجم کلیات ص ۶-۸. ه. ت.

موقع آشوب*، هنگامیکه «ناقدين» و اکونومیست های روس سوسیال دموکراسی را بدرجه تردیونیونیسم تنزل میدهند و تروریستها هم بشدت قبول «تاکتیک-نقشه» را در حال تکرار اشتباهات سابق موعظه مینمایند، در همچو موقعی اکتفا به این قبیل ژرف اندیشی ها بمنزله آنستکه «گواهینامه فقر» خود را صادر کرده باشیم. در لحظه ای که عیب بسیاری از سوسیال دموکراتهای روس همانا کمبود ابتکار و انرژی، کمبود «وسعت دامنه ترویج و تبلیغ و تشکیلات سیاسی»* و کمبود «نقشه های وسیعتر فعالیت انقلابی است» -- در چنین لحظه ای گفتن اینکه: «تاکتیک-نقشه مخالف با نص صریح مارکسیسم است» -- معنایش نه فقط آلودن مارکسیسم از لحاظ تئوری بلکه بعلاوه عقب کشیدن حزب از لحاظ عملی است.

سیس «رابوچیه دلو» بما می آموزد که -- «وظیفه سوسیال دموکرات انقلابی اینست که بوسیله فعالیت آگاهانه خود امر تکامل عینی را فقط تسریع نماید نه اینکه آنرا موقوف یا نقشه های سوپرکتیف را جایگزین آن سازد. «ایسکرا» همه اینها را در تئوری میدانند. ولی اهمیت عظیمی که انصافاً مارکسیسم بکار آگاهانه انقلابی میدهد «ایسکرا» را، بعلت داشتن نظریه متمصبانه در باره تاکتیک، در عمل بمبالغه در کاهش اهمیت عنصر ابرکتیف یا عنصر خود بخودی تکامل میکشاند (ص ۱۸).

اینهم باز یکی از بزرگترین زولیده فکری های تئوریک میباشد که شایسته و. و. و اخوان است. ما میخواهیم از فیلسوف خود بپرسیم که: «کاهش» اهمیت تکامل عینی از طرف تنظیم کننده نقشه های سوپرکتیف در چه چیزی میتواند منعکس شود؟ ظاهراً در این که او این موضوع را از نظر خواهد انداخت که این تکامل عینی، فلان طبقه، قشر، گروه، فلان ملت، و یا گروهی از ملت ها و نظاً آنرا بوجود می آورد یا مستحکم میسازد، نابود میکند یا تضعیف مینماید و بدینوسیله فلان یا بهمان دسته بندی بین المللی سیاسی قوا، فلان یا بهمان موقعیت احزاب انقلابی و غیره را مشروط میسازد. ولی در اینصورت گناه این تنظیم کننده مبالغه در کاهش اهمیت عنصر خود بخودی نیست بلکه بر عکس مبالغه در کاهش اهمیت عنصر آگاه است زیرا «آگاهی» او برای درک صحیح تکامل عینی کافی نیست. بنا بر این، تنها همان گفتگوی در باره «ارزیابی اهمیت نسبی» (تکیه روی کلمه از «رابوچیه دلو» است) جریان خود بخودی و آگاهی، فقدان کامل «آگاهی» را آشکار میسازد. هرگاه آن «عناصر خود بخودی تکامل» که بر همه معلوم است بطور کلی برای شعور انسانی قابل درک باشد، در اینصورت ارزیابی غلط آنها بمنزله «مبالغه در کاهش اهمیت عنصر آگاه» خواهد بود. اما هرگاه این عناصر برای شعور قابل درک نباشند آگاه ما آنها را نمیشناسیم و نمیتوانیم در باره آنها چیزی بگوئیم. پس ب. کرپینسکی از چه بحث میکنند؟ اگر او «نقشه های سوپرکتیف» «ایسکرا» را اشتباه میدانند (او آنها را بخصوص اشتباه اعلام میدارد)

* Ein Jahr der Verwirrung (سال آشوب) -- این نامی است که مرینک به آن فصل از کتاب «تاریخ سوسیال دموکراسی آلمان» داده است که در آن تردید و بی تصمیمی اولیه سوسیالیستها در موقع انتخاب «تاکتیک-نقشه» متناسب با شرایط جدید، شرح داده شده است. ** -- از سرمقاله شماره ۱ «ایسکرا» (رجوع شود به جلد ۴ کلیات جاب چهارم ص ۳۴۴. ه. ت.)

سازمان بدون وقفه و ادامه کاری بوجود آورند که قادر باشد تمام نهضت را رهبری نماید.

در فصل اول ما محقق نمودیم که «رابوچیہ دلو» اهمیت وظایف تئوریک ما را تنزل داده و «بطور خود بخودی» شعار باب شده «آزادی انتقاد» را تکرار مینماید: «آگاهی» تکرار کنندگان باین نرسید که به تضاد کامل موجوده بین خطمشی «ناقدین» اپورتونیست و انقلابیون در آلمان و روسیه پی برند.

در فصول آینده خواهیم دید که این سر فرود آوردن در مقابل جریان خود بخودی چگونه در رشته وظایف سیاسی و فعالیت سازمانی سوسیال دموکراسی انعکاس یافته است.

مهاجر داده شده، بتمام معنی برون از حد تصور است» (ص-۲۴). واقعا هم عجب ادعائی و عجب مبالغه ای در اهمیت عنصر آگاه: حل پیشاپیش مسائل از لحاظ تئوری برای اینکه بعدا بتوان، هم سازمان، هم حزب و هم توده را بدرستی آن متقاعد نمود! چه بهتر که انسان بدیهیات را تکرار کند و بسون «تحمیل» چیزی: بکسی بهر مچرخشی، خواه بطرف اکونومیسم و خواه بطرف تروریسم تابع گردد. «رابوچیہ دلو» این حکمت بزرگ زندگی را حتی تعمیم هم داده و «ایسکرا» و «زاریا» را متهم میسازد به اینکه «برنامه خود را، چون روحی که بر فراز هباء بی شکل در پرواز است، در نقطه مقابل نهضت قرار میدهند» (ص-۲۹). آیا نقش سوسیال دموکراسی غیر از اینست که «روحی» باشد که نه فقط بر فراز نهضت خود بخودی پرواز کند بلکه آنها بسطح «برنامه خود» نیز ارتقاء دهد؟ البته نقش سوسیال دموکراسی این نیست که از دنبال نهضت گام بردارد: در بهترین موارد این برای نهضت بیفایده و در بدترین موارد - بسیار و بسیار مضراست. اما «رابوچیہ دلو» نه فقط از این «تاکتیک» - پروسه، پیروی میکند بلکه آنها بدرجه پرئسیپ هم میرساند بطوریکه صحیح تر خواهد بود که روش او را بجای اپورتونیستی دنباله روی (از کلمه: دم.) بنامیم. اینراهم نمیشود تصدیق ننمود که کسانی که عزم راسخ دارند همیشه بعنوان دم جنبش از پی آن برونند از مبالغه در کاهش اهمیت عنصر خود بخودی تکامل، برای همیشه و مطلقا مصونند.

* * *

بدینطریق بر ما مسلم شد که اشتباه اساسی «طریقت جدید» در سوسیال دموکراسی روس عبارت از سر فرود آوردن در مقابل جریان خود بخودی و عبارت از عدم درک این موضوع است که جریان خود بخودی توده از ما سوسیال دموکراتها آگاهی فراوانی را طلب مینماید. هر قدر که اعتلاء خود بخودی توده بیشتر باشد، هر قدر که نهضت دامنه دارتر بشود، همانقدر هم لزوم آگاهی فراوان خواه در کار تئوریک، خواه در کار سیاسی و خواه در کار تشکیلاتی برای سوسیال دموکراسی با سرعت خارج از تصویری افزایش می یابد.

اعتلاء خود بخودی تودهها در روسیه با چنان سرعتی بوقوع پیوست (و کماکان بوقوع میپیوندد) که جوانان سوسیال دموکرات برای انجام این وظایف عظیم غیر آماده ماندند. این عدم آمادگی - برای همه ما، برای همه سوسیال دموکراتهای روس مصیبتی است. اعتلاء تودهها متصل و پی در پی جریان و توسعه می یافت و نه فقط در آنجائیکه آغاز شد متوقف نیگردید بلکه مناطق تازه و قشرهای تازه ای از اهالی را هم فرا می گرفت (تحت تاثیر نهضت کارگری، جنب و جوش جوانان محصل و بطور کلی روشنفکران و حتی دهقانان نیز شدت یافت). ولی انقلابیون خواه در «تئوریهایی» خود و خواه در فعالیت خود از این غلیان عقب می ماندند، و موفق نمی شدند

* -- اینرا هم نباید فراموش کرد که گروه «آزادی کار» موقعی که مسئله ترور را از لحاظ تئوری حل میکرد تجربه نهضت انقلابی گذشته را نیز تعمیم میداد.

سیاست تردیونیونیستی و سیاست سوسیال دموکراتیک

باز هم از مدیحه سرائی «رابوچیہ دلوه» شروع میکنیم. مارتینف بمقاله خود در باره اختلافات با «ایسکرا» که در شماره ۱۰ «رابوچیہ دلوه» بچاپ رسیده عنوان «اثر افشا کننده و مبارزه پرولتاری» داده است. وی ماهیت اختلافات مذکور را اینطور فرمول بندی کرده است: «ما نمیتوانیم تنها با فشای نظاماتی که در سر راه ترقی وی (یعنی حزب کارگر) قرار گرفته اکتفا نمائیم. ما باید به منابع بسیار نزدیک و روزمره پرولتاریا نیز پاسخ گوئیم» (ص ۶۳). «...ایسکرا»... در حقیقت ارگان اپوزیسیون انقلابی است که نظامات ما و بویژه نظامات سیاسی ما را افشاء میکند... ولی ما در راه آرمان کارگری کار کرده و خواهیم کرد و با مبارزه پرولتاریائی رابطه درونی محکم داریم» (در همان صفحه). نمیتوان از مارتینف بخاطر این فرمول بندی تشکر نمود. این فرمول بندی یک اهمیت عمومی برجسته ای بخود می گیرد زیرا در حقیقت امر نه تنها اختلافی را که ما با «رابوچیہ دلوه» داریم بلکه عموماً همه اختلافاتی را که در مسئله مبارزه سیاسی بین ما و «اکونومیستها» وجود دارد نیز در بر میگیرد. ما نشان دادیم که «اکونومیستها» مطلقاً منکر «سیاست» نیستند. بلکه فقط همواره از مفهوم سوسیال دموکراتیک سیاست به مفهوم تردیونیونی آن میلغزند. مارتینف هم عین همین لغزش را دارد و بهمین جهت ما موافقیم که همان او را نونه گمراهیهای اکونومیستی قرار دهیم. ما کوشش میکنیم اینرا نشان دهیم، که برای این انتخاب - نه نگارندگان «ضمیمه جداگانه «رابوچایا میسل» نه نگارندگان بیانیه «گروه خود آزادی» و نه نگارندگان نامه اکونومیستی مندرجه در شماره ۱۲ «ایسکرا» هیچکدام حق هیچگونه اعتراضی نسبت به ما نخواهند داشت.

الف) تبلیغات سیاسی و محدود نمودن

آن از طرف اکونومیستها

بر همه معلوم است که رواج وسیع و استحکام مبارزه اقتصادی کارگران روس با ایجاد «نشریات» افشا کننده اقتصادی (مربوط به فابریکها و زندگی حرفه ای) توأمآ جریان یافته است. مضمون عمدتاً شب نامهها افشای رژیم فابریک بود و بزودی میان کارگران یک شور واقعی برای افشای پیدایش شد. همینکه کارگران دیدند

«... برای احتراز از سوء تفاهم متذکر میگردیم که در سطور آینده منظور ما از عبارت مبارزه اقتصادی (طبق اصطلاحی که نزد ما معمول است) همان «مبارزه اقتصادی - عملی» است که انگلس آنرا در نقل قول فوق الذکر «مقاومت در برابر سرمایه داران» نامیده و در کشورهای آزاد مبارزه حرفه ای، سندیکائی یا تردیونیونی نامیده میشود.

که محفل های سوسیال دموکراتها میخواهند و میتوانند شب نامههایی از نوع تازه در دسترس آنها بگذارند که کلیه حقایق مربوط به زندگی فقیرانه و کار سنگین طاقت فرسا و وضع بی حقوقی آنها در آن حکایت شده باشد، میتوان گفت سیل مراسلات بود که از طرف آنها از فابریکها و کارخانه ها سرازیر شد. این «نشریات» افشا کننده نه فقط در فابریکی که شب نامه نظامات آنها افشا میکرد بلکه در همه فابریکهای هم که راجع به قضایای افشا شده چیزی میشنیدند هیاهوی بزرگی راه میانداخت. و چون فقر و مصائب کارگران مؤسسات و حرفه های گوناگون بسی جنبه های مشترک داشت، لذا «حقیقت گوئی در باره زندگی کارگری» همه را بوجد می آورد. میان عقب مانده ترین کارگران هم یک شور و شوق واقعی برای «طبع و نشر» - شور و شوق غیورانه ای برای این شکل ابتدائی جنگ علیه تمام نظامات اجتماعی امروزه، نه پایه آن بر غارت و تعدی مبتنی است، پیدا شد. و حقیقتاً هم این «شب نامهها» در اکثر موارد همان اعلان جنگ بود زیرا که این افشای گریها تاثیر فوق العاده هیجان آوری می بخشید و باعث این میشد که تمام کارگران رفع این بی ترتیبی های نفرت انگیز را خواستار گردند و آمادگی خود را برای پشتیبانی از این خواستها بوسیله اعتصاب، اعلام نمایند. بالاخره خود صاحبان کارخانهها بدرجه ای ناگزیر بودند به اهمیت این اوراق چاپی بمنزله اعلان جنگ اعتراف کنند که اغلب نمیخواستند منتظر خود جنگ بشوند. این افشای گریها، مانند همیشه تنها همان بعلت واقعیت پیدایش خود به نیروئی مبدل شد و اهمیت یک فشار معنوی نیرو مندی را کسب نمود. بارها میشد که تنها پیدایش شب نامه برای ارضای تمام خواستها یا قسمتی از آنها کافی بود. مختصر کلام افشایگری اقتصادی (مربوط به کارخانهها) اهم مهم مبارزه اقتصادی بود و اکنون نیز میباشد. و مادام که سرمایه داری، که ناگزیر کارگران را وادار بدفاع از خود میکند، وجود دارد، این اهمیت بقوت خود باقی خواهد ماند. در پیشروترین ممالک اروپا اکنون هم میتوان مشاهده نمود که چگونه افشای بی ترتیبی های کار یک «بنگاه بهره بر داری» دور افتاده یا یک رشته فراموش شده تولید خانگی موجب بیداری آگاهی طبقاتی و آغاز مبارزه حرفه ای و انتشار سوسیالیسم میگردد*.

اکثریت عمده سوسیال دموکراتهای روس در این اواخر تقریباً سراسر سرگرم همین عمل فراهم نمودن موجبات افشای امور کارخانهها بوده اند. کافیت «رابوچایا میسل» را بخاطر آوریم تا ببینیم کار این سرگرمی بکجا کشیده بود و چگونه در این ضمن فراموش میشد که اصولاً این امر بخودی خود هنوز فعالیت سوسیال

* در این فصل بحث ما فقط در باره مبارزه سیاسی و در باره مفهوم وسیعتر یا محدودتر آن است. بنابر این ما فقط بطور حاشیه، بعنوان یک امر عجیب موضوع اتهامی را که «رابوچیہ دلوه» راجع به «خود داری زیاده از حد» از مبارزه اقتصادی به «ایسکرا» میزند متذکر میگردیم («دو کتکره» ص ۲۷). این موضوع را مارتینف در رساله خود موسوم به «سوسیال دموکراسی و طبقه طبقه در پاریس»

خانوادگی، خواه مذهبی و خواه علمی و غیره و غیره متظاهر میگردد در اینصورت مگر روشن نیست که هر گاه ما سازمان کار افشای جامع الاطراف حکومت مطلقه را از لحاظ سیاسی بمهند خویش نگیریم وظیفه خود را که بسط و تکامل آگاهی طبقاتی کارگران است انجام نداده ایم؟ مگر نه اینستکه برای تبلیغ نمودارهای مشخص تعدیات بایستی این مظاهر را افشا نمود (چنانکه برای تبلیغ اقتصادی لازم بود سوء استفاده در کارخانه‌ها را افشا کرد)؟

گویا مطلب روشن است؟ ولی در همین جا معلوم میشود که اگر همه با لزوم بسط و تکامل همه جانبه آگاهی سیاسی موافقت این موافقت فقط زبانی است. در همین جا معلوم میشود که مثلا «رابوچیه دلوه» نه فقط وظیفه سازمان دادن به کار افشاگری همه جانبه سیاسی (یا ابتکار سازمان این کار) را بمهند خود نگرفت بلکه شروع کرد «ایسکراه» را هم، که دست بکار اجرای این وظیفه شده است، بعقب بکشد. گوش کنید: «مبارزه سیاسی طبقه کارگر فقط» (همان فقط است که درست نیست) «مترقی ترین شکل وسیع و حقیقی مبارزه اقتصادی است» (بر نامه «رابوچیه دلوه»، ص ۳۰، شماره ۱ ص ۳). «اکنون در برابر سوسیال دموکراتها این وظیفه قرار دارد که چگونه باید حتی الامکان بهمان مبارزه اقتصادی جنبه سیاسی دهند» (مارتینف در شماره ۱۰ ص ۴۲). «مبارزه اقتصادی وسیله ایستکه برای جلب توجه مبارزه فعالان سیاسی از همه وسیعتر قابل استفاده است» (قطعاتنامه کنگره اتحادیه (۷۰) و «اصلاحات»: «دو کنگره» ص ۱۱ و ۱۷). چنانکه خواننده ملاحظه مینماید تمام این ترها از بنو پیدایش این مجله تا آخرین دستورهایی هیئت تحریریه در «رابوچیه دلوه» تقوذ داشته و از قرار معلوم همه آنها هم نسبت به تبلیغات سیاسی و مبارزه یک نظریه معین را ابراز میدارند. حال بیائید و از نقطه نظر عقیده‌ای که در نزد همه اکونومیستها حکمفرما است و حاکی از این است که تبلیغات سیاسی باید از تبلیغات اقتصادی پیروی نماید این نظریه را از نزدیک مورد توجه قرار دهید. آیا این درست است که مبارزه اقتصادی برای جلب توجه بمبارزه سیاسی عموماً «وسیله ایستکه از همه وسیعتر قابل استفاده می باشد؟ خیر، بهیچوجه درست نیست. همه و هرگونه نمودار ستم پلیسی و بیدادگری‌های استبداد از جمله وسائلی است که «وسعت استفاده» اش برای اینگونه

دموکراتیک نبوده بلکه تردیونیونی است. افشاگریها اصولاً فقط شامل مناسبات کارگران حرفه معینی با صاحبکاران خودشان میگرددید و یگانه چیزی که حاصل میشد این بود که فروشندگان نیروی کارگری یاد میگرفتند این «کالا» را با صرفه‌تر بفروشدند و در زمینه معامله تجارتنی خالص با خریدار مبارزه نمایند. این افشاگریها (در صورت استفاده معین سازمان انقلابیون از آن) میتوانست آغاز و جزئی از اجزاء فعالیت سوسیال دموکراسی گردد ولی (در صورت تسلیم در برابر جریان خود بخودی) میتوانست به مبارزه «فقط حرفه‌ای» و به نهضت کارگری غیر سوسیال دموکراتیک نیز منجر گردد. سوسیال دموکراسی مبارزه طبقه کارگر را نه فقط برای خاطر شرایط مفید فروش نیروی کارگری، بلکه همچنین برای محو آن رژیم اجتماعی نیز که ندارها را وادار میکند خود را به داراها بفروشد، رهبری مینماید. سوسیال دموکراسی نه فقط در مناسبات طبقه کارگر با گروه معینی از صاحبان کارخانهها نماینده این طبقه است بلکه این نمایندگی را در مناسبات وی با تمام طبقات جامعه معاصر و با دولت که قوه متشکل سیاسی است نیز دارا میباشد. از اینجا معلوم میگردد که سوسیال دموکراتها نه فقط نمیتوانند به مبارزه اقتصادی اکتفا نمایند بلکه نیز نمیتوانند بکنارند که فعالیت عمده آنها منحصر به کار افشاگری اقتصادی گردد. ما باید برای تربیت سیاسی طبقه کارگر، برای تکامل آگاهی سیاسی وی جدا فعالیت بپردازیم. اکنون، پس از نخستین هجوم «زاریا» و «ایسکراه» به اکونومیسم با این موضوع همه موافقت» (هر چند بعضیها، چنانکه حالا خواهیم دید، فقط زبانی موافقت).

سوال میشود پس تربیت سیاسی باید عبارت از چه باشد؟ آیا میتوان به ترویج ایده خصومت طبقه کارگر نسبت به حکومت مطلقه اکتفا نمود؟ البته نه. توضیح این قضیه که کارگران در معرض ستم سیاسی قرار گرفته اند کافی نیست (همانطور که تنها توضیح این قضیه که منافع آنها با منافع اربابان مابینت دارد کافی نیست). باید در باره هر يك از مظاهر مشخص این ستمگری تبلیغ نمود (همانطور که ما در مورد مظاهر مشخص تعدیات اقتصادی به تبلیغ مبادرت نمودیم). و چون این ستمگری طبقات بسیار مختلف جامعه وارد میاید، چون این ستمگری در شئون بسیار مختلف زندگی و فعالیت، خواه در حیات حرفه‌ای، خواه کشوری، خواه شخصی، خواه

* اینک ما میگوئیم «عموما» بعلم آنستکه در «رابوچیه دلوه» صحبت بویژه بر سر پرسشهای عمومی و وظایف عمومی تمام حزب است. بی شبهه در عمل چنان مواردی پیش می آید که سیاست حقیقتاً هم باید از اقتصاد پیروی کند. ولی گنجاندن این موضوع در قطعنامه‌ای که برای سراسر روسیه تهیه میشود کاری است که فقط از عهد اکونومیستها ساخته است. اینگونه موارد هم پیش می آید که «از همان ابتداء تبلیغات سیاسی را میتوان فقط در زمینه اقتصادی انجام داد» اما با وجود این فکر «رابوچیه دلوه» بالاخره به اینجا رسیده است که این موضوع هیچ لزومی ندارد» (دو کنگره ص ۱۱). در فصل بعد ما نشان خواهیم داد که تاکتیک «سیاسیون» و انقلابیون نه فقط نسبت بوظایف تردیونیونی سوسیال دموکراسی بی اعتنا نیست بلکه بر عکس تنها همین تاکتیک است که اجرای وظایف مذکور را بطرز پیگیری تأمین میسازد

کارگر» چندین بار نشخوار کرده است). هرگاه حضرات متهم کتده مندرجات یک ساله ستون مبارزه اقتصادی «ایسکراه» را ولو بر حسب وزن به پوت یا بر حسب اوراق چاپی (کاری که دوست دارند بکنند) بر داشته و بعد بر حسب همان مقیاس با مندرجات ستون‌های مربوطه «رابوچیه دلوه» و «رابوچایا میسل» مقایسه میکردند به آسانی میدیدند که حتی از این حیث هم آنها عقبند. از قرار معلوم درک همین حقیقت ساده است که آنها را وادار به استدلالاتی حاکی از اضطراب مینماید. آنها مینویسند که «ایسکراه» «خواه نا خواهه (!) مجبور است (!) حوائج آمرانه زندگی را بحساب آورد و لااقل (!) اخبار مربوط به نهضت کارگری را درج نماید» (دو کنگره ص ۲۷). این دیگر برهانی است که واقعا ما رانابود میسازد!

«جلب» توده بهیچوجه دست کمی از نمودارهای مبارزه اقتصادی ندارد. رؤسای زمستوها و تنبیه بدنی دهقانان، رشوه خواری مأمورین و طرز رفتار پلیس نسبت به «مردم عوام» شهری، مبارزه علیه گرسنگان و تحریکات علیه مساعی توده برای کسب دانش و معلومات، در یافت اجباری باج و خراج و تعقیب فرقه مذهبی، تمرینهای خشن در سربازخانه‌ها و رفتار سرباز مابآنه نسبت به دانشجویان و روشنفکران لیبرال... چرا همه اینها و هزاران نمودار ستم از این قبیل، که رابطه بلاوسطه با مبارزه اقتصادی ندارد، وسیله و موجبی است که عموماً «وسعت استفاده» اش برای تبلیغات سیاسی و برای جلب توده بمبارزه سیاسی کمتر است؟ اتفاقاً بر عکس است: از کلیه مواردیکه کارگر در زندگانی خود از بی حقوقی، خود سری و تعدی (نسبت به خود یا نزدیکانش) زجر میکشد، مواردیکه بخصوص مربوط به تعدیات پلیسی در مبارزه حرفه‌ای است بدون شك قسمت کوچکی را تشکیل میدهد. پس چرا باید میدان تبلیغات سیاسی را از پیش محدود کنیم و تنها یکی از وسائل را دارای وسعت استفاده ببشره بدانیم و حال آنکه برای یک نفر سوسیال دموکرات در ردیف آن باید وسائل دیگری هم قرار گیرند که وسعت استفاده آنها بطور کلی کمتر نیست؟

در ازمنه بسیار بسیار پیشین (یکسال پیش از این!) «رابوچی» نوشته بود: نزدیکترین خواست‌های سیاسی پس از یک یا حداکثر چند اعتصاب، «همینکه حکومت پلیس و ژاندارمری را بکار انداخته»، «در دسترس توده قرار بگیرند» (شماره ۷ ص ۱۵، ماه اوت سال ۱۹۰۰). این تئوری اپورتونیستی مراحل، اکنون دیگر از طرف اتحادیه رد شده است و اتحادیه نسبت به ما گذشت میکند و میگوید: هیچ لزومی ندارد که از همان اول فقط در زمینه اقتصادی اقدام به تبلیغات سیاسی شود» («دو کنگره» ص ۱۱). مورخ آینه سوسیال دموکراسی روس از همین یک نفی که «اتحادیه» در مورد قسمتی از گمراهی‌های سابق خود کرده است بهتر از هرگونه قضاوت طولانی خواهد دانست که تا چه درجه اکونومیستهای ما سوسیالیسم را تنزل میداده اند! ولی اتحادیه باید چقدر ساده لوح باشد که تصور کند ممکن است ما را بازاء این نفی یک شکل محدودیت دایره سیاست به موافقت با شکل دیگر محدودیت بر انگیزد! آیا منطقی تر نبود اگر اتحادیه در این مورد نیز میگفت که مبارزه اقتصادی را باید هر قدر ممکن است وسیعتر عملی کرد و باید همیشه از آن برای تبلیغات سیاسی استفاده نمود، و «هیچ لزومی ندارد» که مبارزه اقتصادی را وسیله‌ای محسوب کرد که وسعت استفاده اش برای جلب توده بمبارزه فعالانه سیاسی از همه بیشتر است؟ اتحادیه به این نکته که عبارت «وسیله دارای وسعت استفاده بیشتر» را جایگزین عبارت «وسیله بهتر» مندرجه در قطعنامه مربوط به کنگره چهارم اتحادیه کارگران یهود (بوند) کرده است، اهمیت میدهد. راستی برای ما دشوار است بگوئیم که کدام یک از این قطعنامه‌ها بهتر است: بعضیها ما هر دو بدترند. هم قطعنامه اتحادیه و هم قطعنامه بوند، در اینجا (شاید هم تا اندازه‌ای بدون فکر و تحت تاثیر شعائر) به تعبیر اکونومیستی یا تردیونیونی سیاست منحرف میشوند. از اینکه این عمل بوسیله کلمه «بهتر» و یا بوسیله عبارت «دارای وسعت

استفاده بیشتر» انجام شود بهیچوجه ماهیت امر تغییر نمیکند. اگر اتحادیه میگفت که: «تبلیغات سیاسی در زمینه اقتصادی» وسیله ایستکه از همه وسائل دیگر بطور وسیعتری مورد استفاده میباشد (نه اینکه «قابل استفاده است») آنگاه، در باره یک دوره معینی از تکامل نهضت سوسیال دموکراتیک ما، حق بجانب وی میبود. مخصوصاً در باره اکونومیستها و در باره بسیاری از پراتیسینهای سالهای ۱۸۹۸-۱۹۰۱ (اگر نسبت به اکثریت آنها نباشد) حق بجانب وی میبود زیرا که این اکونومیستهای پراتیسین حقیقتاً هم تبلیغات سیاسی را (ببیزانی که بطور کلی آنها بکار میبردند!) تقریباً فقط و فقط در زمینه اقتصادی عملی مینمودند. چنین تبلیغات سیاسی را، چنانکه ما دیدیم، هم «رابوچایا میسل» و هم «گروه خود آزادی» هر دو پذیرفته و حتی توصیه هم مینمودند! «رابوچی» دلو» میبایستی این قضیه را جدا تقبیح میکرد که کار مفید تبلیغات اقتصادی با عمل مضر مخلود نمودن مبارزه سیاسی همراه بود ولی او بجای این کار وسیله‌ای را که از همه وسیعتر (از طرف اکونومیست‌ها) مورد استفاده است وسیله‌ای اعلام مینماید که از همه وسیعتر قابل استفاده است! شگفت آور نیست که موقعیکه ما این اشخاص را اکونومیست می نامیم برای آنها چاره‌ای غیر از این نمی ماند که بما بدترین دشنامها را از قبیل «حقه باز»، «اخلال گر»، «ایلچی پاپ» و «مفتری» * بدهند و پیش این و آن آه و زاری کنند که آنها را سخت مورد رنجش و آزار قرار داده‌ایم و بالحنی شبیه به «وگند بگویند که: «اکنون دیگر حتی یک سازمان سوسیال دموکراتیک هم به گناه اکونومیسم آلوده نیست»**. داد از دست این مفتریان و سیاستمداران پلید! نکند که آنها تمام این قضایای اکونومیسم را عمداً در آورده باشند تا، بر اثر خوی مردم آزاری که دارند، مردم، آزارهای سخت برسانند؟

آیا معنی واقعی و مشخص این سخنان شخص مارتینف که بعنوان وظیفه سوسیال دموکراسی میگوید: «باید به همان مبارزه اقتصادی جنبه سیاسی داده چیست؟ مبارزه اقتصادی مبارزه دسته جمعی کارگران علیه کارفرمایان برای فروش نیروی کارگری با شرایط سودمند و بهبود شرایط کار و زندگی کارگران است. این مبارزه ناچار مبارزه‌ای حرفه‌ای است زیرا که شرایط کار در حرفه‌های گوناگون بغایت مختلف میباشد و بنابر این مبارزه برای بهبود این شرایط هم نمیتواند بر حسب حرفه‌های مختلف انجام نگردد (در باختر از طرف اتحادیه‌های کارگری و در روسیه از طرف اتحادیه‌های موقتی حرفه‌ای و بسویله اوراق و مانند آن). پس «به همان مبارزه اقتصادی جنبه سیاسی دادن» کوششی است برای انجام همان خواست‌های حرفه‌ای و بهبود شرایط کار بوسیله اقدامات قانونگذاری و اداری» (اینرا مارتینف در صفحه بعدی یعنی ص ۴۳ مقاله خود بیان مینماید). همین کار را تمام اتحادیه‌های کارگری هم میکنند و همیشه میکردند. نظری به کتاب زوجین وب که از جمله دانشمندان عمده (و اپورتونیستهای «عمده») میباشد بیاندازید، آنوقت خواهید دید که اتحادیه‌های کارگران انگلیس مدتهاست به موضوع «جنبه سیاسی دادن به همان مبارزه اقتصادی»

*- اصل عبارات رساله «دو کنگره» است: ص ۲۸، ۳۰، ۳۱ و ۳۲

** «دو کنگره» ص ۳۴.

انقلاب با اصطلاح «وظیفه» مخصوصی را برای مبارزه در راه اصلاحات پیشنهاد مینماید، با این عمل خود حزب را بعقب میکشد و خود آلت دست ایورتونیسیم «اکنونومیستی» و لیبرال هر دو میگردد.

و اما بعد، مارتینف پس از اینکه مبارزه برای اصلاحات را خجولانه در زیر قز پر طمطراق؛ «به همان مبارزه اقتصادی جنبه سیاسی دادن» پنهان مینماید، تنها اصلاحات صرفاً اقتصادی (و حتی اصلاحاتی صرفاً فابریکی) را همچون چیز خاص بیان میکند، چرا او اینکار را کرده است ما نمیدانیم. شاید از روی غفلت باشد؟ لیکن هر گاه او فقط اصلاحات «فابریکی» را در نظر نمیداشت، آنوقت تمام قز وی که همین حالا در بالا قید شد هرگونه معنایی را از دست میداد. یا شاید باین دلیل بوده است که مارتینف فقط در رشته اقتصادی «گذشتهای» را از طرف دولت ممکن و محتمل میدانند؟* اگر چنین باشد این گمراهی غریبی است: گذشت در رشته قوانین مربوط به تازیانه، شناسنامه، باز خرید، فرقه‌های مذهبی، سانسور و غیره و غیره نیز ممکن است و بعمل هم میاید، بدیهیست که گذشتهای «اقتصادی» (یا گذشتهای دروغین) برای دولت از همه چیز ارزانتر تمام میشود و از همه با صرفه‌تر است، زیرا دولت بدینوسیله امیدوار است که اعتماد توده‌های کارگر را نسبت بخویش جلب نماید. و بهمین دلیل است که ما سوسیال دموکراتها بنه‌چوجه و مطلقاً «به هیچ وسیله‌ای نباید چنین عقایدی (یا سوء تفاهمی) را بخود راه دهیم که گویا اصلاحات اقتصادی برای ما گران‌بهار است و گویا ما بخصوص این اصلاحات را مهم میدانیم و غیره. مارتینف در باره آن اقدامات قانونگذاری و اداری که در بالا بطور مشخص خواستار آن شده بود میگوید: «اینگونه خواست‌ها بانگ توخالی نخواهد بود زیرا که وعده نتایج معین محسوس را میدهد و ممکن است از طرف توده کارگر جدا پشتمانی شود... نه خیر، ما اکنونومیست نیستیم! ما فقط مانند حضرات برنشتین‌ها، پروکوپویچ‌ها، استرووها از ام‌ها و tutti quanti** در مقابل «محسوس بودن» نتایج مشخص، برده وار جبهه بزمین میسائیم! ما فقط (باتفاق نارسیس توپوریلف) (۶۹) بمردم مینهائیم که هر چیزیکه «نتایج محسوس را وعده نمیدهد» «بانگ توخالی» است! ما فقط طوری سخن میگوئیم که گویا توده کارگر استعداد آنرا ندارد (و علی رغم کسانیکه کوتاه بینی خود را بگردن وی میاندازند استعداد خود را ثابت نکرده است) که فعلاً از هرگونه اعتراضی علیه حکومت مطلقه حتی در صورتیکه مطلقاً وعده هیچگونه نتایج محسوس را هم بوی ندهد پشتمانی نباید! همان مثالهایی را که خود مارتینف در باره «اقدامات» علیه بی کاری و گرسنگی آورده است در نظر بگیرید، در آن هنگامیکه «رابوچیه دلوه» بنا بر وعده ایکه میداد به طرح و تهیه «خواست‌های مشخصی (بشکل لوایح قانونی؟) در مورد اقدامات قانونگذاری و اداری» یعنی اقداماتی که «وعده نتایج محسوس را میدهند» مشغول

*- صفحه ۴۳: «البته هر گاه ما بکارگران توصیه می کنیم که خواست‌های معین اقتصادی به حکومت عرضه نمایند بدان علت است که حکومت مطلقه از روی احتیاج حاضر است در رشته اقتصادی بعضی گذشتهها بکنند.

** - و امثالهم! مترجم

بی برده و آنرا عملی نموده‌اند، مدت‌هاست برای آزادی اعتصابات، برای رفع همه و هرگونه موانع حقوقی از سر راه نهضت کتوبراتیوی و حرفه‌ای، برای صدور قوانین دائر به حمایت زنان و اطفال و برای بهبود شرایط کار بوسیله وضع قوانین بهداشتی و فابریکی و غیره مبارزه میکنند.

بدینطریق در زیر جمله پر طمطراق: «جنبه سیاسی دادن به همان مبارزه اقتصادی» که «بمنتها درجه» پر معنی و انقلابی بگوش میرسد در حقیقت یک کوشش سنتی برای تنزل سیاست سوسیال دموکراتیک بپایه سیاست اترودیونیونیستی نهفته است! تحت عنوان اصلاح جنبه یک طرفی «ایسکرا» که گویا «انقلابی کردن یک شریعت جامد را بالاتر از انقلابی کردن زندگی» قرار میدهد، مبارزه برای اصلاحات اقتصادی را به‌ثابت یک چیز نو ظهور به ما عرضه میدارند. در حقیقت امر در جمله: «به همان مبارزه اقتصادی جنبه سیاسی دادن» غیر از مبارزه برای اصلاحات اقتصادی هیچ چیز دیگری نیست. خود مارتینف هم اگر به معنی سخنان خودش بخوبی بی میرد میتواند باین نتیجه صاف و ساده برسد. او سنگینترین حربه‌های خود را علیه «ایسکرا» بکار برده چنین میگوید: «حزب ما میتواند و میبایستی انجام اقدامات قانونگذاری و اداری را بر ضد استشار اقتصادی، بیکاری، گرسنگی و غیره بطور مشخص از دولت خواستار شود» (ص ۴۲-۴۳ در شماره ۱۰ «رابوچیه دلوه»). مگر اقداماتی را بطور مشخص خواستن معنایش خواستار اصلاحات اجتماعی بودن نیست؟ و اما بار دیگر از خوانندگان بی‌غرض میپرسم: هنگامیکه رابوچیه دلوئیسها (از استعمال این کلمه متداول تقیل مرا عفو کنید!) بعنوان اختلاف خود یا «ایسکرا» قز لزوم مبارزه برای اصلاحات اقتصادی را بیان میکشند در اینصورت آیا این افترا خواهد بود اگر ما آنها را برنشتینی‌های مخفی بنامیم؟

سوسیال دموکراسی انقلابی مبارزه برای اصلاحات را همیشه در فعالیت خود منظور نموده و مینماید. ولی از این تبلیغات اقتصادی برای آن استفاده میکند که نه فقط دولت را وادار به اقدامات گوناگون نباید بلکه همچنین (و پیش از هر چیز) برای این که این حکومت را وادار کند که دیگر حکومت مطلقه نباشد. از این گذشته سوسیال دموکراسی خود را موظف میداند این خواست را تنها در زمینه مبارزه اقتصادی در مقابل دولت قرار نداده بلکه بطور کلی در کلیه مظاهر اجتماعی و سیاسی در مقابل دولت قرار دهد. مختصر کلام اینکه سوسیال دموکراسی انقلابی مبارزه برای اصلاحات را مانند جزئی در مقابل کل، تابع مبارزه انقلابی در راه آزادی و سوسیالیسم می نماید. اما مارتینف تئوری مراحل را به شکل دیگری احیاء می نماید و کوشش میکند به اصطلاح راه حتماً اقتصادی تکامل مبارزه سیاسی را تحمیل نماید. او که در موقع رونق

*- «رابوچیه دلوه» شماره ۱۰ ص ۶۰. این همان شق مارتینفی است که میخواهد قز «هر قدم جنبش عملی از یک دوجین برنامه مهمتر» را چنانچه قبلاً توصیف نمودیم با حالت پر هرج و مرج کنونی جنبش ما وفق دهد. در واقع این همان ترجمه روسی عبارت کذائی برنشتین است که میگوید: «جنبش همه چیز است و هدف نهائی هیچ چیز».

بزرگوارانه یک خود روی نابغه تمام آن چیزی را که تکامل پیشین فکر انقلابی و جنبش انقلابی عرضه داشته است نادیده بگیرند. لومونسف - مارتینف در شمار همین خود روهای نابغه است. اگر نظری بمقاله «مسائل مبرم» وی بیافکنید خواهید دید که چگونه او «با عقل خود» به آن چیزی نزدیک میشود که مدتها پیش اکسرد گفته است (در این باره لومونسف ما بدیهیست که سکوت کامل اختیار میکند) و چگونه وی مثلاً تازه شروع بفهمیدن این موضوع میکنند که ما نمیتوانیم نسبت به مخالفت این یا آن قشر بورژوازی بی اعتنا باشیم. («رابوچیه دلو» شماره ۹ ص ۶۱، ۶۲، ۷۱ - اینرا با «پانسخ» هشت تحریریه «ر. د.» به اکسرد ص ۲۲، ۲۳، ۲۴ مقایسه کنید) و غیره و غیره. اما - افسوس! فقط «نزدیک میشود» و فقط «شروع میکنند» و بس. زیرا که او با تمام این احوال هنوز بقدری از افکار اکسرد دور است که از «مبارزه اقتصادی بر ضد کار فرمایان و حکومت» سخن میراند. سه سال تمام (۱۸۹۸-۱۹۰۱) «رابوچیه دلو» با تمام قوا تقلا میکرد به افکار اکسرد پی ببرد و معیناً به آن پی نبرد! شاید ایشم ناشی از آنستکه سوسیال دموکراسی «نظیر بشر» همیشه فقط وظایف عمای شدنی را در مقابل خود قرار میدهد؟ ولی صفت میزده لومونسفها نه فقط اینستکه خیلی چیزها را نمیدانند (این هنوز آنقدرها مصیبت بزرگی نیست!) بلکه نیز آنستکه چهل خویش را درک نمیکند. این دیگر مصیبت واقعی است و همین مصیبت است که آنها را وادار میکند، بلامقدمه دست به «بسط و تکامل» افکار پلخائف بزنند.

لومونسف - مارتینف چنین حکایت میکنند: «از موقعیکه پلخائف کتاب نامبرده (مراجع به وظایف سوسیالیستها در مبارزه با قحطی در روسیه) را نوشته است یک عمر میگذرد. سوسیال دموکراتها، که طی ده سال مبارزه اقتصادی طبقه کارگر را رهبری میکردند... هنوز فرصت آنرا نکرده اند که تاکتیک حزبی را از لحاظ تئوری وسیعاً مستدل سازند. اکنون این مسئله نضح یافته و هر آینه ما خواسته باشیم تاکتیک مذکور را بر پایه استدلال تئوریک مبتنی سازیم. بدون شک باید آن اصول تاکتیکی را که زمانی پلخائف در کار تکامل آن بود بطور قابل ملاحظه ای بسط و تکامل دهیم... ما میبایستی اکنون تفاوت بین ترویج (پریاگاند) و تبلیغ (آزیتاسیون) را، غیر از آنچه که پلخائف گفته، معین نمائیم» (مارتینف، قبل از اینموضوع گفته پلخائف را نقل کرد: مروج (پریاگاندیست) - ایده های متعدد را به یک یا چند شخص میرساند اما مبلغ فقط یک یا فقط چند ایده میدهد

ولی در عوض آنها را بتودای از اشخاص میرساند). «مفهوم» که کلمه ترویج برای ما دارد عبارت از توضیح انقلابی تمام رژیم کنونی و یا برخی از مظاهر آنست اعم از اینکه این عمل بشکلی صورت گیرد که در دسترس فکر آحاد افراد قرار گیرد یا در دسترس توده وسیع. مفهوم کلمه تبلیغ بمعنای اخض آن (sic) برای ما دعوت توده به عملیات معین و مشخص و مساعدت به اینست که پروتاریا در حیات اجتماعی دخالت مستقیم انقلابی داشته باشد. ما بسوسیال دموکراسی روس - و همچنین به سوسیال دموکراسی بین المللی - بناسبت اصطلاح دقیقتر و عمیقتر جدید مارتینف شاد

بود. «ایسکراه» که همواره انقلابی کردن یک شریعت جامد را از انقلابی کردن زندگی بالاتر» قرار میدهد کوشش مینمود رابطه ناگسستی بیکاری را با تمام رژیم سرمایه داری توضیح دهد. اختطار می کرد که «گرسنگی دارد می آید»، «مبارزه علیه گرسنگان» بتوسط پلیس و «مقررات موقتی کار شاقه» فقرت انگیز را فاش میساخت و مجله «زاریه» قسمتی از جزوه «تفسیر اوضاع داخلی» را، که بگرسنگی اختصاص داده شده است، در نسخه جداگانه ای بعنوان یک جزوه تبلیغاتی منتشر مینمود. ولی، بروردگارا، چقدر این ارتدکس های کوتاه نظر اصلاح ناپذیر و این دگماتیکی هائی که گوششان بفرمان «خود زندگی» بدهکار نیست، در اینورد «یک جانبه» بوده اند! وامصیبتا! تصورش را هم نمیتوانید بکنید، در هیچ یک از مقالات آنها حتی یک و مطلقاً یک «خواست مشخص» هم وجود نداشت که «وعده نتایج محسوس بدهد!» ای دگماتیکی های بدبخت! چه خوب بود اینان برای تعلیم نزد کریچفسکی و مارتینف فرستاده میشدند تا متقاعد گردند که تاکتیک عبارت است از پروسه رشد یعنی پدیده است رسد کننده و الخ و باینجهت باید به همان مبارزه اقتصادی جنبه سیاسی داد!

«مبارزه اقتصادی کارگران علیه کار فرمایان و حکومت» (مبارزه اقتصادی علیه حکومت!!) غیر از اهمیت بلاواسطه انقلابی خود، اهمیت دیگری که دارد آنستکه فکر کارگران را در پی مسئله بی حقوقی سیاسی خودشان سوق میدهد (مارتینف ص ۴۴). ما این شاهد مثال را باینجهت نیابوردم - که برای دفعه صدم و هزارم گفته های بالا را تکرار کنیم بلکه برای آن که در قبال این فرمول جدید و بسیار عالی مارتینف از وی بویژه تشکر نمائیم: «مبارزه اقتصادی کارگران علیه کار فرمایان و حکومت». چه شاهکاری! اینجا چه استعداد غیر قابل تقلیدی بکار برده شده و با چه طرز استادانه ای تمام اختلافات مربوط بمسائل جزئی و فرق خرده اختلافهای موجوده در بین اکونومیستها بر طرف شده و بدینطریق در یک عبارت کوتاه و روشن تمام کته اکونومیسم بیان شده است، اکونومیسمی که کار را از دعوت کارگران به «مبارزه سیاسی که آنها در راه منافع عمومی کرده و بهبود حال تمام کارگران را در نظر دارند» شروع کرده، تا تئوری مراحل ادامه میدهد و با قطعنامه کنگره حاکی از «وسيله دارای وسعت استفاده بیشتر» و غیره خاتمه میدهد! «مبارزه اقتصادی علیه حکومت» همان سیاست تردیونیونی است که هنوز از سیاست سوسیال دموکراسی بسیار و بسیار فاصله دارد.

ب) داستان اینکه چگونه مارتینف افکار پلخائف

را بسط و تکامل میدهد

روزی رفیقی متذکر شد که: «اخیراً چقدر لومونسف های سوسیال دموکرات در بین ما زیاد شده اند!» منظور وی از این حرف تمایل حیرت انگیزی بود که بسیاری از اشخاص متمایل به اکونومیسم نشان میدهند برای اینکه حتماً «با عقل خود» به حقایق بزرگی (مثلاً از این قبیل که مبارزه اقتصادی کارگران را وادار میکند که بمسئله بی حقوقی خویش پی برند) برسند و با بی اعتنائی

پلخائف را «بسط و تکامل میدهند» بی اختیار بیاد بالهورن می افتد... چرا لومونسف ما این ترهات را «اختراع کرده»؟ برای اینکه نشان دهد «ایسکرا» نیز «نظیر پلخائف در پانزده سال پیش، تنها بیک جانب کار توجه مینماید» (ص ۳۹). «ایسکرا» لاقبل برای زمان حاضر وظایف ترویج را بر وظایف تبلیغ مقدم میداند (ص ۵۲). هرگاه خواسته باشیم این قاعدهٔ اخیر را از زبان مارتینف بزبان بشر ترجمه کنیم (چونکه بشر هنوز فرصت نکرده است اصطلاح تازه کشف شده را بپذیرد) آنوقت چنین خواهد شد: «ایسکرا» وظایف ترویج سیاسی و تبلیغ سیاسی را بر این وظیفه که حاکی از طرح «خواستهای مشخصی در مقابل حکومت برای انجام اقدامات قانونگذاری و اداری یعنی اقداماتی است» که «نتایج محسوسی را وعده میدهد» (یا اگر اجازه داشته باشیم لاقبل يك دفعهٔ دیگر باز اصطلاح کهنه بشر قدیمی را، که هنوز بدرجه مارتینف نرسیده است، استعمال نمائیم - بر وظیفهٔ حاکی از طرح خواست های رفرمهای اجتماعی) مقدم می شمارد. ما به خواننده پیشنهاد میکنیم قطعهٔ زیرین را با این ترم مقایسه کند: «در این برنامه ها» (بر نلمه های سوسیال دموکراتهای انقلابی) چیزی که ما را به حیرت می افکند این است که آنها مزایای فعالیت کارگران را در پارلمان (که در کشور ما وجود ندارد) پیوسته در درجهٔ نخست قرار میدهند و (بواسطهٔ نهاییسم انقلابی شان) با اهمیت شرکت کارگران در جلسات قانونگذاری کارخانه داران که در کشور ما وجود داشته و بامور فابریکها اختصاص دارند... و یا حتی به شرکت کارگران در انجمنهای شهری یا بی اعتنائی کامل میگردند... نویسنده این قطعه همان فکری را که لومونسف.. مارتینف با عقل خود به آن رسیده است قسری بی پرده تر، روشن تر و آشکار تر بیان میکند. این نویسنده.. م. است که نامش در «ضمیمهٔ جداگانهٔ «رابوچایا میسل»» (ص ۱۵) دیده میشود.

ج) افشاگری های سیاسی و «پرورش روح فعالیت انقلابی»

مارتینف که علیه «ایسکرا» «تئوری» خود را حاکی از «بالا بردن فعالیت تودهٔ کارگر» پیش کشیده است در واقع نشان داده است که تمایلش کاستن این فعالیت است زیرا اعلام داشت که وسیلهٔ ارجح و بخصوص مهم و «از همه وسیعتر قابل استفاده» برای بیداری و نیز میدان عمل این فعالیت همان مبارزه اقتصادی است که تمام اکنونیستها در برابر آن سر تعظیم فرود می آوردند. این همراهی بهمین علت هم شایان توجه است که هرگز تنها به مارتینف اختصاص ندارد. در حقیقت امر «بالا بردن فعالیت تودهٔ کارگر» نقطهٔ در صورتی میسر خواهد بود که ما به «تبلیغات سیاسی در زمینهٔ اقتصادی» اکتفا نکنیم. و اما یکی از شرایط اساسی توسعهٔ ضروری تبلیغات سیاسی تهیهٔ زمینه افشاگریهای همه جانبهٔ سیاسی است. معرفت سیاسی و فعالیت انقلابی توده ها را با هیچ چیز نمیتوان تربیت نمود مگر بوسیلهٔ همین افشاگریها. بنابراین چنین فعالیتی یکی از مهمترین وظایف تمام سوسیال دموکراسی بین المللی است چونکه حتی آزادی سیاسی نیز ذره ای لزوم این افشاگریها را بر طرف نساخته بلکه فقط قسری جهت آنها تغییر میدهد. مثلا در سایهٔ

باش میگوئیم. تا کنون ما (با پلخائف و تمام رهبران نهضت کارگری بین المللی) خیال میکردیم که مروج اگر مثلا همان مسئلهٔ بیکاری را بر دارد باید طبیعت سرمایه داری بحرآنها را توضیح دهد و علت ناگزیر بودن آنها را در اجتماع کنونی نشان دهد، لزوم تبدیل جامعه را به جامعهٔ سوسیالیستی شرح دهد و غیره. خلاصه کلام او باید «ایدههای متعددی» بدهد. بقدری متعدد که تمام این ایدهها را بطور یکجا تنها اشخاص (نسبتا) کسی فرا خواهند گرفت. اما مبلغ وقتی در همان موضوع صحبت میکند. برجسته ترین مثالی را میگیرد که همهٔ شنوندگانش بخوبی از آن مسبق باشند... مثلا از گرسنگی مردن خانوادهٔ کارگر بیکار. روز افزون شدن فقر و فاقه و امثال آنرا... و تمام مساعی خود را متوجه آن میسازد که با استفاده از این واقعیتی که بر همه و بر هرکس معلوم است «بتوده» یک ایده یعنی ایده مهمل بودن وجود تضاد بین رشد ثروت و رشد فقر و فاقه را بدهد و میکوشد که حس ناخشنودی و تفر از این بیدادگری دهشتناک را در توده برانگیزد ولی توضیح کامل علل این تضاد را به مروج واگذار میکند. از این رو عمل عمدهٔ مروج - نشریات و عمل عمدهٔ مبلغ - سخنان شفاهی است. صفاتی که مروج باید داشته باشد غیر از صفات مبلغ است. مثلا کائوتسکی و لافارگ را ما مروج ولی بیل و گد را مبلغ مینامیم. ولی رشته سوم یا وظیفهٔ سومی را برای فعالیت عملی معین کردن و «دعوت توده» - به عملیات معین و مشخص» را باین وظیفه منسوب ساختن کاری بسیار بی معنی است زیرا «دعوت» که یک عمل منفردیست یا مکمل طبیعی و ناگزیر مبحث تئوریک و رسالهٔ تبلیغاتی و نطق تبلیغاتی است و یا اینکه وظیفهٔ صرفأ اجرایی را تشکیل میدهد. در حقیقت هم مثلا مبارزهٔ کنونی سوسیال دموکراتهای آلمان را علیه گمرک غله بگیرد. تئوریهیها تحقیقات خود را در بارهٔ سیاست گمرکی برشتهٔ تحریر در آوردند و مثلا مردم را ببارزه برای قراردادهای بازرگانی و برای آزادی تجارت «دعوت میکنند»؛ مروج همین کار را در مجلات و مبلغ در نطقهای همگانی انجام میدهد. «عملیات مشخص» تودهها در این مورد عبارت است از امضا کردن تقاضانامهها بعنوان رایشتاک به منظور بالا بردن گمرک غله. دعوت مردم به این فعالیتها بطور غیر مستقیم کار تئوریهیها، مروجین و مبلغین و بطور مستقیم کار کارگرانی است که اوراق را برای امضاء به فابریکها و منازل خصوصی میبرند. ولی از «اصطلاح مارتینفی» بر میاید که کائوتسکی و بیل - هر دو مروج هستند و برندگان اوراق برای امضاء - مبلغ. آیا اینطور نیست؟

مثال آلمانیها کلمهٔ Verbalthornung آلمانی را بخاطر آورد که ترجمهٔ تحت اللفظی آن به روسی بالهورنی کردن است. ایوان بالهورن یکی از ناشرین لیبریکی سدهٔ شانزدهم بود که کتاب الفبائی منتشر کرد و بنابه عادت آنروزه تصویر خروسی را هم روی آن جا داد. اما بجای شکل معمولی خروس که پاهایش سیخ دارد شکل خروسی را تصویر کرده بود که پاهایش سیخ نداشت و یک جفت تخم مرغ هم پهلویش بود. روی جلد کتاب الفبا هم نوشته بود: «چاپ تصحیح شدهٔ ایوان بالهورن». این است که از آنوقت آلمانیها اینگونه «تصحیح» را، که در واقع بدتر کردن میباشد، Verbalthornung مینامند. وقتی انسان مینماید که چگونه مارتینفها افکار

همان انرژی خستگی ناپذیر و مبارزه در راه افشاگرهای سیاسی است که حزب آلمان بمواضع خویش استحکام خاصی داده و نفوذ خود را توسعه میبخشد. اگر کارگران طوری تربیت نشده باشند که به همه و هرگونه موارد خود سری و ظلم، اعمال زور و سوء استفاده، اعم از اینکه این موارد مربوط به هر طبقه‌ای باشد جواب بدهند - و آنها جوابی فقط از نظرگاه سوسیال دموکراسی نه غیر آن - در اینصورت معرفت طبقه کارگر نمیتواند معرفت حقیقتاً سیاسی باشد. هرگاه کارگران در وقایع و حوادث مشخص سیاسی و آنها هم حتماً روزمره (یعنی دارای جنبه فعلی) یاد بگیرند، یک از طبقات دیگر جامعه را در تمام مظاهر حیات فکری، اخلاقی و سیاسی شان مورد مشاهده قرار دهند؛ هرگاه آنها یاد بگیرند تجزیه و تحلیل ماتریالیستی و ارزیابی ماتریالیستی را عملاً در تمام جوانب فعالیت و حیات تمام طبقات و قشرها و دستجات اهالی بکار برند - در اینصورت معرفت توده های کارگر نمیتواند معرفت حقیقتاً طبقاتی باشد. کسیکه توجه و حس مشاهده و ذهن طبقه کارگر را فقط و فقط و حتی در اکثر موارد بخود وی معطوف میدارد - سوسیال دموکرات نیست. زیرا طبقه کارگر برای اینکه خود را بشناسد باید بر مناسبات متقابل کلیه طبقات جامعه معاصر وقوف کامل و از آن تصور روشنی داشته باشد - وقوف و تصویری که تنها دارای جنبه تئوریک نباشد... یا عبارت صحیحتر: بنای آن بیشتر بر تجربیات حیات سیاسی باشد تا بر تئوری. و همین جهت موعظه سرائی اکتونومیستهای ما حاکی از اینکه مبارزه اقتصادی وسیله ایست که از همه وسیعتر برای جلب توده‌ها به نهضت سیاسی قابل استفاده است از لحاظ اهمیت عملی خود بینهایت زیانبخش و بیمنتها درجه ارتجاعی است. برای اینکه کارگر بتواند سوسیال دموکرات بشود باید طبیعت اقتصادی و -های اجتماعی و سیاسی مالک و کشیش، اعیان و دهقان، دانشجو و لاکرد را روشن در نظر خود مجسم کند، جنبه های ضعف و قوت آنها را بشناسد، بتواند به کنه آن جهالات رایج و سفسطه های رنگارنگ، که هر طبقه و هر قشر با آنها نیت خود پرستانه و «باطن» حقیقی خویش را می پوشاند، پی ببرد، بتواند تمیز دهد که کدام یک از مؤسسات و قوانین فلان یا بهمان منافع را منعکس میسازد و همانا چگونه منعکس میسازد، ولی این «تصور روشن» را از هیچ کتابی نمیشود بدست آورد؛ اینرا فقط مناظر زنده و افشای بدون فوت وقت آنچیز هائی می تواند بدست دهد که در آنحضه کنونی در پیرامون ما روی میدهد و در باره آن همه و هرکس بنابه سلیقه خود صحبت و یا اینکه اقلاً نجوا میکند و در فلان و فلان واقع، فلان و فلان پیکره و فلان و فلان حکم دادگاه و غیره و غیره متظاهر گشته است. این افشاگرهای همه جانبه سیاسی شرط ضروری و اصلی پرورش روح فعالیت انقلابی توده میباشد.

چرا کارگر روس در مقابل رفتار وحشیانه پلیس نسبت به مردم، تعقیب فرق مذهبی، ضرب و شتم دهقانان، کثافت کاری های سانسور، شکنجه سربازان، تعقیب معصوم ترین ابتکارات فرهنگی و امثال اینها هنوز فعالیت انقلابی کم است؟ آیا باین علت نیست که «مبارزه اقتصادی، طبقه کارگر را به این کار سوق نمیدهد و «نتایج محسوس» کسی را باو «وعده میدهد» و «نتایج مثبت»

آن کم است؟ خیر، تکرار میکنم که داشتن چنین عقیده ای، عیب خود را به گردن دیگران انداختن و کوتاه بینی (و ضمناً برنشتینیسیم) خود را به دوش توده کارگر انداختن است. ما باید خود و عقب ماندن خود را از جنبش توده ها مقصر بدانیم که هنوز نتوانسته ایم وسایل افشای بحد کافی پر دامنه، روشن و سریع تمام این پلیدیها را فراهم سازیم. اگر ما اینکار را بکنیم (و باید اینکار را بکنیم و میتوانیم بکنیم) - آنوقت خام ترین کارگر هم خواهد فهمید و یا احساس خواهد کرد که دانشجو و پیروان فرق مذهبی، موزیک و نویسنده از طرف همان نیروی سیاهی در معرض توهین و بیدادگری هستند که خود او را در هر قدم زندگانی اش اینقدر مورد ظلم و فشار قرار میدهد، و پس از اینکه این مطلب را احساس کرد بفکر این میافتد و خواه ناخواه بفکر این میافتد، که خود نیز بر ضد این جریان واکنشی بخرج دهد و آنگاه میتواند - امروز بر ضد سانسورچی ها هیاهو راه اندازد، فردا در جلو خانه فرمانداریکه شورش دهقانان را خوابانده است تظاهر کند و پس فردا آن ژاندارمهای درلباس روحانی را، که کار انگیزه - یون مقدس را انجام میدهند، تادیب نماید و غیره. ما هنوز برای این که مدارک افشاکننده همه جانبه و تازه ای را دربین کارگران بریزیم خیلی کم یا تقریباً هیچ کار نکرده ایم. بسیاری از ما ها حتی هنوز این وظیفه خود را هم نمیدانند و بطور خود بخودی دنبال «مبارزه عادی روزمره» محیط محدود زندگی فابریک را گرفته اند، با چنین اوضاع و احوالی گفتن اینکه: «ایسکراه» میخواید از اهمیت سیر پیشرو مبارزه عادی روز مره در مقابل ترویج ایده های درخشان و مکمل بکاهد، (مارتینف ص - ۶۱) بمنزله عقب کشیدن حزب و بمنزله دفاع و تجلیل از عدم آمادگی و عقب ماندگی ما است.

اما در باب دعوت توده ها به فعالیت، باید گفت که هر آنچه تبلیغات جدی سیاسی و افشاگرهای روشن و جاندار عملی شود، آنوقت این امر خود بخود صورت خواهد گرفت. هیچ یک نفر مجرم را در حال ارتکاب جرم گرفتن و رسوا کردن وی در همانساعت در ملاء عام - این بخودی خود از هر گونه «دعوتی» اثرش بهتر است. اثر این امر غالباً چنان است که بعد ها حتی نمیشود معلوم کرد که در حقیقت چه کسی توده را «دعوت کرده» و فلان و یا بهمان نقشه نمایش و غیره را پیش کشیده است. دعوت را - نه بطور کلی بلکه به مفهوم مشخص کلمه - فقط میتوان در محل عمل کرد، فقط کسی میتواند دعوت نماید که خودش هم اکنون در حال حرکت است. و اما کار ما یعنی کار نگارندگان سوسیال دموکرات اینست که افشاگرهای سیاسی و تبلیغات سیاسی را عمیق تر، پر دامنه تر و قویتر بکنیم. اینک بجاست چند کلمه ای هم در باره «دعوتها» صحبت کنیم. یگانه ارگانی که پیش از حوادث بهار کارگران را دعوت کرد که در مسئله ای چون فرا خواندن دانشجویان به ارتش، که مطلقاً و عده هیچگونه نتایج محسوس نمیدهد، فعالانه مداخله نمایند - «ایسکراه» بود. بلافاصله بعد از انتشار امریه مورخه ۱۱ ژانویه، دائره به فراخواندن ۱۸۳ نفر دانشجو به ارتش «ایسکراه» مقاله ای در اینخصوص درج نمود (شماره ۲ ماه فوریه) و پیش از آغاز

کارفرمایان و حکومت» که شما آنرا کشف امریکا میدانید. در بسیاری از نقاط دور افتاده روسیه بتوسط خود کارگرانی صورت میگیرد که موضوع اعتصابات را شنیده لیکن از سوسیالیسم تقریباً چیزی بگوششان نخورده است. آخر، آن «فعالیتی» که شماها با پیش کشیدن خواست‌های مشخصی، که وعده نتایج محسوسی را میدهند، میخواهید از آن پشتیبانی نمائید در بین ما کارگران اکنون دیگر موجود است و ما خود مان در فعالیت روز مره سندیکائی و کوچک خود این خواست‌های مشخص را اغلب بدون هرگونه کمک روشنفکران مطرح میکنیم. ولی چنین فعالیتی ما را قانع نمیکند؛ ما بچه نیستیم که بتوان با یک قلیه سیاست «اقتصادی» سیرمان کرد؛ ما میخواهیم آنچه را که دیگران میدانند ما هم بدانیم، ما میخواهیم با همه جوانب حیات سیاسی مفصلاً آشنا شویم و فعالانه در همه و هرگونه واقعه سیاسی شرکت نمائیم. برای این کار لازم است که روشنفکران آنچه را ما خود مان هم از آن آگاهی کم‌تر تکرار کنند* و بیشتر از

حقوقی سیاسی خود «سوق میدهند». عیب‌کار اینجا است، آقایان، که این بیداری خود بخودی آگاهی سیاسی تردیونیونی، فکر شماها را به مسئله وظایف سوسیال دموکراتیک خود تان «سوق نمیدهند»!

*- برای تائید اینکه هیچیک از این سخنان کارگران را خطاب به اگونومیستها ما بیهوده اختراع نکرده ایم دو شاهد میاوریم که مسلماً با جنبش کارگری مستقیماً آشنا بوده و کمتر از همه مایلند طرف ما «دگماتیکیها» را بگیرند زیرا یک نفرشان - اگونومیست است (که حتی «رابوچی» را نیز ارگان سیاسی میدانند!) و دیگری تروریست است. شاهد اولی - نگارنده مقاله «جنبش کارگری پتربورگ و وظایف عملی سوسیال دموکراسی» در شماره ۶ «رابوچی» میباشد که مقاله اش، از لحاظ حقیقت گوئی و جاندار بودن خود، بسیار عالی است. او کارگرانرا به (۱) انقلابیون آگاه، (۲) قشر متوسط و (۳) بقیه توده کارگر تقسیم مینماید. قشر متوسط «غالباً بمسائل حیات سیاسی بیشتر علاقمند است تا به نزدیکترین منافع اقتصادی خود که رابطه آن با شرایط عمومی اجتماعی مدتهاست واضح شده است... کارگران این قشر، «رابوچایا میسل» را سخت مورد انتقاد قرار داده» میگویند که: «مطالب آن همه یک نواخت است و مطالبی است که مدتهاست میدانیم، مدتهاست که خوانده ایم»، «حتی در تفسیرهای سیاسی هم چیزی ندارد» (ص - ۳۰ - ۳۱)، و حتی قشر سوم هم، که: «بیشتر حساسند، جوانترند و میخانه و کلیسا کمتر آنها را فاسد کرده است و تقریباً هرگز امکان بدست آوردن کتابی را که دارای مضمون سیاسی باشد ندارند، در اطراف اطلاعات جسته گریخته دایر به طقیان دانشجویان اندیشیده و پدیده های حیات سیاسی را بطور کج و معوج مورد تفسیر میدهند الخ. و اما تروریست اینطور مینویسد: «... اخبار راجع به جزئیات حیات فابریکی را که مربوط به شهر های مختلف، غیر از شهر خود شان، است یکی دو بار میخوانند و سپس از خواندن دست میکشند... میگویند خسته کننده است... در روزنامه کارگری چیزی از حکومت نگفتن... معنایش آنست که به کارگر مثل یک کودک خورد سال نگریسته شود... کارگر بچه نیست»، «سوابودا» («آزادی») از انتشارات گروه سوسیال رولوسیونر ص ۶۹ - ۷۰).

هرگونه نباشی آشکارا دعوت میکرد که «کارگران بکمک دانشجویان بشتابند» و «مردم» را دعوت مینمود که باین رفتار بشرمانه دولت بی مها با جواب دهند. ما از همه و از فرد فرد میبرسیم: علت و سبب این کیفیت برجسته و نمایان، یعنی اینکه مارتینف، که اینقدر راجع «به دعوت» صحبت میکرد و حتی «دعوت» را یکی از شکل های فعالیت میدانست، در باره این دعوت حتی کلمه ای هم بر زبان نراند چه بود؟ و آیا با این تفصیل کوتاه بینی نیست که مارتینف «ایسکرا» را، به این علت که مردم را بحد کافی بمبارزه برای خواست هائیکه «نتایج محسوسی وعده میدهند» دعوت نمیکند، یک حایه میخواند؟ اگونومیستهای ما، از آنجمله «رابوچی» دلوه، موفقیت خود را مدیون آن بودند که خود را برنگ کارگران عقب مانده درمی آوردند. ولی کارگر سوسیال دموکرات، کارگر انقلابی (عده اینگونه کارگران هم روز افزون است) تمام این استدلالها را در باره مبارزه برای خواست هائی که «وعده نتایج محسوس میدهند» و غیره با خشم و تنفر رد خواهد کرد زیرا او خواهد فهمید که این نیز یکی از شقوق همان قصه کهنه اضافه شدن یک کویک بیک روبر است. چنین کارگری به ناصحین خویش در «رابوچایا میسل» و «رابوچی» دلوه خواهد گفت: بیهوده در تشویش هستید آقایان، شما با مداخله در کاری که ما خود از عهده آن بر می آئیم خیلی بخود تان زحمت میدید ولی از انجام وظایف حقیقی خود سر می پیچید. آخر این هیچ عاقلانه نیست؛ که میگویند وظیفه سوسیال دموکراتها اینست که بهمان مبارزه اقتصادی جنبه سیاسی بدهند؛ این فقط ابتدای کار است و وظیفه عمده سوسیال دموکراتها این نیست زیرا که در تمام جهان و از آنجمله در روسیه هم اغلب خود پلیس کارش این شده است، که بمبارزه اقتصادی جنبه سیاسی بدهد و کارگران خود شان رفته رفته این موضوع را درک میکنند که حکومت پشتیبان کیست*. آخر، «مبارزه اقتصادی کارگران علیه

*- اینکه میخواهند «به همان مبارزه اقتصادی جنبه سیاسی داده شود» بارزترین نشانه ایست از سر فرود آوردن در برابر جنبش خود بخودی در رشته فعالیت سیاسی. مبارزه اقتصادی در اکثر موارد بطور خود بخودی یا بعبارت دیگر بدون مداخله «ناشرین انقلاب یعنی روشنفکران» و بدون مداخله سوسیال دموکراتهای آگاه جنبه سیاسی پیدا میکند. مثلاً مبارزه اقتصادی کارگران انگلیس بدون هرگونه شرکت سوسیالیستها جنبه سیاسی پیدا کرد. اما وظیفه سوسیال دموکراتها با تبلیغات سیاسی در زمینه اقتصادی پایان نمی یابد. وظیفه آنها اینست که سیاست تردیونیونی را مبدل به مبارزه سیاسی سوسیال دموکراتیک نمایند و از آن اندک تظاهرات آگاهی سیاسی که مبارزه اقتصادی در کارگران رسوخ داده استفاده نمایند تا کارگران را بمسارح آگاهی سیاسی سوسیال دموکراتیک ارتقاء دهند. اما مارتینف ها، بجای اینکه سطح آگاهی سیاسی را که بطور خود بخودی بیدار میشود ارتقا داده و بجلو سوق دهند، در مقابل جریان خود بخودی کرنش میکنند و اصرار میورزند و چه بسا تا حد تهوع اصرار میورزند، که مبارزه اقتصادی فکر کارگران را به مسئله بی بقیه دریاورقی ستون بچسد

چنین است: کارگران خود «علیه کارفرمایان و حکومت مبارزه اقتصادی» میکنند (مؤلف «Credo» باید ما را ببخشد که فکر او را با سخنان مارتینف بیان مینمائیم! ما بر آنیم که حق داریم اینکار را بکنیم زیرا در «Credo» هم گفته میشود که چگونه فکر کارگران در جریان مبارزه اقتصادی «به رژیم سیاسی سوق می یابد»... ولی روشنفکران مبارزه سیاسی را باقوای خویش و طبیعی است که به کمک ترور انجام میدهند! این يك استنتاج کاملاً منطقی و ناگزیر است که ولو کسانی که اقدام عملی نمودن این برنامه میکنند خود نیز به ناگزیر بودن آن پی نبرده باشند باز نمیشود در آن اصرار نورزید. فعالیت سیاسی دارای قانون مخصوص بخودی است مستقل از شعور کسانی که حتی با منتهای حسن نیت مردم را بترور و یا به جنبه سیاسی دادن بمبارزه اقتصادی دعوت میکنند. دوزخ هم با نیت حسنه برپا شده است و در موضوع مورد بحث نیت حسنه شخص را از سوق خود بخودی به «راه کترین» مقاومت و به راه برنامه «صد درصد بورژوازی» «Credo» نجات نمیدهد. بالاخره این نکته هم تصادفی نیست که بسیاری از لیبرالهای روس... خواه لیبرالهای آشکار و خواه لیبرالهایی که نقاب مارکسیستی بروی خود زده اند... از دل و جان علاقمند به ترور و کوشا هستند که در لحظه حاضر از رونق روحیه تروریستی پشتیبانی نمایند.

از اینرو هنگامیکه «گروه سوسیال-رولوسیونر سوابودا» بوجود آمد و مساعدت و همراهی همه جانبه به جنبش کارگری را وظیفه خویش قرار داد ولی ترور را داخل برنامه خود نمود و خود را از سوسیال دموکراسی باصطلاح مبری دانست. آنوقت این قضیه یک بار دیگر صحت دور اندیشی شگرف پ. پ. آکسلرد را که در همان پایان سال ۱۸۹۷ این نتایج تزلزلات سوسیال دموکراتیک را کلمه بکلمه پیش گوئی نموده (در اطراف مسئله وظایف و تاکتیک کنونی) و «دو دورنمای» مشهور خود را طرح کرده بود، تأیید نمود. تمام مباحثات و اختلافات بعدی بین سوسیال دموکراتهای روس مانند نظریه گیاهی که در داخل بلر باشد در این دو دورنما نهفته است*.

* «مارتینف يك راه حل دوگانه منحصر بفرد دیگری که به واقعیت (?) نزدیک تر است بنصورش میرسد» («سوسیال دموکراسی و طبقه کارگر» ۱۹): «یا اینکه سوسیال دموکراسی رهبری مبارزه اقتصادی پرولتاریا را مستقیماً بر عهده خود بگیرد و بدینوسیله (!) آنرا بدل به مبارزه انقلابی طبقاتی مینماید... مقصود از کلمه «بدینوسیله» از قرار معلوم رهبری مستقیم مبارزه اقتصادی است. بگذار مارتینف با نشان دهد که در کجا دیده شده است که فقط با يك رهبری مبارزه حرفه ای بتوان نهضت تردهونیونی را به نهضت انقلابی طبقاتی بدل ساخت؟ آیا او درك نمیکند که برای این «تبدیل» ما باید فعالانه دست بکار «رهبری مستقیم» تبلیغات همه جانبه سیاسی بشویم؟... «و یا اینکه وضعیت دیگری پیش می آید: سوسیال دموکراسی خود را از رهبری مبارزه اقتصادی کارگران کنار میکشد و بدینوسیله... پر و بال خود را قطع میکند... بنا بر عقیده «رابوچیه دلو» که در بالا ذکر شد، این ناپسند است که خود را کنار میکشد. بقیه در پاروقی صفحه بعد

چیزی هائی برای ما صحبت کنند که هنوز نمیدانیم و شخصاً از تجربه فابریکی و «اقتصادی» خود هیچوقت نمیتوانیم بدانیم یعنی: از دانش سیاسی، این دانش را شما روشنفکران میتوانید بدست آورید و شما موظفید آنرا صد و هزار بار زیاد تر از آنچه که تا بحال با رسانده اید با برسانید و آنهم نه تنها به شکل مباحث و رسالات و مقالات (که اکثر اوقات... بخشید اگر بی پرده صحبت میکنم!... خسته کننده است) بلکه حتماً بشکل اشکار بهای جاندار آن اعمالی که حکومت و طبقات فرمانروای ما در حال حاضر در تمام شئون زندگی انجام میدهند، بفرمائید این وظیفه خود را با صرف قوای بیشتری انجام دهید و راجع به «افزایش فعالیت خود کارگر» قنری کمتر حرف بزنید. فعالیت ما بمراتب بیشتر از آنست که شما تصور مینمائید ما قادریم با مبارزه آشکار خود در خیابان ها حتی از آن خواست هائی هم که وعده هیچ «نایج محسوس» را نمیدهد پشتیبانی کنیم! و کار شما نیست که فعالیت ما را «زیاد تر کنید» چونکه همان خود شماست که فعالیتتان کافی نیست. در مقابل جریان خود بخودی کمتر سر فرود آورید و قنری بیشتر در فکر افزایش فعالیت خود نان باشید. آقایان!

ه) چه رجه مشترکی بین اکونومیسم

و تروریسم وجود دارد؟

ما در تبصره بالا، يك اکونومیست و يك تروریست غیر سوسیال دموکرات را که تصادفاً هم عقیده در آمده بودند با هم مقایسه کردیم. ولی اگر بطور کلی بموضوع نگرییم آنوقت باید گفت که بین این و آن يك رابطه ناگزیر درونی و نه تصادفی، وجود دارد که در باره آن ما مجبوریم ذیلاً سخن بگوئیم و موضوعیست که بحث در باره آن از لحاظ مسئله پرورش روح فعالیت انقلابی يك امر ضروریست. اکونومیستها و تروریستهای کنونی يك ریشه مشترک دارند و آن: سر فرود آوردن در برابر جریان خود بخودی است که ما در فصل گذشته راجع به آن، بعنوان يك پدیده عمومی، سخن رانندیم و اکنون آنرا از لحاظ تأثیری که در رشته فعالیت سیاسی و مبارزه سیاسی دارد مورد مذاقه قرار میدهم. در نظر اول این ادعای ما ممکن است خلاف گوئی جلوه کند زیرا ظاهراً تفاوت بین کسانی که روی مبارزه عادی روز مره اصرار میورزند و آنها نیکه افراد جداگانه را به فداکارانه ترین مبارزه ها دعوت مینمایند بسیار است. ولی این خلاف گوئی نیست. اکونومیستها و تروریستها در مقابل قطب های مختلف جریان خود بخودی سر فرود میاورند: اکونومیستها... در مقابل جریان خود بخودی «نهضت صد درصد کارگری» و تروریستها در مقابل جریان خود بخودی خشم و غضب فوق العاده آتشین روشنفکرانی که نمیتوانند یا امکان ندارند فعالیت انقلابی را با نهضت کارگری در يك واحد کل بهم بدینوندند. کسیکه ایمانش از این امکان سلب شده یا هرگز به آن ایمان نداشته است حقیقتاً «برایش دشوار است بجز ترور راه چاره دیگری برای اطفاء احساسات خشم آگین و انرژی انقلابی خویش بیابد. بدینطریق سر فرود آوردن هر يك از دو خط مشی مذکوره فوق در برابر جریان خود بخودی چیزی نیست جز همان آغاز عملی کردن برنامه مشهور «Credo» این برنامه

تروریستها و اکونومیستها هیچ يك، با وجود گواه بارز حوادث بهار، برای فعالیت انقلابی توده‌ها ارزش کافی قائل نیستند. دستۀ اول بجستجوی «وسائل تهییج» مصنوعی میروند و دستۀ دیگر از «خواست های مشخص» دم میزنند. نه این دسته و نه آن دسته هیچیک به توسعه فعالیت خود در امر تبلیغات سیاسی و فراهم نمودن موجبات افشاگرهای سیاسی دقت و توجه کافی نمیکنند و حال آنکه هیچ چیز را نه حالا و نه در هیچ موقع دیگری نمیتوان جایگزین این کار کرد.

(و) طبقه کارگر - مبارز پیشقدم در راه دموکراسی

ما دیدیم که اجرای تبلیغات سیاسی بسیار وسیع و بنابر این فراهم نمودن موجبات افشاگرهای همه جانبه سیاسی نیز وظیفه مطلقاً ضروری و مبرم ترین وظیفه ضروری فعالیت است بشرطیکه این فعالیت حقیقتاً - سوسیال دموکراتیک باشد. ولی ما فقط بعلمت احتیاج بسیار مبرم طبقه کارگر بدانند سیاسی و تربیت سیاسی، این نتیجه را حاصل نمودیم و حال آنکه اگر مسئله تنها اینطور طرح میشد خیلی محدود بود و وظایف دموکراتیک عمومی هرگونه - سوسیال دموکراسی عمومی و - سوسیال دموکراسی کنونی روس خصوصاً از نظر دور میشد. برای اینکه این قاعده را بقدر امکان مشخص تر توضیح دهیم کوشش میکنیم موضوع را از جایی که بقدر يك اکونومیست از همه «نزدیکتر» است یعنی از جهت عملی مورد بررسی قرار دهیم. در اینکه شعور سیاسی طبقه کارگر را باید توسعه داد «همه موافقتند». ولی این سوال پیش می آید که اینکار را چگونه باید کرد و برای انجام آن چه لازم است؟ مبارزه اقتصادی فکر کارگران را تنها بمسئله رفتار حکومت نسبت به طبقه کارگر «سوق میدهد» و بنابر این هر قدر هم که ما بر سر وظیفه «جنبه سیاسی دادن به همان مبارزه اقتصادی» زحمت بکشیم باز هم هرگز نخواهیم توانست. در چهار چوب این وظیفه، شعور سیاسی کارگران را (تا حدود شعور سیاسی سوسیال دموکراسی) توسعه دهیم، چونکه اصولاً خود این چهار چوب تنگ است. ارزشی را که ما به فرمول مارتینف میدهم هرگز به آن علت نیست که این فرمول استعداد مارتینف را در همراه کردن محکم میسازد بلکه به آن علت است که فرمول مذکور اشتباه اصلی همه اکونومیستها، یعنی اعتقاد آنها را به اینکه میتوان آگاهی طبقاتی و سیاسی کارگران را از درون باصطلاح مبارزه اقتصادی آنها یعنی فقط (یا اقلاً بطور عمده) بر مبنای این مبارزه و فقط (یا اقلاً بطور عمده) با اتکاء به این مبارزه توسعه داد، بطور بارزی بیان مینماید. چنین نظریه‌ئی از ریشه خطاست، - و علت آن بویژه اینست که اکونومیستها در حالیکه از جروبخت ما با خود ناخرسندند، نمیخواهند راجع به منشاء اختلافات بطور جدی بیندیشند و نتیجه چنین میشود که ما بهیچوجه منظور يك دیگر را نمیفهمیم و بزبانهای مختلفی گفتگو میکنیم.

شعور سیاسی طبقاتی را فقط از بیرون، یعنی از بیرون

«منظور بهار سال ۱۹۰۱ است که در آن ناپیش های بزرمی در خیابانها شروع شد (تبصره لنین به چاپ سال ۱۹۰۷ ه. ت.)»

از نقطه نظر مذکور، این مطلب نیز واضح میگردد که «رابوچیہ دلو» که در مقابل جریان خود بخودی اکونومیسم نتوانست ایستادگی کند در مقابل جریان خود بخودی تروریسم هم موفق به ایستادگی نشد. بسیار جالب خواهد بود اگر استدلال مخصوصی را که «سوابودا» برای دفاع از ترور بمیان آورد در اینجا ذکر کنیم. «سوابودا» «پاک انکار مینماید» که ترور نقش مرعوب کننده داشته باشد (رساله «احیای انقلابی» ص ۶۴) ولی در عوض برای آن «اهمیت تهییجی» قائل میشود. این موضوع اولاً از این جهت که یکی از مدارج فساد و انحطاط آن مجموعه قدیمی (ما قبل سوسیال دموکراتیک) ایده هائی را که مردم را وادار به پیروی از ترور مینمود نشان میدهد دارای صفت مشخصه است. اعتراف باینکه اکنون بوسیله ترور نمیشود حکومت را «مرعوب» ساخت - و بنابر این سازمان آنرا بر هم زد - در حقیقت معنایش اینست که ترور بمثابة يك سیستم مبارزه و يك زمینه فعالیت که در برنامه قید شده باشد بکلی تقبیح شود. ثانیاً این موضوع بخصوص از این جهت که نمونه‌ای از عدم درک وظایف حیاتی ما را در امر پرورش فعالیت انقلابی توده نشان میدهد بمراتب بیشتر دارای صفت مشخصه است. «سوابودا» ترور را بعنوان وسیله ای برای «تهییج» نهضت کارگری و دادن يك «تکان قوی» به آن، تبلیغ مینماید. مشکلست استدلالی را بتصور آورد که آشکار تر از این خود خویشتن را باطل کند! باید سؤال شود که مگر در زندگی روسیه از اینگونه افتضاحات و بی ترتیبی ها آنقدر کم است که باید وسائل مخصوصی برای «تهییج» اختراع شود؟ از طرف دیگر اگر کسی اصولاً تهییج نمیشود و حتی استبداد روس هم نمیتواند او را تهییج کند، در اینصورت مگر واضح نیست که این شخص بجنگ تن بتن میان حکومت و مشی تروریست نیز با خونسردی کامل خواهد نگریست؟ تمام مطلب در همین است که توده‌های کارگر از پلیدیهای زندگی روس بسیار تهییج میشوند ولی ما نمیتوانیم همه آن قطرات و نهرهای هیجان مردم را، که بمیزانی بیاندازه زیاد تر از تصورات و خیالات همه ما از زندگی روس جاری است، باصطلاح جمع و متمرکز سازیم و حال آنکه لازم است همه آنها را یکجا جمع نمود و از آنها يك سیل عظیم بوجود آورد. رشد عظیم نهضت کارگری و عطش کارگران به نشرات سیاسی، که در فوق ذکر شد، بطور تکذیب ناپذیری قابل اجرا بودن این وظیفه را ثابت مینماید. و اما دعوت به ترور و همچنین دعوت به اینکه به همان مبارزه اقتصادی جنبه سیاسی داده شود چیزی نیست جز شکل های گوناگون طفره از وظایف بسیار مبرم انقلابیون روس که عبارت از فراهم ساختن موجبات اجرای تبلیغات همه جانبه سیاسی میباشد. «سوابودا» میخواهد ترور را جایگزین تبلیغات کند و صاف و پوست کنده اینطور اظهار عقیده میکند که «وقتی تبلیغات شدید و پر حرارت در بین توده‌ها شروع شود نقش تهییج کننده آن بازی شده است» (ص ۶۸ «احیای انقلابی»).

ولی ما دیدیم که «ایسکرا» برای رهبری مبارزه اقتصادی بمراتب بیشتر از «رابوچیہ دلو» کار انجام میدهد و ضمناً به این اکتفا نمینماید و بخاطر این موضوع وظایف سیاسی خویش را محدود نمیسازد.

و طبقه‌ای که باشد جواب گوید، بتواند همه این مظاهر را بصورت يك تصویر تعدیات پلیسی و استثمار سرمایه‌داری تلخیص نماید، بتواند از هر چیز جزئی، برای تشریح عقاید سوسیالیستی و خواست های دموکراتیک خود در برابر همه و نیز برای توضیح اهمیت تاریخی جهانی مبارزه آزادی طلبانه پرولتاریا به عموم، استفاده نماید. مثلاً رهبرانی نظیر روبرت نایت (منشی و لیبر مشهور جمعیت دیگسازان که یکی از مقتدرترین تردیونیونهای انگلیس است) و ویلهلم لیکنخت را با هم مقایسه نماید. و سعی کنید آن تناقضاتی را که مارتینف اختلافات خود را با «ایسکراه» در قالب آن قرار میدهد با این دو شخص تطبیق دهید. شما خواهید دید. من شروع به ورق زدن مقاله مارتینف میکنم. که ر. نایت بمراتب بیشتر «توده را به عملیات معین و مشخص دعوت مینموده» (ص ۳۹) و حال آنکه و. لیکنخت بیشتر «به توضیح انقلابی تمام رژیم کنونی و یا برخی از مظاهر آن» اشتغال ورزیده است (ص ۳۸-۳۹)؛ ر. نایت «نزدیک ترین خواست های پرولتاریا را فرموله نموده و وسایل عملی شدن آنها را نشان میداد» (ص ۴۱) اما و. لیکنخت در عین اینکه اینکار را میکرد «در عین حال از رهبری بر فعالیت موثر قشرهای گوناگون اپوزیسیون» و «دیگته کردن برنامه مثبت عمل برای آنها» (ص ۴۱) نیز خود داری نمیکرد؛ ر. نایت بویژه میکوشید «حتی‌القدر به همان مبارزه اقتصادی جنبه سیاسی دهنده» (ص ۴۲) و با شایستگی کامل میتوانست «در مقابل حکومت خواست های مشخصی را قرار دهد که نتایج معین محسوسی را وعده بدهد» (ص ۴۳) و حال آنکه و. لیکنخت بمراتب بیشتر مشغول «افشاگریهای «یکجانبه» بود (ص ۴۰)؛ ر. نایت به «سیر پیشرو مبارزه عادی روز مره» بیشتر اهمیت میداد (ص ۶۱) اما و. لیکنخت «به ترویج ایده های درخشان و مکمل» (ص ۶۱)؛ و. لیکنخت از روزنامه ای که تحت رهبری وی بود یک «ارگان اپوزیسیون انقلابی» بوجود می آورد که «نظامات ما و بویژه نظامات سیاسی ما را تا آنجا که با منافع قشرهای گوناگون اهالی تصادم مینمایند فاش و برملا میکند» (ص ۶۲) و حال آنکه ر. نایت «در راه آرمان کارگری کار میکرد و با مبارزه پرولتاریائی رابطه درونی محکم داشت» (ص ۶۳) این در صورتیست که «رابطه درونی محکم» را بمعنای آن سرفرود آوردن در مقابل جریان خود بخودی بفهمیم که فوقاً در مثال کریچفسکی و مارتینف بررسی کردیم. و «دایره تأثیر و نفوذ خود را محدود مینموده» و البته مثل مارتینف اطمینان داشت که «بدینوسیله خود تأثیر و نفوذ را بفرنج تر کرده است» (ص ۶۳). خلاصه کلام شما خواهید دید که مارتینف سوسیال دموکراسی را *de facto* «بهرجه تردیونیونیسم تنزل میدهد گویانکه اینکار را بهیچوجه به آن علت نمیکند که خیر خواه سوسیال دموکراسی نیست بلکه بدان علت که بجای اینکه بخود زحمت داده بافکار پلخانتف بی جرد قسری در بسط و تکامل افکار پلخانتف شتاب کرده است.

* مثلاً در موقع جنگ پروس و فرانسه لیکنخت بر نامه عملیات را برای تمام دموکراسی دیگته میکرد. در سال ۱۸۴۸ مارکس و انگلس این کار را از این هم بیشتر میکردند.

⑤ - «لا» در کردار. مترجم.

مبارزه اقتصادی و از بیرون مدار مناسبات کارگران با کارفرمایان میتوان برای کارگر آورد. رشته‌ای که این دانش را فقط از آن میتوان تحصیل نمود رشته مناسبات تمام طبقات و قشرها با دولت و حکومت و رشته ارتباط متقابل بین تمام طبقات میباشد. از اینرو به پرسش: چه باید کرد تا به کارگران دانش سیاسی داده شود؟ نمیتوان فقط این يك پاسخ را داد که: «باید میان کارگران رفت، پاسخی که پراتسین ها و بخصوص پراتسین هائی که متمایل به اکونومیسم هستند در اکثر موارد به آن اکتفا مینمایند. برای اینکه به کارگران دانش سیاسی داده شود، سوسیال دموکراتها باید میان کلیه طبقات اهالی بروند و باید دستجات ارتش خود را بتمام اطراف روانه سازند.

ما عمداً یک چنین فرمول زبر و ناهواریرا اختیار میکنیم و عمداً مطلب را اینقدر ساده بیان مینمائیم. و این بهیچوجه حاکی از تمایل ما به نقیض گوئی نیست بلکه برای آنستکه فکر اکونومیستها را به آن وظایفی که نسبت به آن بطور غیر قابل عفوئی بی اعتنائی میکنند و نیز به آن فرقی «سوق دهیم» که بین سیاست تردیونیونی و سوسیال دموکراتیک وجود دارد و آنان نمیخواهند آنرا بفهمند. بهین علت از خواننده خواهشمندیم بر آشفته نشده و بدقت سخن ما را تا آخر گوش کند.

شما يك محفل سوسیال دموکرات را نظیر آنچه که در سالهای اخیر بیش از همه معمول شده است در نظر بگیرید و کار آنرا بدقت مورد بررسی قرار دهید. این محفل «با کارگران رابطه» دارد و به همین اکتفا مینماید، اوراقی نشر میکند که در آنها سوء استفاده های فابریکها، جانبداری حکومت از سرمایه‌داران و مظالم پلیس شلاتی کوب میشود؛ در جلسات کارگران صحبت معمولاً یا تقریباً از دایره همان موضوعات خارج نمیکرد؛ کنفرانس و مصاحبه در باره تاریخ جنبش انقلابی و مسائل سیاست داخلی و خارجی حکومت ما و در باره مسائل تکامل اقتصادی روسیه و اروپا و موقعیت طبقات مختلف در جامعه کنونی بسیار بندرت صورت میگیرد؛ فکر تحصیل رابطه و توسعه منظم آن با سایر طبقات حتی بخاطر کسی هم خطور نمیکند. اصولاً اعضای این محفل يك نفر رهبر ایدآل را غالباً در نظر خود طوری تصویر میکنند که بمراتب بیشتر شبیه به منشی تردیونیون است تا به يك نفر سوسیالیست و پیشوای سیاسی. زیرا مثلاً منشی هر تردیونیون انگلیسی همیشه بکارگران کمک میکند تا بمبارزه اقتصادی بپردازند، وضعیت فابریکها را افشا مینماید، غیر عادلانه بودن قوانین و اقداماتی را، که مخل آزادی اعتصابات و آزادی تعیین پستهای نگهبانی (برای اینکه بعموم اخطار کند که در این کارخانه اعتصاب است) است، توضیح میدهد، مغرض بودن مأمور حکمیت را که خود منتسب بطبقات بورژوازی ملت است نشان میدهد و غیره و غیره. خلاصه کلام هر منشی تردیونیون به «مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت» کمک مینماید. خیلی هم نمیتوان اصرار ورزید که این هنوز سوسیال دموکراتیسم نیست و ایدآل سوسیال دموکرات باید منشی تردیونیون نبوده، بلکه سخنور توده ای باشد که بتواند در مقابل همه و هرگونه مظاهر خود سری و ستمکاری در هر جایی که روی داده و مربوط به هر قشر

اتحادیه (۷۳) تصویب شد. صریحاً گفته میشود که: «کلیه پدیده‌ها و حوادث زندگی اجتماعی و سیاسی که با پرولتاریا، خواه مستقیماً بعنوان طبقه جداگانه و خواه بعنوان بیش آهنگ تمام قوای انقلابی در مبارزه در راه آزادی تماس مییابند باید بمنظور ترویج و تبلیغ سیاسی مورد استفاده قرار گیرند» (دو کنگره ص-۱۷)

تکیه روی کلمات از ماست). آری، اینها سخنان بسیار صحیح و بسیار خوبی است، و هرگاه فرابوجه دلو» باین سخنان پی میرسد و همراه با این سخنان چیز دیگری که با اینها مغایرت داشته باشد نیکفت،

ما کاملاً راضی بودیم. خود را «بیش آهنگ» و دستۀ پیشرو نامیدن کم است. باید عمل هم طوری باشد که همه دستهای دیگر به بینند و ناگزیر معترف گردند که ما پیشاپیش دیگران میرویم. و ما از خواننده میپرسیم: آیا ممکن است نمایندگان سایر دسته‌ها چنان احمق باشند که «بیش آهنگ» بودن ما را با حرف باور کنند؟ مثلاً يك همچو منظره ای را در نظر خود مجسم کنید. سوسیال دموکراتی نزد «دسته» رادیکالها یا مشروطه طلبان لیبرال تحصیل کرده روس می آید و به آنها میگوید: ما «بیش آهنگیم» اکنون در برابر ما این وظیفه قرار گرفته است که چگونه حتی الامکان به همان مبارزه اقتصادی جنبه سیاسی بدیم. آن رادیکال یا مشروطه طلبی که قتری عاقل باشد (بین رادیکالها و مشروطه طلبان روس هم اشخاص عاقل بسیارند) از شنیدن این حرف پوزخند خواهد زد و خواهد گفت (البته در دلش زیرا که در اکثر موارد او دیپلمات مجرب است): «عجب آدم ساده لوحی است این «بیش آهنگ»! حتی اینرا هم نمیفهمد که به همان مبارزه اقتصادی جنبه سیاسی دادن - وظیفه ما یعنی نمایندگان پیشرو دموکراسی بورژوازی است. مگر نه اینست که ما هم مانند همه بورژواهای اروپای باختری میخواستیم کارگران را سیاست جلب کنیم، منتها فقط سیاست تردیونیونی نه سیاست سوسیال دموکراتیک. سیاست تردیونیونی طبقه کارگر همان سیاست بورژوازی طبقه کارگر است و طرز هم که این «بیش آهنگ» وظایف خود را فرمولبندی میکند همان طرز فرمولبندی سیاست تردیونیونی است! از اینرو بگذار آنها هر قدر میل دارند خودشان را سوسیال دموکرات بنامند. من که بچه نیستم تا برای خاطر اتیکت از جا در بروم! فقط بگذار مردم تحت تاثیر این دگماتیک های ارتدکس زیانکار واقع نگردند، بگذار «آزادی انتقاد» را برای کسانی که سوسیال دموکراسی را از روی تهمی بهجری تردیونیونی میکشاند باقی بگذارند!»

و وقتی که مشروطه طلب ما می فهمد که سوسیال دموکراتهایی که دم از پیش آهنگی سوسیال دموکراسی میزنند، اکنون که در جنبش ما جریان خود بخودی تقریباً رواج کامل دارد، بیش از هر چیزی در عالم از «مبالغه در کاهش اهمیت عنصر خود بخودی» و از «تقلیل اهمیت سیر پیشروی مبارزه عادی روزمره در مقابل ترویج ایده های درخشان و مکمل» و غیره و غیره بیم دارند آنگاه تبسم خفیف وی به قهقهه رعدآسا بدل میشود! او میگوید: عجب دستۀ «پیشرونی» که میترسد مبدا آگاهی از جریان خود بخودی جلو افتد، میترسد «نقشه» جسورانه ای پیش کشد که ناگزیر مورد قبول عموم، حتی مخالفین واقع گردد. بلکه اینها کلمه «بیش آهنگ» را با کلمه «بیش

باری به مطلب خود باز گردیم. ما گفتیم که سوسیال دموکرات، هرگاه فقط در گفتار طرفدار لزوم بسط همه جانبه آگاهی سیاسی پرولتاریا نباشد، باید «ببینان تمام طبقات اهالی برود». در اینجا این سئوالات بدین میاید که: چگونه باید این کار را کرد؟ آیا ما برای این کار نیرو داریم؟ آیا برای چنین کاری در میان تمام طبقات دیگر زمینه موجود هست؟ آیا این عمل بمعنی عقب نشینی از نظریه طبقاتی یا منجر شدن بچنین عقب نشینی نیست؟ روی این سئوالات قتری مکث کنیم.

ما باید هم بسمت تئوریسین، هم بسمت مروج، هم بسمت مبلغ و هم بسمت سازمانده «ببینان تمام طبقات اهالی برویم». در اینکه فعالیت تئوریک سوسیال دموکراتها باید متوجه بررسی تمام خصوصیات موقعیت اجتماعی و سیاسی طبقات گوناگون شود، هیچ کس شبهه ای ندارد. اما در این زمینه نسبت به کاری که متوجه بررسی خصوصیات زندگی فابریکی است، بی اندازه کم و بطور نا متناسبی کم کار میشود. در کمیته ها و محفلها شما باشخاصی بر میخورید که حتی برای پیدا کردن آشنائی خاص با فلان رشته تواید مصنوعات آهن به تعمق میپردازند، ولی تقریباً، ولو برای نمونه هم باشد در بین اعضای تشکیلات (که چنانکه اغلب پیش می آید بعضی ناگزیرند از فعالیت عملی دور گردند) بکسی بر نمیخورید که اختصاصاً کارش این باشد که مدارکی در باره فلان مسئله روز مره زندگی اجتماعی و سیاسی ما جمع کنند که بتواند برای کار سوسیال دموکراتیک در سایر قشرهای اهالی موجبی بدست دهد. وقتی از کم بودن آمادگی اکثریت رهبران کنونی جنبش کارگری سخن گفته میشود، نمیتوان موضوع آماده شدن در این مورد را نیز از یاد برد زیرا این موضوع نیز بدرک «اکونومیست مآبانه» رابطه درونی محکم با مبارزه پرولتاریائی» مربوط است. اما بدیهیست که مهمترین مسئله در این مورد عبارتست از ترویج و تبلیغ در میان تمام قشرهای مردم. برای سوسیال دموکرات اروپای غربی این وظیفه را جلسات و اجتماعات مردم، که هر کسی مایل است میتواند به آنها برود و نیز پارلمانی، که او در آنها در برابر وکلای تمام طبقات سخنرانی میکند، آسان میگرداند. ما نه پارلمان داریم، نه آزادی اجتماعات. ولی معیناً میتوانیم از کارگرانی که مایلند گفته های یکنفر سوسیال دموکرات را بشنوند جلساتی تشکیل دهیم. ما همچنین باید بتوانیم از نمایندگان همه و هر گونه طبقات اهالی، همیتقدر که مایل به شنیدن گفته های یکنفر دموکرات باشند، جلساتی تشکیل دهیم. زیرا کسی که در عمل فراموش کند که «کمونیستها از هر گونه نهضت انقلابی پشتیبانی میکنند، و از اینرو ما موظفیم، بدون اینکه دقیقه ای عقاید سوسیالیستی خود را پنهان داریم وظایف عمومی دموکراسی را در برابر تمام مردم بیان و خاطر نشان کنیم. آنکس سوسیال دموکرات نیست، کسی که در عمل فراموش کند که وظیفه اش اینست که در طرح و تشدید و حل هرگونه مسائل عمومی دموکراتیک در پیشاپیش همه باشد، آنکس سوسیال دموکرات نیست.

ممکن است خواننده بی حوصله سخن ما را قطع کند و بگوید: «با این فکر همه کاملاً موافقت» و در دستور العمل نوین برای هیئت تحریریه روز نامه فرابوجه دلو، که در آخرین کنگره

آهنگ اشتباه میکنند؟

حقیقتاً هم در استدلال زیرین مارتینف دقت نمائید. نامبرده در صفحه ۴ میگوید که تاکتیک افشاء کنندۀ «ایسکراه یک جانبه است و هر قدر هم ما تخم عدم اعتماد و نفرت نسبت به حکومت بکاریم، معیناً مادامکه موفق نشده‌ایم برای سرنگون ساختن آن، دامنه انرژی فعالانه اجتماعی را بقدر کفایت بسط دهیم، بمقصد نائل نخواهیم گشت». بطور معترضه باید گفت که ما با این دلسوزی نسبت به افزایش فعالیت توده‌ها که در عین حال کوششی است که برای کاهش فعالیت خویش میشود، آشنا هستیم. ولی اکنون مطلب بر سر این نیست. پس مارتینف در اینجا از انرژی انقلابی («برای سرنگون ساختن») سخن میراند. ولی به چه نتیجه‌ای میرسد؟ چون در موقع عادی قشرهای گوناگون اجتماعی ناگزیر از طرق مختلفی میروند و لذا واضح است که ما سوسیال دموکراتها نمیتوانیم در آن واحد فعالیت مؤثر قشرهای گوناگون اپوزیسیون را رهبری کنیم، نمیتوانیم برای آنها برنامه مثبت عمل را دیکته نمائیم، نمیتوانیم به آنها نشان دهیم که بچه وسایل باید برای منافع خویش هر روز مبارزه کرد... قشرهای لیبرال خودشان در بارۀ مبارزۀ فعالانه در راه نزدیکترین منافع خویش، یعنی مبارزه ای که آنان را با رژیم سیاسی موجودۀ ما مصادم خواهد نمود، اهتمام خواهند ورزید» (ص ۴۱). بدینطریق مارتینف، پس از آغاز سخن در بارۀ انرژی انقلابی و مبارزۀ فعال برای سرنگون کردن حکومت مطلقه، بلافاصله بسوی انرژی حرفه‌ای و مبارزۀ فعال در راه نزدیکترین منافع منحرف شد! بخودی خود معلوم است که ما نمیتوانیم مبارزۀ دانشجویان، لیبرالها و غیره را در راه «نزدیکترین منافع» آنان رهبری کنیم و لیکن بحث که بر سر این موضوع نبود، آقای اکونومیست بزرگوار! بحث بر سر امکان و لزوم شرکت قشرهای اجتماعی گوناگون برای سرنگون کردن حکومت مطاقه بود و ما این «فعالیت مؤثر قشرهای گوناگون اپوزیسیون» را نه تنها نمیتوانیم رهبری کنیم، بلکه، اگر بخواهیم «پیش آهنگ» باشیم، حتی‌الاحتمال هم باید رهبری بکنیم. برای اینکه دانشجویان ما، لیبرالهای ما و غیره «با رژیم سیاسی موجودۀ ما مصادم گردند» برای اینکار نه فقط آنها خودشان بلکه قبل از همه و بیشتر از همه خود پلیس و خود مأمورین عالیرتبۀ حکومت مطلقه اهتمام خواهند ورزید. ولی «ما» اگر میخواهیم دموکراتهای پیشرو باشیم باید همان مصروف آن باشد که فکر اشخاصی را که فقط از انتظامات دانشگاهها و یا فقط از زمستوها (۷۴) و غیره ناراضی هستند به یوج و بی‌صرف بودن تمام این نظم سیاسی سوق دهیم. ما باید وظیفه‌ای بر عهده خود گیریم که تحت رهبری حزب خود موجبات چنان مبارزۀ سیاسی همه جانبه‌ای را فراهم آوریم که همه و هر گونه قشرهای اپوزیسیون ضد حکومت بتوانند بقدر مقصور باین مبارزه و باین حزب یاری نموده و واقعاً یاری و مبادعت آن همت گمارند. ما باید از پراتیسین‌های سوسیال دموکرات چنان پیشوایان سیاسی ببار آوریم که بتوانند تمام مظاهر این مبارزۀ همه جانبه را رهبری نمایند، بتوانند در موقع لزوم، هم به دانشجویان مضطرب، هم به ناراضیان زمستوها، هم به بیروان خشمگین فرق مختلف مذهبی، هم به آموزگاران توده‌ای رنجیده خاطر و غیره و غیره «برنامه مثبت عمل را دیکته کنند».

باین جهت این ادعای مارتینف بکلی عاری از صحت است که «ما در مورد آنان فقط نقش منفی افشاء کنندۀ نظامات موجوده را میتوانیم بازی کنیم... ما فقط میکنتست امید واری هائی را که آنها بکمپیسیونهای مختلف دولتی دارند برباد دهیم» (تکیه روی کلمات از ماست). مارتینف با این اظهاراتش نشان میدهد که در مسئله نقش حقیقی «پیش آهنگ» انقلابی مطلقاً چیزی نمیفهمد. و هرگاه خواننده متوجه این نکته باشد، آنوقت به مفهوم حقیقی این آخرین گفته‌های مارتینف پی خواهد برد: «ایسکراه» ارگان اپوزیسیون انقلابی است که نظامات ما و بویژه نظامات سیاسی ما را تا آنجائیکه با منافع قشرهای کاملاً گوناگون اهالی تصادم مینماید فاش و بر ملا میکند. ولی ما، فقط در راه آرمان کارگری کار کرده و خواهیم کرد و با مبارزۀ پرولتاریا، رابطه درونی محکم داریم. وقتی ما دائرۀ تأثیر و نفوذ خود را محدود میکنیم بدینوسیله خود تأثیر و نفوذ را هم بفرنجتر میسازیم» (ص ۶۳). مفهوم حقیقی این استنتاج بدینقرار است: «ایسکراه میخواهد سیاست تردیونیونی طبقۀ کارگر را (که پراتیسین‌های ما از روی سوء تفاهم یا بواسطه آماده نبودن و یا از روی اعتقاد اغلب اوقات باین سیاست اکتفا مینمایند) تا درجۀ سیاست سوسیال دموکراتیک ارتقاء دهد. ولی در ابوجیه دلوه میخواهد سیاست سوسیال دموکراتیک را تا درجۀ سیاست تردیونیونی تنزل دهد. و آنوقت با اینوضع باز در ابوجیه دلوه به همه و هر کس اطمینان میدهد که این - دو خط مشی را میتوان در کار عمومی کاملاً بایکدیگر وفق داده -

* O. sancta simplicitas!

جلوتر برویم. آیا ما آن نیرو را داریم که ترویج و تبلیغ خود را متوجه تمام طبقات اهالی نمائیم؟ آری، البته. اکونومیستهای ما، که اغلب متمایلند این موضوع را انکار نمایند، آن گام بزرگی را که جنبش ما از سال ۱۸۹۴ (تقریباً) تا ۱۹۰۱ بجلو برداشته است فراموش میکنند. اینها «دنباله روهای» حقیقی هستند که اغلب تحت تأثیر تصورات دوران ابتدائی جنبش ما، که مدتها است سیری شده، زندگی میکنند. آنزمان واقعاً قوای ما بطور حیرت انگیزی کم بود، در آنزمان تصمیم راسخ باینکه همگی برای کار میان کارگران بروند و تقبیح شدید هرگونه انحراف از این کار یک امر طبیعی و مشروع بود، آنزمان تمام وظیفه ما عبارت از آن بود که در میان طبقه کارگر استوار گردیم. اکنون قوای عظیمی بجنبش جلب شده، بهترین نمایندگان نسل جوان طبقات تحصیل کرده تماماً بسوی مارو آور شده‌اند، در همه جا و در تمام ایالات کسانیکه در جنبش شرکت نموده یا مایلند در جنبش شرکت ورزند و اشخاصیکه گرایش بسوی سوسیال دموکراسی دارند ناگزیرند دست روی دست بگذارند (و حال آنکه در سال ۱۸۹۴ سوسیال دموکراتهای روس را با انکشت ممکن بود شمرد). یکی از نواقص اصلی سیاسی و سازمانی جنبش ما این است که ما نمیتوانیم همه این قوا را بکار اندازیم و به همه کار مناسب محول نمائیم (در این باره در فصل آینده مفصل تر بحث خواهیم نمود). اکثریت هنگفت این قوا از امکان رفتن بیجان کارگران کاملاً محرومند و بنابر این در بارۀ خطر انصراف قوا از کار اصلی ما جای سخنی هم نمیتواند باشد. برای اینکه یک دانش

چنین شنوندگان ایده آلی برای افشاگریهای سیاسی همانا طبقه کارگر است که برای وی دانش همه جانبه و زنده سیاسی قبل از هر چیز و بیش از هر چیز ضروریست و از همه زیاده تر شایستگی آنها دارد که این دانش را در مبارزه فعالانه بکار بندد، ولو اینکه این مبارزه وعده هیچگونه نتایج محسوسه را هم ندهد. و اما تریبون افشاء در برابر عامه مردم فقط میتواند يك روز نامه برای سراسر روسیه باشد. در اروپای کنونی جنبشی که سزاوار داشتن نام سیاسی باشد بدون ارگان سیاسی غیر ممکن است و روسیه هم از این لحاظ بدون شبهه جزو اروپای کنونی میباشد. اکنون دیر گاهی است که در کشور ما مطبوعات بمثل نیروی عرض وجود میکنند و گرنه حکومت برای تطمیع آن و یاری رسانیدن به هر گونه کاتکوف ها و مشیرسکی ها ده ها هزار منات صرف نمیکرد. و اینهم در روسیه استبدادی تازگی ندارد که مطبوعات غیر علنی بند های سانسور را شکسته و ارگانهای علنی محافظه کار را و اداری ساخته اند آشکارا از آنها سخن رانند. در سالهای ۷۰ و حتی ۵۰ سده گذشته نیز کار بر همین منوال بود و حال آنکه چقدر بر وسعت و عمق آن قشر هائی از مردم، که آماده خواندن مطبوعات غیر علنی هستند و - بنابه گفته آن کارگری که نامه برای «ایسکرا» فرستاده بود (شماره ۷) - میخواهند از روی این مطبوعات بیاموزند که چگونه باید زیست و چگونه باید مرده، افزوده شده است. همانگونه که افشاگریهای اقتصادی بمنزله اعلان جنگ به صاحبان فابریک است. بهمانگونه نیز افشاگریهای سیاسی اعلان جنگ به حکومت است. و هر قدر این اقدامات افشا کننده پر دامنه تر و شدید تر باشد و هر قدر آن طبقه اجتماعی که اعلان جنگ میدهد تا شروع بجنگ نماید پر جمعیت تر و مصمم تر باشد، بهمان نسبت نیز این اعلان جنگ اهمیت معنوی بیشتری کسب می نماید. بنابراین افشاگریهای سیاسی بخودی خود یکی از وسایل توانای متلاش، ساختن رژیم متخاصم، یکی از وسایل جدا نمودن متفقین تصادفی یا موقتی از دشمن و یکی از وسایل کاشتن تخم نفاق و عدم اعتماد بین شرکت کنندگان دائمی حکومت مطلقه است. در زمان ما تنها حزبی میتواند پیش آهنگ قوای انقلابی گردد که بتواند موجبات افشاگریها را واقعا در برابر عامه مردم فراهم سازد. این واژه «عامه مردم» دارای مضمون بسیار وسیعی است. اکثریت هنگفت افشا کنندگانیکه از طبقه غیر کارگر هستند (و برای پیش آهنگ شدن همانا باید طبقات دیگر را جلب کرد) - سیاستمداران هشیار و اشخاص خونسردی هستند که حساب کار خود را دارند. اینها بخوبی میدانند که حتی شکایت از دست مأمور دون پایه هم خالی از خطر نیست تا چه رسد بدولت «فعال مایشاع» روس. و آنها فقط هنگامی شکایت خود را نزد ما خواهند آورد که به بینند این شکایت واقعا میتواند موثر واقع شود و ما يك نیروی سیاسی هستیم. برای اینکه ما در انظار اشخاص بیگانه چنین نیروی بشویم بایستی در ارتقاء درجه آگاهی و ابتکار و انرژی خویش بسیار و با سرسختی تمام کار کنیم؛ برای حصول این مقصود هم کافی نخواهد بود اگر ما به تئوری و عملی که در حقیقت پس آهنگ است بر چسب «پیش آهنگ» بزنیم.

سیاسی حقیقی، همه جانبه و زنده در اختیار کارگران گذاشته شود، باید در همه جا، در تمام قشر های اجتماعی و در هر موضعی، که امکان شناسائی فترهای درونی محرک مکانیسم دولتی ما در آنجا هست، از افراد خودی یعنی سوسیال دموکراتها وجود داشته باشند. و اینگونه اشخاص نه تنها از لحاظ ترویج و تبلیغ بلکه بهراتب بیش از آن از لحاظ تشکیلاتی لازمند.

آیا برای فعالیت در میان تمام طبقات اهالی زمینه موجود است؟ کسیکه اینرا نمیبیند، در اینجا هم باز سطح آگاهی، از جنبش خود بخودی تودهها عقب است. جنبش کارگری موجب شده و میشود که دستهای ناراضی، دسته دیگر بیشتیانی اپوزیسیون امیدوار و دسته سوم به قابل دوام نبودن حکومت مطلقه و ورشکستگی ناگزیر آن معتقد گردند. اگر ما باین وظیفه خود آگاه نبودیم که باید از همه و هر گونه مظاهر ناراضی استفاده کنیم و تمام ذرات اعتراض را، ولو در حالت جنینی هم باشد، جمع آوری نمائیم و مورد مطالعه قرار دهیم، در اینصورت فقط در گفتار «سیاستمدار» و سوسیال دموکرات میبودیم (که نظائر آن در زندگی بسیار و بسیار است). لازم به تذکر نیست که تمام توده چندین میلیونی دهقانان زحمتکش، پیشهوران، صنعتگران خرده پا و غیره نیز همیشه با ذوق و شوق به تبلیغات يك نفر سوسیال دموکرات کم و بیش ماهر گوش خواهند داد. ولی آیا اصولا ممکن است ولو يك طبقه از اهالی را نشان داد که در میان آن اشخاص، دستها و محافل وجود نداشته باشند که از بیدادگری و خود سری ناراضی بوده و بالتجیه در دسترس تبلیغات يك نفر سوسیال دموکرات که بیان کننده درد ناکترین نیازمندیهای عمومی دموکراتیک است قرار نگیرند؟ و اما اگر کسی بخواهد چگونگی این تبلیغات سیاسی يك نفر سوسیال دموکرات را در بین تمام طبقات و قشر های اهالی در نظر خود محسوم نماید، ما او را متوجه افشاگریهای سیاسی بمعنای وسیع این کلمه میکنیم که بمنزله وسیله عمده (ولی البته نه یگانه وسیله) این تبلیغات است. من در مقاله «از چه باید شروع کرد؟» («ایسکرا» شماره ۸، ماه مه سال ۱۹۰۱)، که لازم خواهد شد در باره آن ذیلا بطور مفصل بحث کنیم، نوشته بودم: «ما باید در قشرهای کم و بیش آگاه مردم شرق و ذوق افشاگریهای سیاسی را تحریک کنیم. نباید متاثر شد از اینکه ندهائی که برای افشای رژیم سیاسی بر میخورد در حال حاضر تا این درجه ضعیف، نادر و محجوبانه است. علت این بهیچوجه سازش عمومی با خود سری پلیس نیست، بلکه علت آنستکه اشخاصیکه قادر و آماده افشا کردن میباشدند فاقد تریبونی هستند که از آنجا بتوانند سخن بگویند. فاقد شنوندگانی هستند که با شوق و ذوق حرف ناطق را گوش کنند و او را تشویق و پشت گرم نمایند. این اشخاص در هیچ جا بین مردم چنین نیروی را نمیبینند که ارزش داشته باشد در مقابل آن از حکومت «فعال مایشاع» روس شکایت نمایند... ما اکنون یاری آنها داریم و موظفیم که برای افشای حکومت قزاری در برابر عامه مردم تریبونی بر پا کنیم؛ چنین تریبونی باید روز نامه سوسیال دموکراتیک باشد».

بعدی قوای کارگران برای این مبارزه گردد، اکنون بجستجوی متقینی در صفوف لیبرالها و روشنفکران پرداخته است...

آری، آری، واقعا هم که ما هرگونه شکیبائی را برای رسیدن آن ساعت سعدی، که مدتها است «آشتی دهندگان» رسیدن آنرا بنا نئید، میدهند و در آن اکونومیستهای ما دیگر عقب ماندگی خود را بگردن کارگران نخواهند انداخت و عدم کفایت انرژی خود را بدینوسیله که گوئی قوای کارگران غیر کافی است تبرئه نخواهند نمود، از دست داده‌ایم. ما از اکونومیستهای خود میپرسیم: «تجمع قوای کارگران برای این مبارزه باید عبارت از چه باشد؟ آیا بدیهی نیست که این باید عبارت باشد از پرورش سیاسی کارگران و افشای تمام جوانب حکومت مطلقه منفور ما در برابر آنها؟ آیا روشن نیست که اتفاقاً برای همین کار «متقینی از صفوف لیبرالها و روشنفکران» لازمند که حاضر باشند در افشای ماهیت لشکرکشی سیاسی علیه زمستوائی‌ها، معلمین، آمارگران، دانشجویان و غیره با ما تشریح مساعی نمایند؟ آیا حقیقتاً فهم این «دستگاه بفرنج» عجیب اینقدر مشکل است؟ مگر پ. ب. آکسرد از سال ۱۸۹۷ باین طرف همواره بشما گوشزد نمیکند که: «وظیفه جلب هوا خواهانی از طبقات غیر پرولتار و یا متفقین مستقیم و غیر مستقیم از طرف سوسیال دموکراتهای روس، پیش از هر چیز و بطور عمده بوسیله چگونگی فعالیت ترویجی در بین خود پرولتاریا حل میشود؟ ولی با تمام این اوصاف باز هم «مارتینف» و سایر اکونومیستها قضیه را اینطور تصور مینمایند که کارگران نخست باید «بوسیله مبارزه اقتصادی علیه کار فرمایان و حکومت» برای خود تجمع قوا نمایند (برای سیاست تردیونیونی) و بعد از قرار معلوم از مرحله «پرورش روح فعالیت» بشیوه تردیونیونیستی به فعالیت بشیوه سوسیال دموکراتیک «بپردازند»!

اکونومیستها چنین ادامه میدهند... «ایسکراه» در پژوهش‌های خود غالباً از نظریه طبقاتی خارج میشود به این ترتیب که تضادهای طبقاتی را ماست مالی میکند و نارضایتی مشترک از حکومت را در درجه اول قرار میدهد و حال آنکه دلائل و درجات این نارضایتی در مورد «متفقین» بسیار گوناگون است، مثلاً از اینقرار است رفتار «ایسکراه» نسبت به زمستوا... این اشخاص میگویند که «ایسکراه» به نجیبانی که از صدقه‌های حکومت ناخوششوندند پاری طبقه کارگر را وعده میدهد و در این ضمن يك کلمه هم در باره اختلاف طبقاتی این قشرهای اهالی برزبان نیاورد. اگر خواننده به مقاله‌های حکومت مطلقه و زمستوا (در شماره های ۲ و ۴ «ایسکراه»)، که نگارندگان نامه لابد از آن سخن میگویند، مراجعه نماید ملاحظه خواهد نمود که این مقالات * به روش حکومت نسبت به تبلیغات ملایم زمستوای صنفی بوروکراتیک و «حتی فعالیت طبقات دار» اختصاص داده شده است. در مقاله گفته میشود که کارگر نیایستی به مبارزه حکومت بر ضد زمستوا بنظر لاقیدی بنگرد و نیز از زمستوائی‌ها هم دعوت شده است نطق‌های ملایم را دور اندازند و هنگامیکه سوسیال دموکراسی

* ضمناً در میان این مقاله‌ها (در شماره ۳ «ایسکراه») يك مقاله بخصوص در باره تضادهای طبقاتی در دهات ما درج شده بود (رجوع نمود به جلد ۴ کلیات، چاپ ۴ روسی، صفحه ۳۹۴-۴۰۱، ه. ت.)

و اما آن کسی که با پشتکار نامتناسب باخرد خود در رابطه درونی محکم با مبارزه پرولتاریائی را ستایش میکند از ما خواهد پرسید و هم اکنون می پرسد که اگر ما باید عهده دار فراهم ساختن موجبات افشاکری واقعا همگانی اعمال حکومت باشیم، در این صورت جنبه طبقاتی جنبش ما به چه صورتی متظاهر خواهد شد؟ - باین صورت که ما سوسیال دموکراتها موجبات این افشاکریها را برای عامه مردم فراهم میسازیم؟ - باین صورت که همه مسائلی که در امر تبلیغات به میان می آید همواره با روح سوسیال دموکراتیک تشریح شده و هیچگونه چشم پوشی و اغمازی نسبت به تحریفات عمدی و غیر عمدی در مارکسیسم نخواهد شد؛ باین صورت که این تبلیغات سیاسی همه جانبه از طرف حزبی بعمل خواهد آمد که هم حمله بحکومت بنام عموم مردم، هم پرورش انقلابی پرولتاریا را در عین حفظ استقلال سیاسی وی و هم رهبری مبارزه اقتصادی طبقه کارگر و استفاده از آن تصادمات خود بخودی وی با استثمار کنندگان را که پیوسته قشرهای جدیدی از پرولتاریا را بر پا داشته و باردوی ما جلب می نماید... همه و همه را در يك واحد لایتجزی متحد میسازد! ولی یکی از مشخصترین صفات اکونومیسم همانا عبارتست از بی بردن به این ارتباط و علاوه بر آن: بی بردن به تطابق بین نیازمندی بسیار مبرم پرولتاریا (پرورش همه جانبه سیاسی بوسیله تبلیغات سیاسی و افشاکریهای سیاسی) و نیازمندی جنبش عمومی دموکراتیک. این بی بردن نه فقط در جملات «مارتینفی» بلکه در استناداتی هم که به نظریه بااصطلاح طبقاتی میشود و از لحاظ معنی با جملات مذکور همان است منعکس میباشد. مثلاً نگارندگان نامه «اکونومیستی» که در شماره ۱۲ «ایسکراه» چاپ شده در این باره چنین بیان مینمایند: «همان نقص اساسی «ایسکراه» (پربها دادن به ایدئولوژی) علت یبگیر نبودن آن در مسائلی است که مربوط به روش سوسیال دموکراسی نسبت به طبقات و خط مشی های اجتماعی گوناگون است. «ایسکراه» که وظیفه مربوط به اقدام فوری به مبارزه بر ضد حکومت مطلقه را بوسیله فرمولهای تئوریتیک... (نه بوسیله مرشد و وظایف حزبی که با حزب در حال رشدند...) محل کرده است و از قرار معلوم تمام دشواری این وظیفه را برای کارگران در شرایط کنونی احساس مینماید... (و نه فقط احساس مینماید بلکه بخوبی میدانند که این وظیفه بنظر کارگران دشواریش کمتر است تا بنظر روشنفکران «اکونومیست» که برای کودکان خردسال دلسوزی میکنند، زیرا کارگران حتی برای تقاضای هم، که بقول مارتینف ابدنشان، وعده هیچگونه «نتایج محسوس» را نمیدهند آماده بیکارند)... ولی در عین حال شکیبائی اینرا ندارد که منتظر تجمع

* کسی جا بما امکان نداد که در «ایسکراه» باین نامه اکونومیستها که بسیار جالب است پاسخ مفصلی بدهیم. ما از انتشار این نامه بسیار خرسند شدیم چونکه بحث در اطراف اینکه در «ایسکراه» نقطه نظر طبقاتی رعایت نمیشود از دیرگاه بود که از جوانب بسیار مختلف بگوش ما میرسید و ما فقط در جستجوی فرصت مناسب یا بیان روشنی از این اتهام رانج بودیم تا آنکه پاسخ آنرا بدهیم. عادت ما هم اینست که در مقابل حمله با دفاع نه، بلکه با حمله متقابل جواب دهیم.

صحبت کردیم؛ ما، بمناسبت قانون نوین، باصول سرواز زمینداران و حکومت خدمتگذار آنها حمله کردیم (شماره ۸*) و بکنگره غیر علنی زمستوها تهتیت گفتیم و زمستوائی‌ها را تشویق نمودیم که از التماس‌های خفت آور بگذرند و به مبارزه بپردازند (شماره ۸**). ما دانشجویانی را که شروع بدرک لزوم مبارزه سیاسی نموده و به آن مبادرت کرده بودند تشویق کردیم (شماره ۳) و در عین حال هوا داران جنبش «فقط دانشجویی» را، که دانشجویان را به عدم شرکت در نمایشهای خیابانی دعوت مینمودند، برای این «نافهمی عجیبی» که از خود بروز داده بودند، به باد انتقاد گرفتیم. (شماره ۳، بمناسبت پیام کمیته اجراییه دانشجویان مسکو مورخه ۲۵ ماه فوریه)؛ ما «آرزوهای خام» و «تزویر و سالوسی» شیادان لیبرال روزنامه «روسیه» را افشا کردیم (شماره ۵) و در عین حال فجایع سیاه چالهای حکومت را که باز ادبای صلح جو، از استادان و دانشمندان سالخورده و از زمستوائی‌های مشهور لیبرال قصاص میگرفتند گوشزد نمودیم (شماره ۵؛ «تاخت و تاز پلیس به مطبوعات»؛ ما معنای حقیقی برنامه «مواظبت و مراقبت دولت نسبت به بهبود شرایط زندگی کارگران» را افشا نموده و از این «اعتراف گرانبها» که میگوید «بجای آنکه منتظر تقاضای اصلاحات از پائین باشیم بهتر است با اصلاحات از بالا بر تقاضای این اصلاحات از پائین سبقت جوئیم» حسن استقبال کردیم. (شماره ۶***). ما آمارگران پروتستان را تشویق نمودیم (شماره ۷) و آمارگران اعتصاب شکن را مورد سرزنش قرار دادیم (شماره ۹). کسیکه این تاکتیک را تاکتیک مشوب ساختن ذهن طبقاتی پرولتاریا و صلح و مصالحه با لیبرالیسم میشارد - ثابت میکند که بهیچوجه بمعنای حقیقی برنامه «Credo» پی نبرده است و هر قدر هم بخواهد آنرا رد کند باز de facto همین برنامه را عملی مینماید! زیرا که او بدین وسیله سوسیال دموکراسی را بسوی «مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت» میکشاند و از وظیفه خود که دخالت فعال در هر مسئله «لیبرالی» و تعیین روش سوسیال دموکراتیک خویش نسبت به این مسئله است امتناع ورزیده بدینطریق در برابر لیبرالیسم سیر می اندازد.

(و) باز هم «مفتریان» باز هم «اغواگران»

این سخنان ملاحظت آمیز، چنانکه خواننده بخاطر دارد به «رابوچیه دلو» متعلق است که بدینطریق به اتهامی که ما در مورد «تهیه غیر مستقیم زمینه برای تبدیل جنبش کارگری به آلت دموکراسی بورژوازی» بوی وارد کرده‌ایم پاسخ میدهد. «رابوچیه دلو» ساده لوحانه به این نتیجه رسیده است که این اتهام جز یک حمله قلبی چیز دیگری نیست؛ این دگماتیسمی بد خواه تصمیم گرفته‌اند از ذکر هیچگونه سخنان ناگواری نسبت بسا خودداری نکنند؛ آخر چه چیزی ممکن است از تبدیل شدن به اسلحه دموکراسی بورژوازی ناگوارتر باشد؟ اینست که با حروف درشت این «تکذیب» را چاپ میکنند؛ افترای

انقلابی در مقابل حکومت کاملاً قد علم میکند، سخنانشان محکم و شدید العن باشد. نگارندگان نامه در اینجا از چه ناراضی اند؟ - معلوم نیست. آیا آنها میپندارند که کارگر از کلمه «طبقات» داره و زمستوائی صنفی بوروکراتیک «سر در نیآورده» و یا اینکه ترغیب زمستوائی‌ها باینکه از سخنان ملایم به سخنان شدید العن بپردازند بمنزله «بربها دادن به ایدئولوژی است»؟ آیا آنها تصور میکنند که اگر کارگران، از رفتار حکومت مطلقه حتی نسبت به زمستوا هم چیزی ندانند، باز برای مبارزه بر ضد حکومت مطلقه میتوانند «بتجمع قوای خود بپردازند»؟ همه اینها باز هم نا معلوم میماند. فقط یک چیز روشن است که: نگارندگان نامه از وظایف سیاسی سوسیال دموکراسی تصور بسیار مبهمی دارند. این مطلب از عبارت زیرین آنها باز هم بیشتر واضح میگردد: «روش «ایسکراه» نسبت به جنبش دانشجویان نیز بهیترتیب است» (یعنی در اینجا نیز «تضادهای طبقاتی ماست مالی میشود»). لابد ما بجای اینکه کارگرانرا دعوت نمائیم که بوسیله تظاهرات عمومی بگویند کانون حقیقی تعدی و بیدادگری و لجام گسیختگی - دانشجویان نیستند بلکه حکومت روسیه است (شماره ۲ «ایسکراه») میبایستی مطابق با روح «رابوچایا میسل» صحبت کرده باشیم! و این افکار در پائیز ۱۹۰۱ از طرف سوسیال دموکراتها بیان میشود، یعنی پس از وقایع ماه های فوریه و مارس و در آستانه جنبش تازه دانشجویان، و این خود آشکار میسازد که در این مورد نیز جریان «خود بخودی» اعتراض، برضد حکومت مطلقه از رهبری آگاهانه سوسیال دموکراسی بر جنبش پیش می افتد. جدوجهد خود بخودی کارگران به طرفداری از دانشجویانی که از جانب پلیس و قزاقها مورد ضرب و شتم قرار میگیرند از فعالیت آگاهانه سازمان سوسیال دموکراتیک پیش میافتد! نگارندگان نامه ادامه میدهند: «و حال آنکه «ایسکراه» در مقاله‌های دیگر هر گونه صلح و مصالحه ایرا جداً تفتیح مینماید و مثلاً بدفاع از رفتار تحمل ناپذیر گدیستها میپردازد». ما بکسانیکه معمولاً در مورد اختلافات بین سوسیال دموکراتهای امروزی بایک چنین روش خود پسندانه و اینقدر نابخردانه اظهار میدارند که این اختلافات مهم نیست و بانسحاب نیارزد، - توصیه میکنیم که در باره این سخنان خوب بیاندیشند. آیا در سازمان افرادی که میگویند ما در مورد آشکار کردن خصومت حکومت مطلقه نسبت به طبقات کاملاً گوناگون و در مورد آشنا ساختن کارگران با ابوزیستیونی که در بین قشرهای کاملاً گوناگون نسبت بحکومت مطلقه وجود دارد بطور شگفت آوری کم کار کرده‌ایم و این کار را «صلح و مصالحه»، و از قرار معلوم صلح و مصالحه با ثوری «مبارزه اقتصادی علیه کار فرمایان و حکومت» میدانند، ممکن است با احراز موفقیت کار کرد؟

ما، بمناسبت چهلمین سال آزادی دهقانان (۷۵)، در باره لزوم انتقال مبارزه طبقاتی به روستا (شماره ۳) و بمناسبت یاد داشت سری ویتته، در باره آشتی ناپذیری بین خود مختاری و حکومت مطلقه (شماره ۴)

* رجوع شود به کلیات چاپ ۴، جلد ۵، ص ۷۸-۸۳. ت.

** رجوع شود به کلیات چاپ ۴، جلد ۵، ص ۸۴-۸۵. ت.

*** رجوع شود به کلیات چاپ ۴، جلد ۵، ص ۷۱-۷۲. ت.

* رجوع شود به کلیات چاپ ۴، جلد ۴، ص ۳۸۸-۳۹۳. ت.

** رجوع شود به جلد ۴ کلیات، چاپ ۴، ص ۳۹۴-۴۰۱.

رنگ آمیزی نشده (دو کنگره ص ۳۰)، «اغواء» (ص ۳۱)، «بالماسکه» (ص ۳۲). «رابوچیہ دلوه» مانند ژوپیتر (هر چند چندان شباهتی هم به ژوپیتر ندارد) از این جهت خشکین است که حق بجانبش نیست و با دشنامهای شتابکارانه خویش ثابت مینماید که از تعق در سیر تفکر مخالفین خود عاجز است. و حال آنکه خیلی میبایستی تعمق کرد تا آنکه پی برد چرا هرگونه سر فرود آوردن در مقابل جریان خود بخودی نهضت توده‌های هرگونه تنزل دادن سیاست سوسیال دموکراتیک تا درجه تردیونیونی، همانا به مثابه تهیه زمینه برای تبدیل جنبش کارگری به آلت دموکراسی بورژوازی است. جنبش خود بخودی کارگری بخودی خود فقط قادر به ایجاد تردیونیونیسیم است (و ناگزیر آنرا ایجاد هم میکند) و سیاست تردیونیونی طبقه کارگر هم همان سیاست بورژوازی طبقه کارگر میباشد. شرکت طبقه کارگر در مبارزه سیاسی و حتی در انقلاب سیاسی هنوز سیاست وی را سیاست سوسیال دموکراتیک مبدل نمیکند. آیا «رابوچیہ دلوه» اینرا هم میخواند انکار نماید؟ آیا در خیال آن نیست که بالاخره در جلوه همه آشکارا و بدون خدعه نظریه خود را در مسائل دردناک بین المللی و سوسیال دموکراسی روس بیان کند؟ - خیر، او هرگز چنین خیالی ندارد، زیرا سفت و سخت به شیوه اصطلاح «نقی و انکار» چسبیده است: این من نیستم، خرما من نیست و اصلا خرما از کرگی دم نداشت. ما اکونومیست نیستیم، «رابوچیہ دلوه» اکونومیست نیست، در روسیه اصلا اکونومیسم وجود ندارد. این يك شیوه ماهرانه و «سیاستمدارانه» شگرفی است. فقط جزئی اشکالی که دارد آنستکه به ارگانهائی که این شیوه را بکار میبرند معمولاً لقب «میل مبارک چیست» میدهند.

«رابوچیہ دلوه» بنظرش چنین می‌آید که عموماً دموکراسی بورژوازی در روسیه «و هم و تصور» است («دو کنگره» ص ۳۲) * خوشبحال این اشخاص! مثل کبک سرشانرا زیر برف میکنند و خیال میکنند که همه چیز در اطراف شان ناپدید میشود. يك عده روزنامه نویس لیبرال که هر ماهه پیروزی خود را بمناسبت متلاشی شدن و حتی از بین رفتن مارکیسم با اطلاع عموم میرسانند؛ يك مشت روزنامه لیبرال («اخبار سان پتربورگ»، «اخبار روسیه» و بسیاری دیگر) که لیبرال هائی را که مبارزه طبقاتی را به مفهوم برنثانی (۷۶) و سیاست را به مفهوم تردیونیونی به کارگران عرضه میدارند تشویق مینمایند؛ گروهی از ناقدین مارکیسم که تمایلات حقیقی آنها را «Credo» باین خوبی کشف نموده و کالاهای ادبی آنها منحصراً و بدون باج و خراج در همه جای روسیه رواج دارد؛ و بالاخره رونق جریانهای انقلابی غیر سوسیال دموکراتیک بویژه پس از حوادث ماههای فوریه و مارس؛ -

* در همینجا به «شرایط مشخص زندگی روس» که افتادن به راه انقلابی را برای طبقه کارگر مقدر ساخته است اشاره میشود. این اشخاص نمیخواهند بفهمنند که راه انقلابی ممکن است در عین حال راه سوسیال دموکراتیک نباشد! تمام بورژوازی اروپای باختری هم در زمان حکومت مطلقه کارگران را از روی آگاهی به راه انقلابی «سوق میداده». ولی ما سوسیال دموکرات ها نمیتوانیم به این اکتفا کنیم. و اگر ما بهر عنوانی هم که باشد سیاست سوسیال دموکراتیک را تا سطح سیاست خود بخودی و تردیونیونستی تنزل بدیم با همین عمل خود منافع دموکراسی بورژوازی را تامین کرده‌ایم.

همه اینها لابد و هم و تصور است! هیچیک از اینها با دموکراسی بورژوازی هیچگونه رابطه‌ای ندارد!

بر «رابوچیہ دلوه» هم، مانند نگارندگان نامه اکونومیستی مندرجه در شماره ۱۲ «ایسکر» لازم بود «در مورد این قضیه تعمق نماید که چرا حوادث بهار، بجای اینکه موجبات تقویت اعتبار و حیثیت سوسیال دموکراسی را فراهم آورد، جریانهای انقلابی غیر سوسیال دموکراتیک را اینقدر رونق داد؟» - علتش آنستکه ما آنراور که باید و شاید از عهده انجام وظائف خود برنی آمدیم و فعالیت کارگر از فعالیت ما بیشتر بود، در میان ما رهبران و سازمان دهندگان انقلابی که بقدر کفایت آماده باشند و بخوبی از احوال و روحیات تمام قشرهای مخالفین مطلع باشند قادر باشند در رأس جنبش قرار گیرند، تظاهرات خود بخودی را تبدیل به تظاهرات سیاسی نمایند، جنبه سیاسی آنرا توسعه دهند و غیره یافت نشدند. در چنین شرائطی ناگزیر آن انقلابیون غیر سوسیال دموکرات که چابک‌ترو فعال ترند از عقب ماندگی ما استفاده میکنند و کارگران، هر قدر بر ضد شهربانی و ارتش فداکارانه و دلیرانه بجنگند، هر قدر هم فعالیت انقلابی بخرج دهند، باز فقط بمنزله نیروئی خواهند بود که از این انقلابیون پشتیبانی مینماید و بمنزله عقب دار دموکراسی بورژوازی خواهند بود نه اینکه جلودار سوسیال دموکراتیک. سوسیال دموکراسی آلمان را، که اکونومیستهای ما فقط جهات ضعف آنرا میخوانند سرمشق خود قرار دهند، در نظر بگیرید. علت چیست که هیچ حادثه سیاسی در آلمان روی نیندهد که در نتیجه آن اعتبار و حیثیت سوسیال دموکراسی بیش از پیش بالا نرود؟ علتش آنستکه سوسیال دموکراسی همیشه در امر دادن ارزش کاملاً انقلابی به این حوادث و نیز پشتیبانی از هرگونه اعتراض علیه خود سری، در پیشاپیش همه بوده است. سوسیال دموکراسی آلمان با استدلالاتی حاکی از اینکه مبارزه اقتصادی فکر کارگران را به بی حقوقی آنان سوق خواهد داد و شرایط مشخص موجوده جبراً جنبش کارگری را براه انقلابی سوق میدهد، خود را تسلی نمیدهد. این سوسیال دموکراسی در تمام شئون و مسائل حیات اجتماعی و سیاسی مداخله مینماید، خواه در مورد این مسئله که ویلهلم با انتخاب رئیس انجمن شهر را از بین پروگرسستهای بورژوازی موافقت نکرد (اکونومیستهای ما هنوز فرصت نکرده‌اند ذهن آلمانها را روشن کنند که این امر در حقیقت صلح و مصالحه با لیبرالیسم است!). خواه در مسئله وضع قانون بر ضد کتب و تصاویر «منافی اخلاق» و خواه در مسئله نفوذ دولت در انتخاب استادان و غیره الخ. در همه جا آنان پیشاپیش همه قرار گرفته‌اند، در تمام طبقات تولید عدم رضایت سیاسی نموده خفتگانرا بیدار میکنند، واماندگانرا پیش میکشند و برای رشد آگاهی سیاسی و فعالیت سیاسی پرولتاریا مدارک جامعی بدست میدهند. و در نتیجه چنین میشود که مبارز پیشقدم سیاسی را حتی دشمنان آگاه سوسیالیسم هم محترم میشمارند و چه بسا میشود که سند مهمی نه فقط متعلق به دوائر بورژوازی بلکه حتی متعلق به دوائر بوروکراسی و دربار نیز به طرز معجزه آسانی از اطاق هیئت تحریریه «Vorwärts» سر در میاورد.

اینجا است کلید بهای آن «تضاد» مجازی که باندازه‌ای بر میزان فهم «رابوچیہ دلوه» تفوق دارد که فقط دستها را بعلامت

جنبش هستیم بکام خود می کشد. بخصوص در این موقع لازم است که علیه هرگونه دفاع از عقب ماندگی و علیه هرگونه صورت قانونی دادن به محدودیت موجوده در این رشته بطور آشتی ناپذیری مبارزه نمائیم و بخصوص لازمست در هر فردی که در فعالیت عملی شرکت دارد، یا همینقدر در صدد شرکت در آنست، روح علم رضایت از این خرده کاری را که در بین ما رایج است برانگیخت و عزم راسخ برای رهائی از آن را بوجود آورد.

الف) خرده کاری چیست؟

سعی میکنیم به این پرسش بوسیله تصویر کوچکی از فعالیت یکی از محفل های تیپیک سوسیال دموکراتیک سالهای ۱۸۹۴-۱۹۰۱ پاسخ دهیم. ما به شیفته شدن همگانی محصلین این دوره نسبت به مارکسیسم اشاره کرده ایم. البته این شیفتگی تنها متوجه مارکسیسم بشناپه يك تئوری نبوده و حتی میتوان گفت که بیشتر متوجه پاسخ به پرسش چه باید کرده؟ و دعوت به لشکرکشی علیه دشمن بوده است تا مارکسیسم. این سپاهیان تازه رسیده با مهیات و تدارکی که به طرز حیرت انگیزی بدوی بود به یورش می رفتند. در اکثر اوقات حتی تقریباً هیچگونه مهیات و هیچگونه تدارکاتی در کار نبود. آنها مانند دهقانی که از پشت گاو آهن آمده باشد فقط چماق بدست بجنگ میرفتند. يك محفل دانشجویی، بدون داشتن هیچگونه رابطه با کارکنان سابقه دار جنبش، بدون داشتن هیچگونه رابطه با محافل نقاط دیگر، یا حتی سایر قسمتهای شهر (و یا مدارس دیگر)، بدون هیچگونه سازمان دادن به قسمتهای مختلف فعالیت انقلابی، بدون داشتن هیچگونه نقشه مرتب فعالیت برای يك مدت نسبتاً طولانی، با کارگران رابطه برقرار نموده و بکار اقدام مینماید. محفل رفته رفته دامنه ترویج و تبلیغ را وسیع تر میکند و بنسبت همین واقعیت، پدید آمدن خود حسن توجه قشرهای نسبتاً وسیع کارگران و حسن توجه قسمتی از جامعه تحصیل کرده را که به «کمیته» پول رسانده و دائماً دسته های جدیدی از جوانان را در اختیار آن میگذارند جلب می نماید. نفوذ و اعتبار کمیته (یا اتحاد مبارزه) بالا میرود، دامنه فعالیت آن وسیع میشود و کمیته این فعالیت را کاملاً بطور خود بخودی توسعه میدهد؛ همان اشخاصی که يك سال یا چند ماه پیش از این در محفلهای دانشجویان سخن میگفتند و مسئله: «کجا باید رفت؟» را حل میکردند، آنهائیکه با کارگران ارتباط برقرار نموده و اورانی تهیه و نشر مینمودند حالا با دسته های دیگر انقلابیون ارتباط برقرار میکنند، مطبوعاتی بدست میآورند، دست بکار نشر روزنامه محلی میشوند، از تشکیل نایشها سخن بیان می آورند و سر انجام به عملیات جنگی آشکار میپردازند (و این عملیات جنگی آشکار هم ممکن است، باقتضای موقع یا نخستین ورقه تبلیغاتی باشد، یا نخستین شماره روزنامه و یا نخستین نمایش). و معمولاً از همان آغاز شروع این عملیات بلافاصله کار بناگامی کامل میگراید. علت ناگامی فوری و کامل آن هم اینستکه عملیات جنگی مذکور نتیجه نقشه ای منظم برای يك مبارزه طولانی و سر سخت نیست که قبلاً بر آورد

افسوس بلند کرده و فریاد میکشد: این «بال ماسکه» است! درست فکرش را بکنید: ما یعنی «رابوچیه دلوه»، جنبش توده ای کارگری را در راس همه چیز قرار میدهیم (و اینرا با حروف درشت چاپ میکنیم!). ما همه و هر کس را از خوار شدن اهمیت عنصر خود بخودی بر حذر میکنیم، ما میخواهیم به همان، به همان، به همان مبارزه اقتصادی جنبه سیاسی بدهیم، ما میخواهیم با مبارزه پرولتاریائی رابطه درونی محکم داشته باشیم! آنوقت ببا میگویند که ما زمینه را برای تبدیل جنبش کارگری به آلت دموکراسی بورژوازی آماده میکنیم. و آنهم چه کسانی این را میگویند؟ اشخاصیکه در هر مسئله «لیبرالی» مداخله میکنند (چقدر باید به رابطه درونی با مبارزه پرولتاریائی پی نبرده باشند!) و نسبت بدانشجویان و حتی (چه وحشتناک!) نسبت به زمستوانی ها اینهمه بذل توجه میکنند و بدینطریق با لیبرالیسم «صلح و مصالحه» مینمایند! و اشخاصی هستند که عموماً میخواهند قسمت بیشتری (نسبت به اکونومیستها) از نیروی خود را برای فعالیت در میان طبقات غیر پرولتاریائی اهالی صرف نمایند! آیا این «بال ماسکه» نیست؟؟ بیچاره «رابوچیه دلوه»! آیا روزی خواهد رسید که از معمای این دستگاه بفرنج سر در آورد؟

ع

خرده کاری اکونومیستها و سازمان انقلابیون

ادعاهای «رابوچیه دلوه» که ما فوقاً آنها را مورد بررسی قرار دادیم و حاکی از اینست که مبارزه اقتصادی يك وسیله تبلیغات سیاسی است که از همه بیشتر قابل استفاده میباشد و وظیفه ما اکنون اینستکه به همان مبارزه اقتصادی جنبه سیاسی بدهیم و غیره، نشان میدهد که دائره فهم «رابوچیه دلوه» نه فقط در مورد وظایف سیاسی بلکه در مورد وظایف سازمانی ما نیز محدود است. برای «مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت» هیچ احتیاجی به ایجاد يك سازمان متمرکز سراسر روسیه ای که همه و هرگونه مظاهر اپوزیسیون سیاسی و اعتراض و بر آشفتنی را در يك حله مشترکی گرد آورد، یعنی سازمانی که از انقلابیون حرفه ای متشکل شده و از طرف پیشوایان حقیقی سیاسی تمام مردم رهبری شود، نیست و بنابر این چنین سازمانی بر پایه مبارزه مزبور اصولاً نمیتواند هم بوجود آید. علت آنهم واضح است. چگونگی سازمان هر مؤسسه ایرا طبیعتاً و ناگزیر مضمون فعالیت آن مؤسسه معین میکند. بنابر این «رابوچیه دلوه»، با ادعاهای مشروح فوق خود، نه تنها محدودیت فعالیت سیاسی بلکه محدودیت کار سازمانی را هم تقدیس و به آن صورت قانونی میدهد. در این مورد هم، مانند همیشه، «رابوچیه دلوه» ارگانی است که آگاهی وی در مقابل جریان خود بخودی سیر می اندازد. و حال آنکه کرنش در برابر آن شکلهای سازمان که خود بخودی بوجود می آید و علم درك اینموضوع که کار سازمانی ما چقدر محدود و بدوی است و تا چه اندازه ما در این رشته مهم «خرده کار» هستیم، - بنظر من بیماری حقیقی جنبش ما است. البته بخودی خود معلوم است که این - بیماری انحطاط نبوده بلکه بیماری رشد است. ولی بخصوص الان که میتوان گفت موج قهر و غضب خود بخودی، ما را که رهبر و سازمان دهندگان

و بتدریج تهیه شده باشد بلکه صرفاً نتیجه رشد خود بخودی کاری بوده که طبق سنن موجوده در محفلها انجام میشده است؛ و نیز علت آن اینستکه بالطبع پلیس تقریباً همیشه همه فعالین عمده جنبش محلی را که از همان زمان دانشجویی خود را شناسانده بودند، میشناخت و فقط در انتظار لحظه کاملاً مناسب برای بدام انداختن آنان بود و برای آنکه * corpus delicti محسوس در دست داشته باشد عمداً به محفل فرصت میداد تا بقدر کفایت رشد نموده دامنه کار خود را توسعه دهد و همیشه چند نفر از اشخاصی را که بحالشان وقوف داشت «بعنوان کبوتر پرقیچی» (این اصطلاح تکنیکی است و بطوریکه من اطلاع دارم هم از طرف ما و هم از طرف ژاندارمها استعمال میشود) عمداً باقی میگذاشت. چنین جنگی را نمیتوان با لشکرکشی دهقان چماق بدست بر ضد ارتش امروزی مقایسه نمود. و فقط باید از جان سختی جنبشی تعجب نمود که، با وجود یک چنین فقدان کامل آمادگی در مبارزینش معیناً وسعت می یافت و رشد میکرد و پیروزی هائی بدست می آورد. درست است که از نظر تاریخی، بدوی بودن مهمات جنگی در آغاز نه تنها ناگزیر بلکه، بمنزله یکی از شرایط جلب وسیع افراد جنگی، مشروع هم بود. اما همینکه عملیات جدی جنگی آغاز شد (در واقع نیز این عملیات از اعتصابات تابستان سال ۱۸۹۶ شروع شده بود) نواقص سازمان جنگی ما رفته رفته بطور قویتری محسوس گردید. حکومت که در اوایل کار سراسیمه شده و یک رشته خطاهائی مرتکب گشت (از قبیل پیام به جامعه و توصیف تبه کاریهای سوسیالیستها و یا تبعید کارگران از پایتخت بمراکز صنعتی شهرستانها)، بزودی خود را با شرایط نوین مبارزه سازگار نمود و توانست دسته‌های فتنه انگیز و جاسوس و ژاندارم خود را، که با کامل ترین وسائل مجهول شتلا بودند، در جاهای لازم بگمارد. تالانها چنان زود بزود تکرار میشد و چنان توده وسیعی از افراد را فرا میگرفت و طوری محفلهای محلی را از بین میبرد که توده کارگر بتمام معنی کلیه رهبران خویش را از دست میداد، جنبش بطور غیر قابل تصویری جنبه جهش ماندنی بخود میگرفت و هیچگونه ادامه کاری و ارتباطی نمیتوانست در کار برقرار شود. پراکندگی حیرت انگیز میان فعالین محلی، تصادفی بودن ترکیب محفلها، عدم آمادگی و نزدیک بینی در مسائل تئوری، سیاسی و سازمانی نتایج ناگزیر شرایط مشروحه فوق بود. کار بجائی رسید که کارگران در پاره‌ای نقاط، بعلمت عدم وجود مقاومت و نبودن پنهانکاری کاذب در بین ما، اعتماد شان از روشنفکران سلب میشد، از آنها دوری میجویند و میگویند: روشنفکران با ناسنجیدگی زیاده از حدی کارها را خراب میکنند!

هر کس که اندک آشنائی با جنبش داشته باشد میدانند که کلیه سوسیال دموکراتهای فکور، رفته رفته حس میکردند که این خرده کاری بمنزله یک بیماری است. و برای اینکه خواننده نا آشنا هم گمان نبرد که ما بطور مصنوعی برای جنبش مرحله مخصوص یا بیماری مخصوصی را «اختراع میکنیم»، به گواهی که یکبار در

اعتصاب عمومی بر پا کنیم * و یا اینکه جریان «پژمرده و خموده» جنبش کارگری را بوسیله «ترور تهییج کننده» * بیدار کنیم. هر دوی این خطمشی‌ها، یعنی هم ایورتونیستها و هم «انقلابی‌ها» در برابر خرده‌کاری، که اکنون رایج است، سیر می‌اندازند و به امکان خلاصی از آن اطمینان ندارند و نخستین و ضروری‌ترین وظیفه عملی ما را که عبارت است از: ایجاد سازمانی از انقلابیون که قادر به تامین انرژی، پایداری و ادامه‌کاری در مبارزه سیاسی باشد - درک نمیکنند.

ما هم اکنون سخنان ب-اف را راجع به اینکه هر شد جنبش کارگری بر رشد و تکامل سازمانهای انقلابی پیشی بگیرد نقل نمودیم. این «اطلاع گرانهای يك نفر ناظر نزدیکه» (اظهار نظر روزنامه «رابوچیہ دلوه» در باره مقاله ب-اف) برای ما دارای دو نوع ارزش است. از طرفی این اطلاع نشان میدهد که ما حق داشتیم علت اساسی بحران امروزه سوسیال دموکراسی روس را در عقب ماندگی رهبران («ایدئولوگها»، انقلابیون و سوسیال دموکراتها) از جنبش خود بطودی توده‌ها بدانیم. از طرف دیگر این اطلاع نشان میدهد که همه این قضاوت‌های نویسندگان نامه اکونومیستی (در شماره ۱۲ «ایسکراه» یعنی ب. کریچفسکی و مارتینف در باره خطر مباحثه در کاهش اهمیت عنصر خود بخودی و مبارزه روزمره عادی و تاکتیک پروسه و غیره همانا عبارت است از ستایش و دفاع از خرده‌کاری. این اشخاص که نمیتوانند واژه «تئورسین» را بدون آنکه روی را به علامت تحقیر ترش نمایند بر زبان رانند و کرنش خود را در برابر عدم آمادگی و عقب ماندگی در کارهای روزمره زندگی «شم زندگی» می‌نامند و در عمل نشان میدهند که نزدیکترین وظایف عملی ما را تفهیده‌اند، باشخاص عقب مانده فریاد میزنند: پا بگیرید! جلو نیفتید! به اشخاصی که از نقصان انرژی و ابتکار در فعالیت سازمانی و نقصان «نقشه» برای کار دامنه دار و جسورانه در زحمتند فریاد می‌زنند «تاکتیک تابع پروسه است!» گناه اساسی ما اینست که وظایف سیاسی و تشکیلاتی را تا درجه منافع نزدیک «محسوس» و مشخص «مبارزه روزمره اقتصادی تنزل میدهیم» - و آنوقت برای ما غزلخوانی میکنند که: به همان مبارزه اقتصادی باید جنبه سیاسی دادا بار دیگر میگوئیم: که این عیناً همان «شم زندگی» است که پهلوان يك افسانه توده‌نی در موقع مشاهده مراسم تشییع جنازه بروز میداد و فریاد میکشید: «خداوند بکارتان برکت بدهد و هر چه بپیرید تمام نشود».

بخطرات بیاورید که با چه تکبر بی نظیر و در حقیقت خودپسندانه این خردمندان به پلخائف تعلیم میدادند که: «وظایف سیاسی بمعنای واقعی و عملی این کلمه، یعنی بمعنای مبارزه عملی معقول و موفقیت آمیز در راه خواست‌های سیاسی بطور کلی (sic) برای محفل‌های کارگری قابل درک نیست» («پاسخ هیئت تحریریه روزنامه «رابوچیہ دلوه» ص-۲۴). محفل داریم تا محفل، آقایان! محفل «خرده کاران» مادام که به خرده‌کاری خود پی نبرده و گریبان خود را از آن رها نکرده باشد، البته قادر بترک وظایف سیاسی نیست، و اگر

* جزوه «چه کسی انقلاب سیاسی را انجام میدهد؟» منفرجه در مجموعه «پرولتارسکایا باربه» («مبارزه پرولتاری») که در روسیه منتشر شده است. این جزوه بتوسط کمیته کیف نیز تجدید چاپ شده است.

ممکن خواهد بود... بدیهست که نواقص سازمانهای موجوده را نمیتوان تماماً بحساب دوره انتقالی آورد... بدیهست که کمیت و بویژه کیفیت ترکیب سازمانهایی که وارد عمل هستند در اینجا نقش کم اهمیتی را بازی نمیکند و نخستین وظیفه سوسیال دموکراتهای ما... باید عبارت باشد از اتحاد واقعی سازمانها و ضمناً انتخاب دقیق اعضا».

ب) خرده‌کاری و اکونومیسم

ما اکنون باید در مسئله‌ای مکتب‌نماییم، که دیگر قطعاً بفکر هر خواننده‌ای خطور کرده است و آن اینکه آیا میتوان این خرده‌کاری را که بمنزله بیماری رشد و مختص تمام جنبش است، با اکونومیسم که بمنزله یکی از جریان‌های سوسیال دموکراسی روس میباشد مربوط ساخت؟ آری بعقیده ما میتوان زیرا عدم آمادگی عملی، و ندانم‌کاری در کار سازمانی در حقیقت برای همه ما و از آنجمله برای کسانی هم که از همان اول بدون انحراف از نقطه نظر مارکسیسم انقلابی پیروی میکردند عمومیت دارد. البته برای این عدم آمادگی بخودی خود هیچکس نمیتوانست آنها را که وارد عمل هستند متهم نماید. ولی مفهوم «خرده‌کاری» غیر از عدم آمادگی چیز دیگری هم در بر دارد و آن عبارتست از بطور کلی محدود بودن تمام دامنه فعالیت انقلابی، پی نبردن باین نکته که با وجود يك چنین محدودیتی از انقلابیون هم سازمان خوبی نمیتواند بوجود آید، و بالاخره - که عمده مطلب هم اینجا است - کوشش برای تبرئه این محدودیت و در آوردن آن صورت يك «تئوری» مخصوص یعنی در این رشته هم سرفرود آوردن در برابر جریان خود بخودی، همینقدر که اینگونه کوششها بیان آمده است، دیگر شکی باقی نمیماند که خرده‌کاری با اکونومیسم مربوط است و هر آینه ما دامن خود را از چنگ اکونومیسم بطور کلی (یعنی از درک محدود تئوری مارکسیسم و نقش سوسیال دموکراسی و وظایف سیاسی آن) رها نکنیم از محدودیت دامنه فعالیت سازمانی خویش نیز نمیتوانیم رهائی یابیم. و اما این کوششها در دو جهت آشکار گردید. عده‌ای شروع به گفتن این نکته کردند که خود توده کارگر هنوز نظیر اینگونه وظایف سیاسی و جنگی دامنه داری را که انقلابیون بوی «تحویل میکنند» بیان نکشیده است و باید هنوز در راه نزدیکترین خواست‌های سیاسی مبارزه نماید و «علیه کار فرمایان و حکومت مبارزه اقتصادی» کند (برای این مبارزه‌ای هم که میتواند در «دسترس» جنبش توده‌ای قرار گیرد طبیعتاً سازمانی مناسب است که بتواند در «دسترس» ناآماده‌ترین جوانان نیز قرار گیرد). عده دیگر، که از هر گونه «شیوه تدریج کاری» دورند، شروع به گفتن این نکته نمودند که: «انجام انقلاب سیاسی» ممکن است و باید آنرا انجام داد، ولی برای اینکار هیچ احتیاجی بایجاد يك سازمان پروتا انقلابیون، که پرولتاریا را برای مبارزه استوار و سرسخت پرورش دهد، نیست؛ برای این کار کافیهست که همه ما چماقی را که با آن آشنا هستیم و در «دسترس» است بکف بگیریم. اگر بخواهیم بدون تلویح و اشاره صحبت کرده باشیم باید اینطور گفت: ما باید * «رابوچایا میسل» و «رابوچیہ دلوه» و بخصوص «پاسخ» به پلخائف.

** رساله «احیای انقلابیگری» از انتشارات روزنامه «سوابودا».

توده وجود داشته باشد یا نه، نظر خود را نه تنها در ظرف ۲۴ ساعت بلکه حتی در ظرف ۲۴ ماه هم تغییر دهد، بدون شك فاقد هر گونه پایه اصولی است.* «رابوچیه دلو» چنین جواب میدهد: «این اتهام «ایسکرا» که یگانه اتهامی است که دعوی واقعیت دارد، دارای هیچگونه اساسی نیست. خوانندگان «رابوچیه دلو» بخوبی میدانند که ما از همان بدو امر بدون اینکه منتظر پیدایش «ایسکرا» بشویم نه فقط به تبلیغات سیاسی دعوت مینمودیم... (در حالیکه میگفتید که نه فقط برای محافل کارگری بلکه برای جنبش توده‌ای کارگران هم میسر نیست نخستین وظیفه سیاسی خود را سرنگون کردن حکومت مطلقه قرار دهند و فقط میتوانند مبارزه برای نزدیکترین خواست های سیاسی را وظیفه خود بدانند و نیز «نزدیکترین خواست های سیاسی پس از يك یا حد اکثر چند اعتصاب در دسترس توده قرار میگیرد»)... بلکه بوسیله نشریه‌های خود نیز مطالب تبلیغاتی سوسیال دموکراسی را که جنبه منحصر بفرد داشت از خارجه برای رفقای که در روسیه فعالیت میکردند میرساندیم... (ضمناً در این مطالب منحصر بفرد نه تنها وسیع‌ترین تبلیغات سیاسی را فقط در زمینه مبارزه اقتصادی می نمودید بلکه کار را بجائی رسانده بودید که این تبلیغات محدود را «از همه وسیعتر قابل استفاده میدانستید. آقایان آیا شما متوجه نیستید که اصولاً همین استدلال شما... در شرایط شیوع مطالب منحصر بفردی از این نوع - لزوم پیدایش «ایسکرا» و لزوم مبارزه «ایسکرا» را علیه «رابوچیه دلو» به ثبوت میرساند؟)... «از طرف دیگر فعالیت نشریاتی ما عملاً زمینه وحدت تاکتیکی حزب... (وحدت اعتقاد به آنکه تاکتیک عبارتست از پروسه رشد وظایف حزبی که با حزب در حال رشد است؟ وحدت گرانبهاهی است!)... «و بدینوسیله امکان ایجاد «سازمان پیکار جوئی» را فراهم میساخت که برای ایجاد آن اتحادیه تمام آن چه را که بطور کلی برای يك سازمان مقیم خارجه میسر است انجام میداد» («رابوچیه دلو» شماره ۱۰ ص ۱۵). این یک کوشش بیهوده ایست که برای خلط مبحث و فرار میشود! اینکه شما هر چه برایتان میسر بود کرده اید من هرگز در فکر انکارش نبوده‌ام. ولی من مدعی بوده و هستم که فهم کوتاه بین شما دائره «میسر» را محدود میکند. این خنده آور است که انسان در باره «سازمان پیکار جوئی» صحبت کند که کارش مبارزه در راه «نزدیکترین خواست های سیاسی» و یا «مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت» باشد.

ولی اگر خواننده میخواهد شاهکارهای دلپستگی و عشق «اکنونیستی» را به خرده کاری به بیند، در اینصورت بدیهیست که باید توجه خود را از «رابوچیه دلو» ی اکلکتیک و ناستوار بسوی «رابوچایا میسل» ثابت قدم و با عزم معطوف نماید. ر. م. در صفحه ۱۳ «ضمیمه جداگانه» نوشته بود: «اکنون دو کلمه در باره خود باصطلاح روشنفکران انقلابی بگوئیم. راست است که این روشنفکران انقلابی بارها در عمل نشان دادند که کاملاً آماده اند «با تزاریسم برای نبرد قطعی دست بگریبان شوند». ولی همه بدبختی اینجاست که روشنفکران انقلابی ما، که از طرف پلیس سیاسی بیرحمانه مورد تعقیب هستند، مبارزه علیه این پلیس سیاسی را بمنزله مبارزه سیاسی علیه حکومت مطلقه

این خرده کاران علاوه بر آن شیفته خرده کاری خویش هم باشند، اگر اینان واژه «عملی» را حتماً با حروف درشت مینویسند و تصور میکنند که عملی بودن مستلزم آن است که وظایف ما تا سطح فهم عقب مانده ترین قشرهای توده تنزل یابد... در اینصورت بدیهیست که این خرده کاران راه امیدی باقی نمیگذارند و واقعاً هم برای آنها وظایف سیاسی عموماً غیر قابل درک است. ولی برای محفل برجستگانی از قبیل الکسیوف و میشکین، خالتورین و زلیابوف وظایف سیاسی، به تمام معنای واقعی این کلمه، به این دلیل و تا آنجا که مواعظ آتشین آنها در میان توده ای که بخودی خود بیدار میشود انمکاس می یابد و انرژی طبقه انقلابی دستیار و پشتیبان انرژی آنها است قابل درک است. پلخائف هزار بار حق داشت وقتیکه نه فقط این طبقه انقلابی را نشان داده، نه فقط ناگزیر و حتمی بودن بیداری خود بخودی آنها ثابت نمود، بلکه علاوه بر آن در مقابل «محفلهای کارگری» يك وظیفه عالی بزرگ سیاسی هم قرار داد. اما شما برای این به جنبش توده‌ای که از آزمون بوجود آمده استناد می نمائید که این وظیفه را خوار کنید، و برای آنکه انرژی و دامنه فعالیت «محفلهای کارگری» را محدود سازید. آیا این بجز شیفتگی یکنفر خرده کار به خرده کاری خود معنای دیگری هم دارد؟ شما به این میبایید که اهل عملید اما واقعیتی را که بر هر پراتیسین روس معلوم است نمی بینید، نمی بینید که نه فقط انرژی يك محفل بلکه حتی انرژی يك شخص جداگانه نیز قادر است چه اعجازی در کار انقلابی بروز دهد. یا شاید شما خیال میکنید که در جنبش ما نمیتوانند برجستگانی مانند آنهائیکه در سالهای ۷۰ سده گذشته بودند وجود داشته باشند؟ چرا نمیتوانند؟ چونکه آمادگی ما کم است؟ ولی ما داریم آماده میشویم، به آماده شدن ادامه میدهم و آماده خواهیم شد! راست است که سطح آب را کد «مبارزه اقتصادی علیه کار فرمایان و حکومت» را در کشور ما بدبختانه خزه گرفته و اشخاصی پیدا شده‌اند که در پیشگاه جریان خود بخودی زانو زده جبهه بزمین میسایند و (بقول پلخائف) با تکریم تمام «فقاهی» پرولتاریای روس را نظاره مینمایند. ولی ما قدرت اینرا داریم که خود را از این خزه رها سازیم. بخصوص همین اکنون انقلابی روس یعنی آنکسی که تئوری حقیقتاً انقلابی رهنمون اوست، با اتکاء بطبقه ایکه حقیقتاً انقلابی و خود بخود در حال بیدار شدن است، میتواند بالاخره - بالاخره! - کاملاً قد بر افراشته و تمام زور پهلوانی خود را بکار اندازد. فقط چیزی که برای این کار لازم است اینست که در میان توده پراتیسین ها و توده کثیرالعدده تر از افرادی که از همان نیمکت مدرسه در آرزوی عمل بوده‌اند هرگونه قصد خوار شمردن وظایف سیاسی و دامنه کار سازمانی ما مورد استهزاء و تحقیر قرار گیرد. و خاطر جمع باشید، آقایان که ما به این منظور خواهیم رسید!

در مقاله «از چه باید شروع کرد؟» من علیه «رابوچیه دلو» چنین نوشته بودم: «ممکن است انسان در ظرف ۲۴ ساعت تاکتیک تبلیغات خود را در مورد فلان مسئله بخصوص و یا تاکتیک خود را در مورد اجرای فلان جزء از کارهای سازمانی «زبی تغییر دهد، ولی اگر کسی در مورد این مسئله که آیا لازم است بطور کلی و برای همیشه و بدون چون و چرا يك سازمان پیکار جو و تبلیغات سیاسی در میان

* رجوع شود به جلد پنجم کلیات، ص ۶-۵. ت.

مبارزه نزدیک شده ولی با وجود این دچار حیرت پریشانی آوری است زیرا وی در برابر جنبش توده‌ای «سر فرود می‌آورد» یعنی به این جنبش بمثابة چیزی که ما را از فعالیت انقلابی خود رهایی میبخشد میگرد نه بمثابة چیزی که باید فعالیت انقلابی ما را تشویق نماید و آنرا به پیش راند. اعتصاب پنهانی - برای شرکت کنندگان آن و برای اشخاصی که مستقیماً با آن در تماس میباشند - غیر ممکن است. اما برای توده کارگران روس این اعتصاب ممکن است «پنهانی» بماند (و اغلب هم میماند). زیرا حکومت تلاش میکند که هرگونه رابطه‌ای را با اعتصابیون قطع نماید، میکوشد هرگونه انتشار خبری را در باره اعتصاب غیر ممکن سازد. اینجاست که «مبارزه» مخصوصی «علیه پلیس سیاسی» لازمست، مبارزه‌ای که هرگز همان توده وسیعی که در اعتصاب شرکت مینماید نخواهد توانست فعالانه انجام دهد. سازمان این مبارزه را باید اشخاصی که بطور حرفه‌ای به فعالیت انقلابی مشغول هستند «طبق تمام قواعد فن» فراهم آورند. لزوم فراهم نمودن سازمان این مبارزه از اینکه اکنون توده خود بخود به مبارزه جلب میشود کمتر نشده است. بر عکس، در نتیجه این امر، سازمان لازمتر میشود، زیرا اگر ما سوسیالیستها نتوانیم مانع این شویم که پلیس هرگونه اعتصاب و هرگونه تظاهراتی را مخفی سازد (و گاهی خود مان نیز آنرا بطور مخفی آماده نکنیم) در اینصورت در پیشگاه توده وظایف مستقیم خویش را انجام نداده ایم. و اما ما قادر بانجام اینکار هستیم زیرا توده‌ای که خود بخود بیدار میگردد از صفوف خود نیز بتعداد روز افزونی «انقلابیون حرفه‌ای» بیرون خواهد داد (بشرط اینکه ما بفکر این نیفتیم که با آهنگ‌های مختلف کارگران را دعوت به درجا زدن نائیم).

ج) سازمان کارگران و سازمان انقلابیون

هرگاه مفهوم مبارزه سیاسی برای سوسیال دموکرات تحت الشاع مفهوم «مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت» قرار گیرد در اینصورت طبعاً باید انتظار داشت که مفهوم سازمان انقلابیون هم برای وی کم و بیش تحت الشاع مفهوم «سازمان کارگران» قرار گیرد. و این قضیه مورد واقعی هم پیدا میکند، قسمیکه هنگام سخن در باره سازمان، درست مثل اینست که ما بزبانهای گوناگون حرف میزنیم. مثلاً هم اکنون صحبت با یک نفر اکونومیست بسیار ثابت عقیده‌ای را بخاطر دارم که سابقاً موفق به شناسائیش نشده بودم. صحبت به رساله «کی انقلاب سیاسی را انجام خواهد داد؟» کشید و ما هر دو بزودی باین عقیده رسیدیم که نقص عمده این رساله همانا نادیده گرفتن مسئله سازمان است. ما تصور میکردیم که دیگر با یک دیگر همفکریم - ولی... صحبت ادامه پیدا میکند و معلوم میشود که نظر ما با یکدیگر متفاوتست. همصحبت من مؤلف را متهم میسازد که موضوع صندوقهای اعتصابی، انجمنهای تعاونی و امثال آن را نادیده گرفته است و حال آنکه نظر من به سازمان انقلابیون بود که برای «عملی نمودن» انقلاب سیاسی ضرور است. و از آن هنگامی که این اختلاف نظر آشکار شد - من دیگر بخاطرم ندارم که بطور کلی حتی در یک مسئله اصولی با این اکونومیست توافق نظر حاصل نموده باشم!

میداند. و بهمین جهت هم تا کنون این مسئله که باز کجا باید برای مبارزه علیه حکومت مطلقه نیرو گرفت؟ برای آنان لاینحل مانده است. آیا براستی، این تحقیر بزرگوارانه ستایشگر (ستایشگر بمعنای بد) جنبش خود بخودی نسبت بمبارزه علیه پلیس بیمانند نیست؟ او حاضر است عدم مهارت ما را در پنهانکاری اینطور تبرئه کند که در شرایط جنبش خود بخودی توده‌ای در حقیقت مبارزه علیه پلیس سیاسی آنقدرها هم مهم نیست! بسیار و بسیار کم کسی پیدا خواهد شد که این استنتاج عجیب و غریب را تصدیق کند زیرا مسئله نواقص سازمانهای انقلابی ما بینهایت برای همه دردناک شده است. ولی اگر مثلاً مارتینف استنتاج مذکور را تصدیق نکند علتش فقط آنستکه نمیتواند یا جسارت آنرا ندارد عمق تزیهای خود را تا آخر به بیند. واقعا هم مگر وظیفه‌ای نظیر اینکه توده خواستهای مشخصی را عرضه دارد، که وعده نتایج محسوسی را بدهد، محتاج باینستکه انسان برای ایجاد یک سازمان مستحکم، متمرکز و بیکارجوی انقلابیون تلاش مخصوصی بخرج دهد؟ مگر این وظیفه را آن توده‌ای هم که هیچ «مبارزه‌ای علیه پلیس سیاسی» نمیکند انجام نمیدهد؟ از این گذشته: اگر بجز عده معدودی رهبر، آن عده (اکثریت هنگفت) کارگرانی که بهیچوجه قادر به «مبارزه علیه پلیس سیاسی» نیستند در راه این وظیفه مبارزه نمی‌گردند. مگر این وظیفه انجام پذیر بود؟ اینگونه کارگران، افراد متوسط توده، قادرند در اعتصاب، در مبارزه توی خیابانها، بر ضد پلیس و ارتش انرژی و فداکاری عظیمی از خود نشان دهند، قادرند (و فقط آنها میتوانند) سرفوش تمام جنبش ما را تعیین کنند... اما لازمه مبارزه علیه پلیس سیاسی داشتن صفات مخصوصی است، این مبارزه خواستار انقلابیون حرفه‌ای است. و تلاش ما باید نه فقط این باشد که توده خواستهای مشخصی را پیش بکشد بلکه علاوه بر آن باید این باشد که توده کارگران بطور روز افزونی از این قبیل انقلابیون حرفه‌ای نیز پیش بکشد. بدینطریق ما اکنون به مسئله تناسب بین سازمان انقلابیون حرفه‌ای و جنبش صد در صد کارگری رسیدیم. این مسئله، که در مطبوعات کم انعکاس یافته است، ما «سیاسیون» را خیلی بگفتگو و مباحثات با رفقای کم و بیش متمایل به اکونومیسم مشغول کرده بود. در پیرامون این مسئله بویژه لازمست کسی صحبت شود. ولی قبلاً باید، با یک شاهد مثال دیگر، استدلال تزی خود را در باره رابطه خرده کاری با اکونومیسم بیابان برسانیم.

آقای N. N. در «پاسخ» خود نوشته بود: «گروه «آزادی کار» خواستار مبارزه مستقیم بر ضد حکومت است بدون اینکه بسنجد که نیروی مادی لازم برای این مبارزه در کجاست و بدون اینکه نشان بدهد طرق این مبارزه کدام است؟». نویسنده که روی کلمات اخیر تکیه نموده است، ملاحظاتی هم در باره کلمه «طریق» ذکر میکند که از این قرار است: موجود هدف‌های پنهانکاری نمیتواند علت و توضیحی برای این کیفیت باشد زیرا در بر نامه سخن از توطئه نیست بلکه از جنبش توده‌ای است. ولی توده نمیتواند از راه‌های پنهانی برود. مگر اعتصاب پنهانی ممکن است؟ مگر تظاهرات و خواستهای پنهانی ممکن است؟ (ص ۵۹ - مجله «Vademecum»). نویسنده کاملاً به این «نیروی مادی» (بر یا کنندگان اعتصابات و تظاهرات) و «طریق»

پیشرو مبارزه عادی روزمره پیدا میکند؛ سرانجام شاید دست‌سوم آنها هم شبحه این ایدئو و سوسه انگیز شوند که نمونه جدیدی از رابطه درونی محکم با مبارزه پرولتاریه یعنی رابطه میان جنبش حرفه‌ای و سوسیال دموکراتیک را بجهانیان نشان دهند. ممکن است این اشخاص اینطور استدلال نمایند که هر قدر کشور دیرتر یا به عرصه سرمایه‌داری و بالتجیه به عرصه جنبش کارگری بگذارد بهمان نسبت سوسیالیستی بیشتر می‌توانند در جنبش حرفه‌ای شرکت جسته و از آن پشتیبانی کنند و بهمان نسبت هم ممکن است و باید اتحادیه‌های حرفه‌ای غیر سوسیال دموکراتیک کمتر شود. چنین استدلالی تا اینجا کاملاً صحیح است ولی بدبختی در این است که اشخاص نامبرده از اینهم جلوتر رفته و در آرزوی آمیختن کامل سوسیال دموکراتیسم و تردیونیونیسم هستند ما هم اکنون در مثال «آئین نامه اتحادیه مبارزه سانکت پتربورگ» خواهیم دید که نظایر این تخفلات در نقشه‌های سازمانی ما چه انعکاس مضر می‌یابد. سازمانهای کارگری مختص مبارزه اقتصادی باید سازمانهای حرفه‌ای باشند. هر کارگر سوسیال دموکرات باید بقدر امکان باین سازمانها یاری نماید و در آنها بطور فعال کار کند. این درست است. لیکن این به‌وجود بی‌نتیجه ما نیست که خواستار آن شویم که اعضای اتحادیه‌های «صنعی» فقط سوسیال دموکراتها باشند؛ این امر دائره نفوذ و تاثیر ما را در توده محدود خواهد ساخت. بگذار هر کارگری که بلزوم اتحاد برای مبارزه علیه کارفرمایان و حکومت پی میبرد در اتحادیه صنفی شرکت نماید. اگر اتحادیه‌های صنفی همه کسانی را، که فهمشان ولو فقط تا این درجه ابتدائی رسیده باشد، متحد نمیساختند، اگر این اتحادیه‌های صنفی سازمانهایی بسیار وسیع نبودند، آنوقت خود هدف اتحادیه‌های صنفی هم غیر قابل حصول میشد. و هر قدر که این سازمانها وسیعتر باشند همانقدر نفوذ و تاثیر ما نیز در آنها وسیعتر میگردد، نفوذ و تاثیر که نه فقط بوسیله توسعه «خود بخودی» مبارزه اقتصادی بلکه علاوه بر آن بوسیله تاثیر و نفوذ مستقیم و آگاهانه اعضای اتحادیه در رفقای خود اعمال میشود. لیکن در صورت کثرت عدده افراد سازمان، مراعات پنهانکاری کامل (که آمادگی بمراتب بیشتری را از آنچه برای شرکت در مبارزه اقتصادی لازمست ایجاب مینماید) غیر ممکن است. آیا این تضاد بین لزوم کثرت عدده افراد و پنهانکاری کامل را چگونه باید با هم دمساز نمود؟ چگونه باید باین مقصود رسید که برای سازمانهای صنفی هر قدر ممکن است کمتر پنهانکاری لازم باشد؟ برای این منظور بطور کلی تنها دو راه ممکن است موجود باشد؛ یا اتحادیه‌های صنفی قانوناً مجاز شوند (که این امر در بعضی کشورها مقدم بر مجاز شدن اتحادیه‌های سوسیالیستی و سیاسی بوده است) و یا اینکه تشکیلات پنهان بمانند ولی باندازه ای «آزاده» و کثردارای صورت رسمی و بقول آلمانها lose باشد که لزوم پنهانکاری برای توده اعضا آن تقریباً بدرجه صفر برسد. قانوناً مجاز شدن اتحادیه‌های کارگری غیر سوسیالیستی و غیر سیاسی در روسیه، هم اکنون آغاز شده است و جای هیچگونه شبهه ای نیست که هر گام جنبش کارگری سوسیال دموکراتیک ما، که بسرعت رو برشد می‌رود، باعث فزونی و ترغیب کوششهایی میشود که برای این مجاز شدن بعمل می‌آید. کوششهایی که بطور عمده از طرف هواداران رژیم کنونی ولی تا حدی هم از طرف خود کارگران و نیز از طرف روشنفکران لیبرال بعمل می‌آید. پرچم این مجاز شدن اکنون دیگر

سر چشمه اختلافات ما از کجا بود؟ از اینجا که اکنون می‌توانیم پیوسته در مسائل سازمانی نیز مانند مسائل سیاسی از سوسیال دموکراتیسم به تردیونیونیسم منحرف میشوند. مبارزه سیاسی سوسیال دموکراسی بمراتب دامنه دارتر و پیچیده تر از مبارزه اقتصادی کارگران علیه کارفرمایان و حکومت است. بهمین ترتیب (و در نتیجه این) هم سازمان حزب انقلابی سوسیال دموکراتیک ناگزیر باید از نوع دیگر و غیر از سازمانی باشد که کارگران برای این مبارزه دارند، سازمان کارگران باید اولاً حرفه‌ای باشد؛ ثانیاً بقدر ممکن باید دامنه اش وسیع باشد؛ ثالثاً باید حتی المقدور کمتر پنهان باشد (بدیهیست من چه در اینجا و چه پائین تر فقط روسیه استبدادی را در نظر دارم). بر عکس، سازمان انقلابیون باید پیش از هر چیز و بطور عمده اشخاصی را در برگیرد که حرفه آنها فعالیت انقلابی باشد. (بهمین جهت هم من از سازمان انقلابیون صحبت میکنم و منظورم هم انقلابیون سوسیال دموکرات است). در مقابل این علامت که برای همه اعضای چنین -ازمانی عمومیت دارد باید هرگونه تفاوت بین کارگران و روشنفکران بکلی زدوده شود. تفاوت حرفه‌های جداگانه آنها که دیگر جای خود دارد. این سازمان حتماً باید آنقدرها وسیع نباشد و حتی المقدور پنهانکاری بیشتری فعالیت کند. این وجوه تمایز سه گانه را مورد دقت قرار دهیم.

در کشورهایی که آزادی سیاسی وجود دارد فرق بین سازمان حرفه‌ای و سیاسی کاملاً روشن است، همانطور که فرق بین تردیونیونها و سوسیال دموکراسی روشن است. مناسبات اخیریها با اولیها بدیهیست که در ممالک گوناگون، بر حسب شرایط تاریخی و حقوقی و شرایط دیگر، بطور ناگزیر تغییر شکل می‌یابد. این مناسبات ممکن است کم و بیش نزدیک، پیچیده و غیره باشد (از نقطه نظر ما این مناسبات باید هر قدر ممکن است نزدیک تر و حتی المقدور کمتر پیچیده باشد). لیکن در باره اینکه در کشور های آزاد سازمان اتحادیه‌های حرفه‌ای با سازمان حزب سوسیال دموکرات منطبق شود جای سخنی هم نمیتواند باشد. اما در روسیه در نظر اول ستمگری حکومت مطلقه هرگونه تفاوتی را بین سازمان سوسیال دموکراتیک و اتحادیه کارگری از میان میبرد زیرا هرگونه اتحادیه‌های کارگری و هرگونه محفلی ممنوع است و نمودار عمده و آلت مبارزه اقتصادی کارگران - یعنی اعتصاب - بطور کلی جنایت (و گاهی هم جنایت سیاسی!) محسوب میشود. بدین طریق شرایط کشور ما از یک طرف فکر کارگران را، که بمبارزه اقتصادی مشغولند، غالباً بسوی مسائل سیاسی سوق میدهند و از طرف دیگر فکر سوسیال دموکراتها را به اختلاط تردیونیونیسم با سوسیال دموکراتیسم سوق میدهند (و هنگامیکه کریچفسکی‌ها و مارتینف‌های ما و شرکاء آنها با حرارت از سوق دادن نوع اول دم میزنند متوجه سوق دادن نوع دوم نیستند). واقعا هم اشخاصی را در نظر مجسم کنید که ۹۹ صدم وقتشان غرق مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت شده است. عمده ای از آنها طی تمام دوره فعالیت خود (۶-۷ ماه) یکبار هم فکرشان به مسئله لزوم ایجاد سازمان پیچیده تری از انقلابیون سوق نیافته است؛ عمده دیگر آنها شاید فکرشان بنوشته‌های نسبتاً رائج برنشتینی «سوق می‌یابند و از روی آنها ایمان را سخنی به اهمیت فوق العاده سیر

از طرف واسیلف‌ها و زوباتف‌ها افرشته شده و آقایان اوزروف‌ها و ورمس‌ها وعده یاری به آن را داده اند و میان کارگران هم اکنون دیگر پیروان جریان نوین وجود دارند. و ما از این بعد نمیتوانیم این جریان را بحساب نیاوریم و تصور هم نمی‌رود که در باره اینکه چگونه این جریان بحساب آورده شود میان سوسیال دموکراتها دو عقیده وجود داشته باشد. ما موظفیم هرگونه شرکت زوباتف‌ها و واسیلف‌ها، ژاندارمها و کشیشها را در این جریان فاش و بر ملاسازیم و نیات حقیقی این شرکت کنندگانرا به کارگران بفهمانیم. ما همچنین موظفیم هرگونه نغمه‌های آشتی طلبانه و هم آهنگی طلبانه ایراکه در جلسه‌های علنی کارگران از گفته‌های فعالین لیبرال تراوش میکند فاش و بر ملاسازیم. خواه آنها این نغمه‌ها را از روی اعتقاد صدیقانه خود بلزوم همکاری مسالمت آمیز طبقات بسرایند و خواه از روی تمایلی که به خوشترقصی در مقابل رؤسا دارند و بالاخره خواه از روی ناشیگری. سرانجام ما موظفیم کارگرانرا از دامیکه اغلب پاپس برای آنها میگسترده بر حذر سازیم زیرا پاپس در این جلسات علنی و مجامع مجاز «اشخاص با حرارت» را پائیده و میکوشد فتنه انگیزان را از راه سازمانهای علنی بسازمانهای غیر علنی نیز داخل نماید.

ولی انجام این عمل هرگز نباید موجب فراموش شدن این نکته بشود که آخرالامر قانوناً مجاز شدن جنبش کارگری فائده‌اش همانا عاید ماست نه زوباتوف‌ها. بر عکس، ما بوسیله تبلیغات افشا کننده خود علف هرز را از گندم جدا میکنیم. علف هرز را ما هم اکنون نشان دادیم. و اما گندم عبارتست از جلب توجه قشرهای هر چه وسیع‌تر و عقب مانده‌ترین کارگران بمسائل اجتماعی و سیاسی. این عبارتست از آزاد کردن ما انقلابیون از قید کارهایی که در ماهیت امر مجاز است (انتشار کتب مجاز، تعاون متقابل و امثال اینها) و بسط و توسعه آنها ناگزیر برای تبلیغات بیش از پیش مطلب بدست ما خواهد داد. از این لحاظ ما میتوانیم و باید به زوباتف‌ها و اوزروف‌ها بگوئیم: سعی کنید آقایان، سعی کنید تا وقتی که شما برای کارگران دام میگسترانید (اعم از اینکه بمفهوم فتنه انگیزی آشکار باشد یا بمفهوم فاسد نمودن «شرافتمندان» اذهان کارگران از طریق «استروویسم») ما در افشای شما میکوشیم. وقتی که شما ولو به شکل «مانورخائفانه» هم باشد. گامی واقعی بجلو بر می دارید، ما خواهیم گفت: بفرمائید! گام واقعی به جلو ولو کوچک هم باشد فقط میتواند توسعه واقعی میدان عمل کارگران باشد. هرگونه توسعه‌ای از این قبیل هم بفتح ما تمام خواهد شد و پیدایش مجامع علنی را که در آن دیگر فتنه انگیزان سوسیالیستها را بچنگ نیاورده بلکه سوسیالیستها برای خود مریدانی بچنگ میاورند تسریع خواهد کرد. خلاصه کلام کار ما اکنون اینست که علیه علف‌های هرز مبارزه کنیم. کار ما این نیست که در گلدانهای توی اطاق گندم سبز کنیم. یا ریشه کن کردن علف‌های هرز ما زمین را برای رشد و رویاندن آبی بنر گندم تمیز میکنیم. و مادامکه آفاناسی ایوانویچ‌ها باتفاق پولخریه ایوانووناها (۷۷) به رویاندن گیاه در اطاق مشغول میباشند، ما باید در و گرهائی آماده نماییم که هم بتوانند علف‌های هرز

امروزی را ریشه کن نمایند و هم گندم فردا را درو کنند*.
 پس ما بوسیله مجاز ساختن نمیتوانیم مسئله ایجاد يك سازمان حرفه ای را که حتی المقذور دارای پنهانکاری کمتر و وسعت بیشتری باشد حل نمائیم (ولی اگر زوباتوف‌ها و اوزروف‌ها، ولو تا حدی، چنین راه حلی را برای ما ممکن می ساختند ما بسی خرسند میگشتیم. و برای این هم تا ممکن است ما باید باشدت بیشتری علیه آنها بیکار نمائیم!). تنها راه حلی که باقی میماند سازمانهای پنهانی حرفه‌ای است و ما باید بکارگرانیکه هم اکنون دارند در این راه قدم میگذارند (و ما در این باره اطلاع صحیح داریم) همه نوع یاری و مساعدت نمائیم. سازمانهای حرفه‌ای نه فقط میتوانند فایده هنگفتی در امر توسعه و تحکیم مبارزه اقتصادی برسانند، بلکه میتوانند دستیاران مهمی هم برای تبلیغات سیاسی و تشکیلات انقلابی بشوند. برای رسیدن باین نتیجه و برای اینکه نهضت حرفه‌ای را که در کار آغاز شدن است بنجرانی که برای سوسیال دموکراسی مطلوب است سوق دهیم. - پیش از هر چیز لازم است مهمل بودن آن نقشه سازمانی را که اینک تقریباً پنج سال است اکنونومیستهای پتربورگ با آن ور میروند بطور روشنی در نظر خود مجسم نمائیم. این نقشه، هم در «آئین نامه صندوق کارگران» منتشره در ماه ژوئیه سال ۱۸۹۷ («لیستک «رابچه‌گو» شماره ۹-۱۰ ص ۴۶- استخراج از شماره ۱ «رابوچایامیسل») و هم در «آئین نامه سازمان متحد کارگری» منتشره در ماه اکتبر سال ۱۹۰۰ (ورقه مخصوصی که در سانکت پتربورگ چاپ شده و در شماره ۱ «ایسکرا» به آن اشاره شده است) بیان گردیده است. نقص عمده هر دوی این آئین نامه‌ها عبارت از تشریح جزئیات سازمان وسیع کارگری و مخلوط نمودن سازمان انقلابیون با آن است. آئین نامه دوم را که بهتر تهیه و تدوین شده است بگیریم. این آئین نامه مشتمل بر ۵۲ ماده میباشد: ۲۳ ماده آن ترتیب و طرز انجام کار و حدود وظایف «مخفل‌های کارگری» را که در هر يك از فابریک‌ها تشکیل داده میشوند (و عده هر يك از ۱۰ نفر بیشتر نیست) و نیز «گروه‌های مرکزی (فابریکی)» را انتخاب میکنند شرح میدهد. در ماده ۲ گفته میشود که «گروه مرکزی بر تمام اموری که در فابریک یا کارخانه وی روی میدهد نظارت نموده و وقایع نکار حوادث فابریک است». «گروه مرکزی هر ماهه وضع صندوق را بشام پرداخت کنندگان گزارش میدهد» (ماده ۱۷) و غیره. ۱۰ ماده به «سازمان

* - مبارزه «ایسکرا» با علف‌های هرز موجب شد که «رابوچی» دلوه علیه «ایسکرا» این حمله خشم آلود را بکند: «ولی برای «ایسکرا» تلاشهای نا چیز عمال زوباتف جهت «مجاز نمودن» جنبش کارگری بیشتر شاخص زمانست تا این حوادث عظیم (بهارى): این واقعات درست گواه بر آنند که جنبش کارگری در نظر حکومت به‌یزان بسیار تهدید آمیزی رسیده است» («دو کنگره»، ص-۲۷) گناه همه اینها بگردن «دگماتیس» این معصبینی است که «گوششان به فرامین آمرانه زندگی شنوائست». اینها باسماجت تمام میخواهند ساقه‌های يك ذرعی گندم را نادیده بگیرند و دارند با علف‌های هرز يك وجبی می جنگند! آیا این احساس مخلوط و مخدوشی از دور نمای آینده جنبش کارگری روس» (همانجا ص ۲۷) نیست؟

دسته‌های مخصوصی برای انجام آن خیلی بهتر عملی نبود... رهبری بر مبارزه ای که کارگران برای بهبود وضعیت خود در کارخانه مینمایند (ماده ۳ آئین نامه). باز هم لزومی برسمیت ندارد. اینرا که کارگران در صدد خواستن چه چیزهایی هستند، هر مبلغی که اندکی فهمیده باشد از يك صحبت عادی میتواند كاملاً در یابد و پس از دریافت میتواند آنها را به سازمان محدود و نه وسیع انقلابیون اطلاع دهد تا اوراق مربوط را برسانند. ... تشکیل صندوق... و اخذ ۲ كپك از هر روبله. (ماده ۹ آئین نامه) - و سپس دادن گزارش ماهیانه وضعیت صندوق برای همه (ماده ۱۷). اخراج اعضائی که حق عضویت نمیپردازند (ماده ۱۰) و غیره. اینجا است که بهشت برین را به پلیس میدهند، زیرا چیزی آسانتر از این نیست که بتمام این امور مخفی «صندوق مرکزی فابريك» رخنه نموده پولها را ضبط کنند و بهترین اشخاص را هم دستگیر نمایند. آیا بهتر نیست تمبرهای يك كپكی یا دو كپكی دارای مهر سازمان معین (خیلی محدود و مخفی) منتشر شود یا بدون تمبر و جوهی گرد آورده شود و بعد روزنامه غیر علنی صورتحساب آن وجوه در یافتی را بوسیله رمز بچاپ رسانند؟ در اینصورت همان منظور حاصل میگردد و برای ژاندارمها هم صد بار مشکلترا خواهد بود سر رشته را كشف نمایند.

من میتوانستم برای روشن شدن بیشتر موضوع به بررسی این آئین نامه ادامه دهم ولی تصور میکنم همینقدر هم که گفته شده كافیتست. وجود هسته كوچك بهم پیوسته‌ای از کارگران كاملاً مطمئن، آزموده و آبدیده، که در نواحی عمده دارای اشخاص مطمئنی بوده و بر طبق تمام قواعد پنهانکاری كامل با سازمان انقلابیون مربوط باشد كاملاً میتواند با استفاده از مساعدت كاملاً وسیع توده بدون داشتن هیچگونه صورت رسمی، کلیه وظایفی را که بر عهده سازمان حرفه‌ای است انجام دهد و بعلاوه آنها چنانکه مطلوب سوسیال دموکراسی است انجام دهد. فقط بدینوسیله است که میتوان علی رغم تمام ژاندارمها، به تحکیم و توسعه جنبش حرفه‌ای سوسیال دموکراتیک نائل گردید.

بمن اعتراض خواهند کرد که: سازمانی باین درجه * loose که بهیچوجه صورت رسمیت بخود نگرفته باشد و حتی اعضای معلوم و ثبت شده نداشته باشد، نام سازمان نمیتواند بخود بگیرد... شاید اینطور باشد، من پی نام نیروم. ولی این سازمان بدون عضو، هرچه که لازم است انجام خواهد داد و از همان آغاز امر ارتباط محکم تردیونیونهای آینده ما را با سوسیالیسم تأمین خواهد نمود. و هرکس هم که در دوره حکومت مطلقه طالب يك سازمان وسیع کارگری با انتخابات و رسیدگی به حساب و اخذ رای عمومی و غیره باشد، - صاف و ساده، يك خیالیاف اصلاح ناپذیر است.

نتیجه اخلاقی که از اینجا بدست می آید ساده است: اگر ما کار را از پی ریزی محکم سازمان استوار متشکل از انقلابیون شروع کنیم، خواهیم توانست استواری جنبش را من حیث المجموع تأمین نموده هم هدفهای سوسیال دموکراتیک را عملی سازیم و هم

ناحیه‌ای تخصیص داده شده و ۱۹ ماده مربوط است به ارتباط بینهایت پیچیده «کمیته سازمان کارگری» با «کمیته اتحاد مبارزه سانکت پتربورگ» (که از طرف هر ناحیه و از طرف «گروه‌های اجرائی» یعنی «گروه‌های مبلغین و برای ارتباط با ولایات، و خارجه و برای اداره کردن انبارها و نشریات و صندوق» انتخاب میشوند).

سوسیال دموکراسی = «گروه‌های اجرائی» در مورد مبارزه اقتصادی کارگران! مشکل بود بتوان از این بهتر نشان داد که چگونه اندیشه يك اکونومیست از سوسیال دموکراتیسم به تردیونیونیسمنحرف میگردد و چگونه او از هر نوع تصویری مبنی بر اینکه سوسیال دموکرات باید پیش از هر چیز در فکر ایجاد سازمانی از انقلابیون یعنی سازمانی باشد که بتواند بر تمام مبارزه آزادی بخش پرولتاریا رهبری کند، عاری است. سخن گفتن در باره «آزادی سیاسی طبقه کارگر» و مبارزه علیه «خود سری تزاری» و در عین حال نوشتن اینگونه آئین نامه‌ها برای سازمان، معنیش نداشتن هیچگونه اطلاعی از وظایف حقیقی سیاسی سوسیال دموکراسی است. در هیچیک از این پنجاه و اندی ماده كوچکترین اثری هم از فهم اینموضوع یافت نمیشود که تبلیغات سیاسی بردامنه‌ای در میان توده‌ها لازم است تا تمام جوانب حکومت مطلقه روسیه و تمام سیمای طبقات گوناگون اجتماعی را در روسیه روشن سازد. نه تنها هدفهای سیاسی بلکه حتی هدفهای تردیونیونی نیز با چنین آئین نامه‌ای قابل اجرا نیست، زیرا هدفهای تردیونیونی، سازمانی را بر حسب حرفه‌ها ایجاب مینماید که بهیچوجه اشارهای هم به آن نشده است.

ولی تصور نمیرود هیچ چیز شاخص تر از ثقل و سنگینی حیرت انگیز تمامی این سیستم باشد که میکوشد هر فابريك جداگانه‌ایرا بوسیله يك رشته دائمی از قواعد یکنهست و بدرجه مضحکی ناچیز و بوسیله سیستم انتخابات سه درجه‌ای، با «کمیته» متصل سازد. اندیشه‌ایکه عرصه تنگ اکونومیسم آنها در منگنه خود فشرده است، در اینجا با چنان جزئیاتی مربوط می شود که از سرپای آن قرطاس بازی و پشت میز نشینی تراوش میکند. در عمل البته سه چهارم همه این ماده ها هرگز بکار نمیروند ولی در عوض، یک چنین سازمان پنهانی که در هر فابريك دارای گروه مرکزی میباشد کار ژاندارمها را برای وارد ساختن ضربه های وسیع آسان میکند. رفقای لهستانی این مرحله از نهضت را که در آن همه سرمست تاسیس شبکه وسیعی از صندوقهای کارگری بودند، طی کرده‌اند ولی خیلی زود از این فکر منصرف شدند زیرا دیدند که با این عمل فقط بهره فراوانی عاید ژاندارمها مینمایند. اگر ما بخواهیم سازمانهای دامنه‌دار کارگری داشته باشیم و بخواهیم در معرض ضربه‌های وسیع قرار گیریم و موجب خشنودی ژاندارمها گردیم، باید سعی مان این باشد که این سازمانها بهیچوجه صورت رسمی نداشته باشند. ولی آیا در اینصورت انجام وظیفه برای آنها ممکن خواهد بود؟ اینك نظری باین وظایف بیافکنید: ... نظارت بر تمام اموریکه در فابريك روی میدهد و وقایع نگار حوادث آن بودن» (ماده ۲ آئین نامه). آیا حتماً باید باین عمل صورت رسمی داد؟ آیا نمیشود این عمل را بوسیله درج اخبار در روزنامه‌های غیر علنی و بدون تشکیل

هدفهای تردیونونی را و اما اگر کار را از سازمان وسیع کارگری که باصطلاح از همه بیشتر در دسترس بوده باشد (و در عمل از همه بیشتر در دسترس ژاندارمها بوده و انقلابیون را از همه بیشتر در دسترس پلیس قرار بدهد) شروع کنیم، آنگاه ما نه این هدف و نه آن دیگری هیچیک را عملی نخواهیم کرد. از خرده کاری خلاص نخواهیم شد و با پراکندگی و اضمحلال دائمی خود فقط تردیونونیها را از نوع زوباتف یا ازرف میتوانیم بیش از همه در دسترس توده قرار دهیم.

آیا وظایف این سازمان انقلابیون اصولاً باید چه باشد؟ در این باره ما اکنون مفصلاً بحث خواهیم کرد. ولی نخست یکی دیگر از قضاوت‌های کاملاً نسیبیک تروریست خودمان را که باز هم در همسایگی کاملاً نزدیک اکونومیستها قرار گرفته است (چه سرنوشت حزن انگیزی) مورد بررسی قرار دهیم. در مجله «سوابده» که برای کارگران چاپ میشود (شماره ۱) مقاله‌ای تحت عنوان «سازمان» درج گردیده که نگارنده آن میخواهد از آشنایان خود یعنی کارگران اکونومیست ایوانوونسنسک دفاع نماید.

او می‌نویسد: «بد است وقتی که جماعت خاموش و جاهل است و جنبش از پائین بر نمیخیزد. مثلاً ملاحظه کنید: دانشجویان بمناسبت عید یا رسیدن تابستان از کوی دانشگاه بخانه‌های خود میروند. و جنبش کارگری متوقف میشود. آیا یک چنین جنبش کارگری که از کنار بتکان آید میتواند یک نیروی واقعی باشد؟ از کجا میتواند... هنوز راه رفتن با پای خود را نیاموخته باید زیر بازویش را گرفت. در همه کارها وضع بدینمنوال است: دانشجویان که رفتند کار متوقف میماند؛ قسمتی از سرشیر یعنی مستعدترین اشخاص را که گرفتند شیرترش میشود؛ «کمیته» را که باز داشت نمودند. تا کمیته جدیدی تشکیل شود باز هم خاموشی و سکوت حکمرواست؛ آنهم معلوم نیست چه کمیته‌ای تشکیل شود. شاید هیچ شباهتی هم به کمیته سابق نداشته باشد؛ آن یکی اینطور میگفت این یکی عکس آنرا میگوید. رابطه دیروز با امروز از دست میرود، تجربه گذشته درس آینده نمیشود. و علت همه اینها هم آنست که در عمق یعنی در میان جماعت ریشه دوانده نشده است، آنکه کار میکند حد نفر ابله نیست بلکه ده نفر عاقل است. ده نفر را همیشه میتوان بدام انداخت اما وقتی سازمان جماعت را فرا گیرد و همه کار ناشی از جماعت باشد... آنوقت هیچکس یارای آنرا نخواهد داشت که جنبش را از بین ببرد» (ص-۶۳).

واقعیات صحیحاً شرح داده شده و خرده کاری ما بد تصویر نشده است. اما نتیجه گیریهای آن، چه از لحاظ غیر عقلانی بودن وجه از لحاظ ناسنجیدگی سیاسی خود همان در خورد «رابوچایا میسل» است. این منتها درجه غیر عقلانی است زیرا نویسنده یک مسئله فلسفی و اجتماعی و تاریخی را در باره ریشه و «عمق» آن با یک مسئله فنی-سازمانی دائر به مبارزه بهتر علیه ژاندارمها مخلوط میسازد. این منتهای ناسنجیدگی سیاسی است زیرا نویسنده بجای اینکه علیه رهبران بد دست بدامان رهبران خوب شود، عموماً علیه رهبران دست بدامان جماعت میشود. همانطور

که ایده تبدیل تبلیغات سیاسی به ترور تهییج کننده ما را از لحاظ سیاسی بعقب میکشاند، همانطور هم این موضوع بمنزله کوششی است برای عقب کشاندن ما از لحاظ سازمانی. راستش اینست که من در خود يك embarras de richesses * واقعی احساس میکنم و نمیدانم تجزیه و تحلیل این اباطیلی را که سوابدها با عرضه میدارد از کجا شروع نمایم. برای وضوح مطلب سعی میکنم از يك مثال شروع کنم. آلمانیها را بگیرید. امیلوارم منکر این نشوید که سازمان آنها جماعت را فرا میگیرد، همه کار ناشی از جماعت است، جنبش کارگری راه رفتن با پای خود را یاد گرفته است؟ در عین حال ببینید چگونه این جماعت میلیونی به آن «ده نفر» پیشوای با تجربه سیاسی خویش ارزش میدهد و چقدر سخت و محکم از آنها پشتیبانی میکند! بارها میشد که در پارلمان نمایندگان احزاب متخاصم به سوسیالیستها طعنه میزدند که: «عجب دموکراتهای خوبی هستید! جنبش طبقه کارگر برای شما فقط حرف است... والا در عمل میداننداری با همان يك مشت سر دسته است. سال میگذرد، ده سال میگذرد باز همان بیل و همان لیکنخت سر کارند. این نمایندگان شما که باصطلاح از طرف کارگران انتخاب شده‌اند از مامورینی هم که امپراتور تعیین میکند تغییر ناپذیرترند». لیکن آلمانیها این تلاشهای عوام فریبانه را که برای برانگیختن «جماعت» در مقابل «سر دستها» و دامن زدن غریزه‌های ناپسندیده و شهرت طلبانه در جماعت و از بین بردن استواری و پایداری جنبش بوسیله سلب اعتماد توده‌ها نسبت به «ده نفر عاقل» بعمل میامد، فقط با لبخند تحقیر آمیز استقبال میکردند. فکر سیاسی آلمانها اکنون بقدر کفایت تکامل یافته و انسوخته کافی از آزمایش سیاسی دارند تا باینموضوع پی ببرند که در جامعه کنونی برای هیچ طبقه‌ای اگر يك «ده نفر» پیشوای با قریحه و استعداد (اشخاص با قریحه و استعداد هم حد تا حد تا دنیا نمی آیند)، کار آزموده، از لحاظ حرفه خود آماده، در مکتب طولانی تعلیم گرفته و با هدیه هم آهنگ نداشته باشد، مبارزه پایدار ممکن نخواهد بود. آلمانها هم در بین خود عوام فریبانی را دیده بودند که به «صدما ابله» تعلق گفته آنها را بالا دست «ده عاقل» قرار میدادند و به «مشت پولادین» توده خوش آیند میگفتند و آنرا (مانند موسست و یا هاسلمان) برای اعمال «انقلابی» ناسنجیده تحریک میکردند و برضد پیشوایان با استقامت و پایداری تخم عدم اعتماد میکاشتند. و فقط در سایه مبارزه سر سخت و آشتی ناپذیری علیه همه و هرگونه عناصر عوام فریب درون سوسیالیسم بود که سوسیالیسم آلمان تا ایندرجه رشد نمود و مستحکم شد. آنوقت در چنین دورانی که تمام بحران سوسیال دموکراسی روس معلول آن است که توده‌هاییکه بخودی خود بیدار شده‌اند فاقد رهبران بقدر کفایت آماده، ترقی کرده و آزموده هستند، خردمندانی پیدا میشوند که با ژرف اندیشی بهلولی خویش بزرگوارانه اظهار میدارند: «بد است وقتی که جنبش از پائین بر نمیخیزد!»

اینکه «کمیته دانشجویان سرد نمیخورد و پایدار نیست» کاملاً

* از قرط و فور در مضیقه بودن - مترجم.

حرف حسابی است. ولی از اینجا چنین بر می آید که کمیته‌ای مرکب از انقلابیون حرفه‌ای لازم است و در این مورد هیچ فرقی نمیکنند که آن شخصی که خود را انقلابی حرفه‌ای باری آورد دانشجو باشد یا کارگر. اما شما چنین نتیجه گیری میکنید که جنبش کارگری نباید از کنار بتکان آید! شما بنا بر ساده لوحی سیاسی خودتان، احساس هم نمیکنید که بفتح اکونومیستهای ما و خرده کارهای ما کار میکنید. اجازه بدهید بیرسیم که این «تکانی» که از جانب دانشجویان ما بکارگران وارد آمده چه بوده است؟ تنها آن بوده است که دانشجوی اطلاعات جسته گریخته‌ای را که از سیاست دانت و خرده ریزه‌هایی را که از ایده‌های سوسیالیستی عایدش شده بود (زیرا غذای عمدتاً فکری دانشجوی امروزی - مارکسیسم علنی است که آنهم چیزی جز الفباء و خرده ریزه‌هایی از مارکسیسم نمیتواند بدهد) برای کارگرمی برد. تازه یک چنین «تکان از کنار» هم در جنبش ما چندان زیاد نبوده، بلکه بر عکس خیلی کم و بعد شرم آور و تنگینی کم بود زیرا که ما با اصراری بیش از حد در شیره خود می جوشیدیم و در قبال «مبارزه اقتصادی کارگران علیه کارفرمایان و حکومت»، که یک مبارزه بسوی است، بی اندازه برده‌وار سر فرود می آوردیم. برای دادن یک چنین «تکانی» ما انقلابیون حرفه‌ای باید هم خود را حد بار بیشتر مصروف نائیم و مصروف خواهیم کرد. لیکن شما همانا باین علت که اصطلاح زشتی مانند «تکان از کنار» را بکار می برید که ناگزیر باعث سلب اعتماد کارگر (و یا لاقول کارگریکه باندازه خود شما عقب مانده باشد) از کلیه کسانی خواهد شد که از بیرون برای وی دانش سیاسی و آزمایش انقلابی می آورند و ناگزیر این تمایل غریزی را در وی بوجود می آورد که دست رد به سینه همه این اشخاص بزند. عوام فریب هستید و عوام فریبها هم بدترین دشمنان طبقه کارگرند.

آری، آری! عجله نکنید و داد و فریاد راه نیندازید که من «شیوه‌های نارقیانه‌ئی» در جر و بحث بکار میبرم! من حتی این تصور را به فکر خود هم راه نمیدهم که در باره پاکی نیت شما شک و تردیدی بکنم، من اکنون گفتم که تنها بعلت ساده لوحی سیاسی هم میتوان عوام فریب شد. ولی من نشان دادم که شما بدرجه عوام فریبی تنزل کرده‌اید و من هرگز از تکرار اینکه عوام فریبها بدترین دشمنان طبقه کارگرند خسته نخواهم شد. اینکه گفته میشود بدترین بدان علت است که آنها محرک غریزهای ناپسند در جماعت میباشند و برای کارگران عقب مانده میسر نیست این دشمنان را که بسمت دوستان آنها بیدان می آیند و گاهی هم صمیمانه بیدان می آیند بشناسند. بدترین - بدان علت است که در دوران پراکندگی و تزلزل، در دورانی که جنبش ما تازه دارد سر و صورت بخود میگیرد چیزی آسانتر از آن نیست که جماعت را عوام فریبانه برامی سوق دهند که بعدها فقط تلخترین آزمایشها میتواند ویرا بخطای خویش آگاه سازد. باین جهت است که شعار کنونی یکنفر سوسیال دموکرات فعلی روس باید مبارزه قطعی خواه علیه «سوابودا» باشد که بدرجه عوام فریبی تنزل می نماید و خواه بر ضد «رابوچیہ دلوه» که نیز بدرجه عوام فریبی تنزل می نماید (در این باره در ذیل مفصلاً بحث

خواهد شد *).

«بدم انداختن ده نفر عاقل آسانتر است تا صد نفر ابله». این حقیقت درخشان (که در ازاء آن همیشه صد نفر ابله برای شما کف خواهد زد) فقط برای آن بخودی خود واضح بنظر میرسد که شما ضمن جریان استدلال، از شاخی به شاخ دیگر پریدید. شما صحبت خود را از بدم افتادن «کمیته» و «سازمان» شروع نمودید و به آن ادامه هم میدید ولی اکنون بمسئله دام افتادن مریشه‌های جنبش «در عمق» پریده‌اید. البته جنبش ما فقط بدانعلت که صدما و صدما هزار ریشه در عمق دارد بدم افتادنی نیست ولی صحبت که ابتدا بر سر این موضوع نبود. از لحاظ مریشه در عمق داشتن، اکنون هم، با وجود تمام خرده کاری ما، نمیتوانند ما را «بدم اندازنده» ولی با اینحال ما از دام افتادن «سازمانها» که در نتیجه آن هرگونه ادامه کاری جنبش از بین میرود، شکایت داریم و نمیتوانیم هم نداشته باشیم. ولی حال که شما موضوع «بدم افتادن» سازمانها را بمیان میاورید و از آن عدول نخواهید کرد لذا من شما میگویم که دام افتادن ده نفر عاقل بمراتب دشوارتر از صد نفر ابله است. و هر قدر هم که شما جماعت را بعلت روش «ضد دموکراتیسم» و غیره من علیه من برانگیزید باز من از این تز دفاع خواهم کرد. کلمه «عاقلها» را از لحاظ سازمانی، چنانکه من بارها خاطر نشان نموده‌ام، تنها باید شامل انقلابیون حرفه‌ای دانست اعم از اینکه از دانشجویان باشند یا از کارگران. این است که من جدا معتقدم که (۱) بدون سازمانی استوار از رهبرانی که کار یکدیگر را دنبال میکنند هیچگونه جنبش انقلابی نمیتواند پایدار باشد؛ (۲) هر قدر دامنه توده‌ای که خود بخود بمبارزه جلب میشود و پایه جنبش را تشکیل میدهد و در آن شرکت میورزد وسیعتر باشد همانقدر لزوم چنین سازمانی مؤکدتر میگردد و همانقدر این سازمان باید استوارتر باشد (زیرا همانقدر برای عوام فریب‌های مختلف آسانتر است که قشرهای عقب مانده را از راه در ببرند)؛ (۳) چنین سازمانی باید بطور عمده عبارت از کسانی باشد که بطور حرفه‌ای با فعالیت انقلابی اشتغال داشته باشند؛ (۴) در یک کشور استبدادی هر قدر که ما ترکیب اعضای چنین سازمانی را محدودتر بگیریم تا جایی که در آن تنها اعضای شرکت نمایند که بطور حرفه‌ای با فعالیت انقلابی مشغول شده و در فن مبارزه علیه پلیس سیاسی آمادگی حرفه‌ای بدست آورده باشند، همانقدر هم «دام افتادن» این سازمان دشوارتر خواهد بود و - (۵) - همان قدر هم هیئت ترکیبی افراد، خواه از طبقه کارگر و خواه از سایر طبقات جامعه که امکان شرکت در این جنبش را داشته باشند و بطور فعال در آن کار کنند، وسیعتر میشود.

* - در اینجا فقط این موضوع را گوشزد مینمائیم که آنچه ما در خصوص «تکان از کنار» و راجع به همه فضاوت‌های بعدی «سوابودا» در مورد سازمان گفته‌ایم تیمانا به همه اکونومیستها و از آنجمله به «رابوچیہ دلوه‌ها» نیز مربوط است، زیرا آنها عده‌ای همان نظریات را در مورد مسائل سازمانی فعالانه موعظه و از آن دفاع میکردند و عده‌ای هم بسوی این نظریات میلغزیدند.

کارگری، برای هر مدرسه و غیره در دست خود تمرکز دهند، شرکت بسیار فعال و پر دامنه توده نه فقط آسیبی نخواهد دید بلکه برد بسیاری هم خواهد داشت (من میدانم که به من راجع به «دموکراتیک نبودن» نظریه ام اعتراض خواهند نمود، ولی باین اعتراض بکلی غیر عاقلانه در پائین مفصلاً پاسخ خواهم داد). تمرکز پنهانی تر، وظایف در دست یک سازمان انقلابیون، دامنه و مضمون فعالیت توده تمام و کمالی از سازمانهای دیگر را که برای جمعیت وسیع در نظر گرفته شده و از اینرو حتی المقدور کمتر دارای صورت رسمی است و کمتر پنهان گشته، یعنی فعالیت اتحادیه‌های حرفه‌ای کارگران، محفلهای خود آموزی کارگران و قرائت نشریه‌های غیر علنی و محفلهای سوسیالیستی و همچنین دموکراتیک را در میان کلیه قشرهای دیگر اهالی و غیره و غیره سست ننموده بلکه قوی میسازد. یک چنین محفلهای اتحادیه‌ها و سازمانهایی در همه جا به تعداد بسیار زیاد و با وظائف کاملاً گوناگون لازم است، ولی بی‌معنی و زیانبخش خواهد بود اگر ما آنها را با سازمان انقلابیون مخلوط سازیم، خط فاصل بین آنها را بزدا کنیم و ذهن توده را، که اصولاً بطور غیر قابل تصویری مشوب شده، در مورد این موضوع که برای «اداره کردن» جنبش توده‌ای افرادی لازمند که بخصوص فعالیت سوسیال دموکراتیک را تماماً پیشه خود قرار داده باشند و نیز در مورد این موضوع که چنین افرادی باید با شکیبایی و سر سختی خود را انقلابیون حرفه‌ای بار بیاورند، کور نمائیم.

آری، در این مورد اذهان بطور غیر قابل تصویری مشوب شده است. گناه عمده ما از لحاظ سازمانی اینست که - با خرده کاری خود حیثیت یکتفر انقلابی را در روسیه بر باد داده‌ایم. کسی که در مسائل تئوریک سست و مردد و دائره نظرش محدود باشد و برای برائت سستی خود به جریان خود بخودی توده استناد نماید، و بیشتر به منشی تردیونیون شبیه باشد تا به یک سخنور توده‌ای و قادر نباشد نقشه وسیع و جسورانه‌ای را پیشنهاد کند که حتی حریف را هم وادار به احترام نماید، کسی که در هنر حرفه‌ای خویش - یعنی در مبارزه علیه پلیس سیاسی - ناشی و بی مهارت باشد، - چنین کسی - بیخشد! انقلابی نیست بلکه خرده کار نا چیزی است.

بگذار هیچیک از پراتیسینها برای این کلمه زنده از من نرنجد، زیرا مادام که مطلب بر سر نا آمادگی است من آنرا پیش از همه منسوب بخودم میدانم. من در محفلی کار می‌کردم (۷۸) که مسائل بسیار وسیع و پر دامنه‌ای را در جلو خویش قرار داده بود و همه ما اعضای محفل، از علم به اینکه در چنین موقع تاریخی دچار خرده کاری هستیم بطور دردناکی زجر میکشیدیم زیرا این در زمانی بود که، با تغییر عبارت در یک گفته مشهور، میشد گفت که: سازمانی از انقلابیون بنا بدهید - ما روسیه را واژگون میکنیم! و از آنوقت بعد هر قدر من آن حس سوزان شرمندگی را که در آنوقع داشتیم بیشتر بیاد می آوردم، همانقدر تلخی و مرارت بیشتری بر ضد آن سوسیال دموکراتهای دروغینی، که با مواعظ خود شان «فرد انقلابی را لکه‌دار میسازند» و نمیفهمند که وظیفه ما دفاع از تنزل یک فرد انقلابی تا درجه خرده کار نیست بلکه

به اکونومیستها، تروریستها و «اکونومیست... تروریستهای» خودمان تکلیف میکنم این ترزا را، که من اینک در باره دوتای آخری آن به بحث میپردازم، تکذیب نمایند. موضوع سهولت دام افتادن «ده عاقل» و «صد ابله» به همان موضوعی که قبلاً بررسی شد منجر میشود و آن اینکه آیا، در صورت ضرورت یک پنهانکاری اکید، ایجاد یک سازمان توده‌ای امکان دارد یا نه. یک سازمان وسیع را ما هیچگاه از حیث پنهانکاری نمیتوانیم به آن درجه اعلائی که بدون آن اصلاً در باره مبارزه استوار و متداوم با حکومت جای سخنی هم نمیتواند در میان باشد برسانیم. تمرکز تمام وظایف پنهانکاری در دست حتی المقدور عددی کمی از انقلابیون حرفه‌ای هم بهیچوجه بمعنای آن نیست که اینها «جای همه فکر خواهند کرد» و جماعت در جنبش شرکت فعال نخواهد داشت. بر عکس، این انقلابیون حرفه‌ای بیش از پیش بتوسط خود جماعت پیش کشیده خواهند شد زیرا جماعت آنوقت خواهد دانست که گرد آمدن یک چند نفر دانشجو و یک عده کارگری که مبارزه اقتصادی مینمایند برای تشکیل «کمیته»، کافی نیست، بلکه سالها لازم است تا شخص، خود را بمشابه یک انقلابی حرفه‌ای پرورش دهد و آنوقت جماعت دیگر تنها در باره خرده کاری نه بلکه همانا در باره چنین پرورشی «فکر خواهد کرده». تمرکز وظائف پنهانکاری سازمان، ابتداً بمعنی تمرکز تمام وظائف جنبش نیست. شرکت فعال توده بسیار وسیع در امور مطبوعات غیر علنی از اینکه «ده نفر» انقلابی حرفه‌ای وظائف پنهانکاری این کار را در دست خود متمرکز سازند، کمتر نشدند بلکه ده برابر قوی تر خواهد شد. بدینطریق و فقط بدینطریق ما موفق خواهیم شد که قرائت مطبوعات غیر علنی، همکاری در امور این مطبوعات و حتی تا اندازه‌ای انتشار آن جنبه پنهانی خود را تقریباً از دست بدهد، زیرا پلیس بزودی درک خواهد نمود که تعقیب قضائی و اداری هر نسخه نشریات، که هزاران نسخه از آن پخش میشود عبث و غیر ممکن است. و این نه تنها در مورد مطبوعات بلکه در تمام کارهای جنبش و حتی نمایشات هم صلیق میکند. از اینکه «ده نفر» از انقلابیون آزموده، که تعلیماتشان از نظر حرفه‌ای کمتر از پلیس نیست، تمام امور پنهانکاری را اعم از تهیه اوراق، طرح نقشه تقریبی، تعیین دست رهبران برای هر ناحیه شهر، برای هر برزن

* - در مورد «سوابود» شاید این اصطلاح از اصطلاح پیشین صحیح تر باشد، چونکه در رساله «احیاء انقلابیگری» از تروریسم دفاع میشود و در مقاله مورد بحث از «اکونومیسم». در باره «سوابود» بطور کلی میتوان گفت که - تمایل آشنینی دارد ولی بختش یاری نمیکند بهترین مقدمات کار و بهترین نیت ولی حاصل کار در هم فکری؛ و علت عمده این در هم فکری آنستکه «سوابود» از ادامه کاری در امور سازمانی دفاع میکند ولی نمیخواهد راجع به ادامه کاری در فکر انقلابی و تئوری سوسیال دموکراسی چیزی بداند. کوشش برای زنده کردن فرد انقلابی حرفه‌ای («احیاء انقلابی گری») و برای حصول این مقصود اولاً پیشنهاد ترور تهیه کننده و ثانیاً پیشنهاد ایجاد «سازمانی از کارگران میانه حال» نمودن («سوابود» شماره ۱ ص ۶۶ و صفحه بعدی)، سازمانی که کمتر «از کنار بتکان آیند»، در حقیقت معنایش اینستکه انسان برای گرم کردن منزل خویش تمام در و تخته‌های خود منزل را بشکند.

ارتقاء افراد خرده کار تا مقام افراد انقلابی است - در دلم توده میشد.

د) دامنه فعالیت سازمانی

بطوریکه در فوق دیدیم ب-اف در باره «عدم تکانه‌ی نیروهای انقلابی قادر به عمل که نه تنها در پتربورگ بلکه در کلیه نقاط روسیه نیز احساس میگردد» صحبت میکرد. تصور نیروی کسی این واقعیت را مورد انکار قرار دهد. اما تمام صحبت در اینست که این مطلب را چگونه توضیح دهیم؟ ب-اف مینویسد:

«ما در پی کشف علل تاریخی این پدیده نیرویم؛ فقط این را باید بگوئیم که جامعه‌ای که در نتیجه یک ارتجاع سیاسی طولانی دچار فساد معنوی شده و بواسطه تغییرات اقتصادی که روی داده و مینهد متلاشی گشته است تعداد بینهایت کمی از افرادی که قادر به عمل انقلابی باشند از میان خود بیرون میدهد؛ طبقه کارگر بایرون دادن کارگران انقلابی تا اندازه‌ای صفوف سازمانهای غیر علنی را تکمیل میسازد. - لیکن عده اینگونه انقلابیون نیازمندیهایی وقت را بر آورده نمیکند. بویژه اینکه کارگری که ۱۱ ساعت و نیم در کارخانه گرفتار است، بنا بر موقعیت خویش، کاری را که بطور عمده میتواند انجام دهد عبارت از وظائف یک نفر مبلغ است؛ و اما سنگینی عمده کار ترویج و تشکیلات و در دسترس قرار دادن نشریه‌های غیر علنی و نسخه برداری از آن، نشر شبنامه‌ها و غیره ناچار بر دوش قوای بینهایت جزئی روشنفکران خواهد افتاد» (در ابوجیه دلو، شماره ۶ ص ۳۸-۳۹).

ما در بسیاری از این موارد با این عقیده ب-اف و خصوصاً با سخنانی که ما روی آنها تکیه کرده‌ایم موافق نیستیم؛ سخنان مذکور با برجستگی مخصوصی نشان میدهند که ب-اف که (مانند هر پراتسین کم و بیش تفکر کرده‌ای) از خرده کاری ما زجر دیده است چون تحت فشار اکونومیسم است نمیتواند راه رهائی از این وضع تحمل ناپذیر را بیابد. نه خیر، جامعه بی نهایت زیاد افراد قادر به «عمل» بیرون میدهد منتها ما قادر نیستیم تمام آنها را مورد استفاده قرار دهیم. موقعیت باریک و گزرنده جنبش ما را با این کلمات میتوان فرموله نمود: آدم نیست و - آدم فراوان است.

آدم فراوان است چونکه هم طبقه کارگر و هم قشرهای بیش از پیش مختلف جامعه هر سال بطور روز افزونی از بین خود اشخاص ناراضی، مایل به اعتراض و کسانی را بیرون میدهند که آماده‌اند هر چه از دستشان بر می آید بمبارزه بر ضد حکومت مطلقه مساعدت نمایند. حکومتی که شاقی و تحمل ناپذیر بودن آنرا هنوز تمام افراد درک نمیکند ولی برای توده‌هاییکه روز بروز وسعت آن بیشتر میشود با حدتی روز افزون محسوس است. در عین حال آدم نیست چونکه رهبر وجود ندارد، پیشوایان سیاسی وجود ندارند. اشخاص دارای قریحه تشکیلاتی وجود ندارند که قادر باشند موجبات چنان فعالیت پر دامنه و در عین حال واحد و هم آهنگی را فراهم نمایند که در سایه آن بتوان از هر قوه ولو جزئی استفاده نمود. مرشد و تکامل سازمانهای انقلابی نه فقط از رشد جنبش کارگری عقب است، چیزی که ب-اف هم آنرا اذعان دارد، بلکه از رشد جنبش عمومی دموکراتیک

تمام قشرهای توده هم عقب مانده است. (گرچه ب-اف در حال حاضر شاید این قسمت را هم بعنوان مکمل استنتاج خود، می پذیرفت). دامنه کار انقلابی نسبت به زیربنای وسیع خود بخودی جنبش بسی محدود و در زیر منگنه تئوری بی بند و بار «مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت» سخت در حال فشار است. و حال آنکه اکنون نه فقط مبلغین سیاسی بلکه سازمان دهندگان سوسیال دموکرات هم باید «میان تمام طبقات اهالی بروند». تصور نیروی ولو یک پراتسین هم در این موضوع شبهه‌ای بخود راه دهد که سوسیال دموکراتها میتوانند هزارها از وظائف بسیار کوچک کار سازمانی خود را بین نمایندگان جداگانه طبقات بسیار گوناگون تقسیم نمایند. نقص تخصص - یکی از بزرگترین نقایص کار فنی ماست که ب-اف هم با سوز و گداز فراوان و بحق از آن شکایت دارد. هر قدر «عملیات» جداگانه کار مشترک خردتر باشد همانقدر بیشتر میتوان اشخاصی را که قادر به اجرای اینگونه عملیات هستند (ولی اکثراً بهیچوجه قادر نیستند انقلابیون حرفه‌ای گردند) پیدا کرد و همانقدر برای پلیس دشوارتر است همه این «کارکنان خرده» را «بدام اندازه» و همانقدر برای وی دشوارتر است برای شخصی که در مقابل جرم ناقابل گرفتار شده است «برونده‌ای» درست کند که به مخارج «تامیناتیش» بیارزد. و اما راجع به تعداد اشخاصی که آماده‌اند با مساعدت نمایند در فصل پیشین هم ما تغییرات عظیمی را که از این لحاظ طی این مدت تقریباً پنجساله بوجود آمده خاطر نشان نموده ایم. لیکن از طرف دیگر هم برای اینکه همه این کارهای بسیار کوچک در یکجا مجتمع شود و هم برای اینکه خود جنبش، همراه با وظائف جنبش، قطعه قطعه نشود و هم برای اینکه به اجرا کنند وظائف کوچک ایمان بلزوم و اهمیت کار، یعنی ایمانی که بدون وجود آن مجری هرگز کار نخواهد کرد* - تلقین گردد. - برای همه اینها همانا سازمان محکمی از انقلابیون کار آزموده لازم است. با بودن چنین سازمانی، هر قدر که این سازمان پنهان‌تر باشد، همانقدر هم ایمان به نیرومندی حزب محکمتر و دامنه آن وسیع‌تر میشود - و ما میدانیم که در جنگ مهمتر از همه اینست که

*- مثلاً اخیراً در میان نظامیان بی شک و شبهه جنب و جوش دموکراتیکی دیده میشود که تا اندازه‌ای نتیجه وقوع مکرر مبارزه در خیابان‌ها علیه «دشمنانی» از قبیل کارگران و دانشجویان میباشد. همینکه قوای موجوده اقتضا نماید ما حتماً باید به ترویج و تبلیغ میان سربازان و افسران و به ایجاد سازمانهای نظامی در داخل حزب خود توجه بسیار جدی مبذول داریم.

** - بخاطر دارم که رفیقی برایم نقل میکرد چگونه یکنفر بازرگ فابریک که آماده بود بسوسیال دموکراسی همراهی نماید و همراهی هم میکرد بتلخی شکایت مینمود که نمیداند آیا «اطلاعات» وی بمرکز حقیقی انقلابی میرسد یا نه و یاری او تا چه درجه لازمست و تا چه درجه ای خدمات کوچک جزئی وی ممکن است مورد استفاده قرار گیرد. هر پراتسینی البته از اینگونه اتفاقات بارها دیده است و میداند که چگونه خرده کاری ما، متفقین ما را از دست ما میگرفته است و حال آنکه این خدمات را که بطور جدا جدا «جزئی» ولی ارزش بقیه در پاورقی صفحه بعد

ایمان به نیروی خود، نه فقط به ارتش خودی بلکه بدشمن و تمام عناصر بیطرف نیز تلقین گردد؛ بیطرفی دوستانه گاهی کار را یکطرفی میکند. با بودن چنین سازمانی که بر پایه محکم تئوریک قرار گرفته و دارای ارگان سوسیال دموکراتیک باشد، ترس این نیروی که عناصر متعددی که از «کنار» جنبش جلب شده اند جنبش را از راه خود منحرف سازند (بر عکس همانا در حال حاضر که خرده کاری حکمفرما است ملاحظه مینمائیم که چگونه بسیاری از سوسیال دموکراتها، بتصور اینکه فقط آنها سوسیال دموکرات هستند، جنبش را براه «Credo» میکشاند). خلاصه کلام اینکه تخصص ناگزیر تمرکز را ایجاب و بنوبه خود بی چون و چرا آنرا طلب مینماید.

اما خود همان ب-اف که باین خوبی لزوم کامل تخصص را توصیف کرده است، در قست دوم قضاوت فوق الذکر بعقیده ما برای این تخصص ارزش کافی قائل نمیشود. او میگوید تعداد انقلابیون کارگر کافی نیست. این حرف کاملاً صحیح است و ما باز هم تاکید مینمائیم که «اطلاع دقیقیت کسی که از نزدیک ناظر جریان است» نظر ما را نسبت به علل بحران کنونی در سوسیال دموکراسی و بالتبته نسبت بوسایل علاج آن کاملاً تأیید میکند. بطور کلی نه فقط انقلابیون بلکه کارگران انقلابی هم از جنبش خود بخودی توده‌های کارگر عقب‌اند. و این واقعیت حتی از نقطه نظر «عملی» نه فقط مهملی بلکه جنبه سیاسی ارتجاعی آن «اصول تعلیم و تربیتی» را نیز، که هنگام بحث در اطراف مسئله وظائف ما نسبت بکارگران اینقدر زیاد برخ ما میکشند، بیارزترین وجهی تأیید مینماید. این واقعیت گواه بر آنستکه نخستین و مهم ترین وظیفه ما اینستکه بیروزش کارگران انقلابی که از لحاظ فعالیت حزبی در همان سطح روشنفکران انقلابی قرار دارند کمک نمائیم (ماروی کلمات: از لحاظ فعالیت حزبی، تکیه میکنیم زیرا از دیگر لحاظ رسیدن کارگران باین سطح اگرچه ضروری است، ولی چندان آسان و چندان حتمی نیست). بنابراین این دقت و توجه عمده باید بدان معطوف گردد که کارگران تا سطح انقلابیون ارتقاء دهیم، نه اینکه، آنطور که اکونومیستها مایلند، خود مان حتماً تا سطح «توده کارگر»، و یا آنطور که «سوابود» میخواند تا سطح «کارگران میانه حال» تنزل نمائیم («سوابود» در این مورد یا به یله دوم «اصول تعلیم و تربیت»

مجموع آنها از حد فزونست نه تنها مستخدمین و مامورین فابریک بلکه مستخدمین پست و راه آهن و گمرک و کسانی از میان اشراف و کشیشها و از همه بخش های دیگر و حتی از پلیس و دربار هم ممکن بود بنا بکنند و میکردند! اگر ما حالا دارای یک حزب واقعی و یک سازمان حقیقتاً مبارز انقلابیون میبودیم، کار تمام این «مدد کاران» را یکسره نمیکردیم، عجله نمیداشتیم که همیشه و حتماً آنها را به قلب «کارهای غیر علنی» بکشیم، بلکه بر عکس، در نظر میگرفتیم که بسیاری از دانشجویان بعنوان «مدد کار» یعنی مامور دولت بیشتر میتوانند بحزب فایده برسانند تا بعنوان انقلابیون «کوتاه مدت». و لذا آنها را حفظ میکردیم و حتی مخصوصاً اشخاصی را برای چنین وظائفی تهیه و آماده میبودیم. اما تکرار میکنم که این تاکتیک را فقط سازمانیکه کاملاً پایدار و از حیث قوای فعال کبودی نداشته باشد میتواند بکار برد.

با اطمینان گفت که: شما آن خرده ایده های سازمانی خود را، اگر دارید، بنا بنهید آنوقت ما خود مان معلوم میکنیم که کدام از ما «میانه حال»، کدام بالاتر و کدام پایین تر است. ولی اگر شما از خود دارای خرده ایده هایی برای سازمان نیستید، آنوقت تمام این غمخواریهای شما در حق «توده» و «میانه حالان» فقط چیز ملال آوری خواهد بود. بالاخره باید بفهمید که خود مسائل «سیاست» و «سازمان» بقدری جدی است که صحبت در باره آنها هم باید کاملاً جدی باشد: میتوان و باید کارگران (همچنین دانشجویان و دانش آموزان) را طوری آماده نمود که در باره این مسائل با آنان بتوان بحث کرد، ولی حال که شما به بحث در باره این مسائل آغاز نمودید، پس پاسخهای صحیح بنهید، بسوی «میانه حالان» و یا «توده» نقهراً نروید و با لطیفه گویی یا عبارت پردازی گریبان خود را خلاص نکنید.

کارگر انقلابی نیز برای آنکه کاملاً آماده کار خود گردد باید انقلابی حرفه ای شود. از اینرو این گفته ب-اف صحیح نیست که چون کارگر ۱۱ ساعت و نیم در فابریک سر گرم کار است بنابراین در مورد سایر وظائف انقلابی (بجز تبلیغات) «ناچار» «سوابود»، شماره ۱، مقاله «سازمان»، ص ۶۶: «بیکر عظیم کارگری با گامهای سنگین خویش راه را برای تمام خواست هایی که بنام کار روسیه (کلمه کار حتماً با حرف بزرگ شروع میشود!) بیان کشیده میشود هوار خواهد نمود». همین مؤلف بانک میزند که: «من هرگز نسبت بروشنفکران نظر خصصت آمیزی ندارم، اما... (این اما همان امائی است که تجلیرین آنرا با این عبارت ترجمه کرده است: گوش بالاتر از پیشانی نمیروید!)... «اما من همیشه فوق العاده عصبانی میشوم وقتی که کسی می آید و یک مشت سخنان بسیار زیبا و شیوا میگوید و میخواهد که این سخنان را بعنوان علامت زیبایی و خواص دیگر خودش (او؟) تلقی نمایند... (ص-۶۲). آری، منم از این موضوع «همیشه فوق العاده عصبانی میشوم»...

و این گناه مستقیم ماست که کارگران را خیلی کم باین راه آموزش حرفه‌ای انقلابی، که در آن با «روشنفکران» مشترکند «سوق می‌دهیم» و با سخنان احمقانه خود در باره اینکه چه چیزی برای «توده کارگر» و چه چیزی برای «کارگر میانه حال» و غیره «دردسترس» است، خیلی زیاد آنها را عقب میکشیم.

در این مورد نیز مانند سایر موارد دامنه محدود کار سازمانی با محدود شدن تئوری و وظائف سیاسی ما رابطه مسلم و لاینفک دارد (هر چند که اکثریت هنگفت «اکنونیست‌ها» و پراتیسیست‌های تازه کار آنرا احساس نمی‌نمایند). کرنش در مقابل جریان خود بخودی برای ما یک نوع ترس بوجود می‌آورد که مبادا یکقدم هم باشد از چیزهاییکه «دردسترس» توده است دور شویم و از فعالیت ساده در زمینه بر آوردن نیازمندیهای آنی و بلاواسطه توده خیلی زیاد بالا برویم. نترسید آقایان! بیاد داشته باشید که ما از لحاظ سازمانی بقدری پائین هستیم که حتی فکر این موضوع هم که ما بتوانیم خیلی زیاد بالا برویم بیهوده است!

ه) سازمان «نوطنه چینی» و «دموکراتیسم»

ولی در بین ما بسیارند کسانی که طوری گوششان نسبت به «صدای زندگی» حساس است که بیش از هر چیزی از همین موضوع بیم دارند و اشخاصی را که طرفدار نظریات مورد بحث میباشند به داشتن خط مشی «ناردنایا ولیا» و عدم درک «دموکراتیسم» و غیره متهم می‌سازند. لازم می‌آید این اتهامات را که البته «رابوچیہ دلو» هم به آنها متوسل شده است، مورد بررسی قرار دهیم.

نگارنده این سطور کاملاً اطلاع دارد که اکنونیست‌های پتربورگ روزنامه «رابوچایا گازتا» را هم به داشتن خط مشی ناردنایا ولیا متهم می‌ساختند (علت این اتهام هم اگر این روزنامه را با «رابوچایا میسل» مقایسه نمائیم بخودی خود معلوم است). باینجهت وقتیکه اندکی پس از پیدایش «ایسکراه» یکی از رفقا ما اطلاع داد که سوسیال دموکرات‌های شهر X «ایسکراه» را ارگان ناردنایا ولیا مینامند، ما از این موضوع هیچ متعجب نشدیم. بدیهیست این اتهام برای ما خوش آیند هم بود، زیرا کدام سوسیال دموکرات درستکار هست که اکنونیست‌ها چنین اتهامی بوی نزده باشند؟ این اتهامات بر اثر دو نوع سوء تفاهم حاصل میگردد. اولاً در کشور ما بقدری از تاریخ جنبش انقلابی کم اطلاع داند که هر گونه ایده مربوط به یک سازمان متمرکز بیکار جوئی را که اعلان جنگ قطعی به تزار بدهد «خط مشی ناردنایا ولیا» مینامند. و حال آنکه آن سازمان عالی که انقلابیون سالهای هفتاد داشتند، و میبایست برای همه ما نمونه میشد، بهیچوجه بدست ناردنایا ولیائیها تاسیس نگردیده بلکه از طرف زملیا ولیائیها (۷۹) تاسیس شده بود که بعداً به چرنی پردل (черный передел) و ناردنایا ولیا منشعب گشت. بدینطریق در هر سازمان بیکار جوی انقلابی خصوصیتی از ناردنایا ولیا دیدن خواه از لحاظ تاریخ و خواه از لحاظ منطقی بی‌معنی است زیرا که هر خط مشی انقلابی، اگر در حقیقت فکر مبارزه جدی داشته باشد، بدون یک چنین سازمانی کارش از پیش نمی‌رود. اشتباه ناردنایا ولیائیها در آن نبود که آنها کوشش کردند تا همه

سنگینی عمده کار بر دوش قوای بینهایت جزئی روشنفکران خواهد افتاد. این امر بهیچوجه از روی «ناچاری» صورت نمی‌گیرد، بلکه علت آن عقب ماندگی ماست، زیرا که ما بوظیفه خود پی نبرده ایم. وظیفه ما عبارت از این است که بهر کارگری که دارای استعداد برجسته است یاری نمائیم تا بیک مبلغ حرفه‌ای سازمان دهند. مروج، موزغ نشربه‌ها و غیره و غیره تبدیل گردد. در اینمورد ما بطرز کاملاً تنگ آوری نیروی خود را تلف میکنیم و نمیتوانیم آن چیزها را که باید با دلسوزی خاصی رشد و پرورش دهیم محافظت نمائیم. نظری به آلمانیها بیفکنید: قوای آنها صد بار از ما بیشتر است ولی آنها بوجه نیکوئی میفهمند که مبلغین حقیقتاً با استعداد و غیره از میان عناصر «میانه حال» چندان زود بزود هم بوجود نمی‌آیند. بنابر این فوراً سعی میکنند هرکارگر با استعدادی را در شرایطی قرار دهند که استعدادهای وی کاملاً رشد نموده و کاملاً بکار برده شود: او را بمبلغ حرفه‌ای بدل میکنند، فعالیت وی را از یک فابریک بتمام رشته‌های صنعت و از یک محل بتمام کشور توسعه میدهند و بدینطریق او را تشویق میکنند تا میدان عمل خود را وسیعتر نماید. او در حرفه خویش تجربه و چالاکی بدست می‌آورد، دایره معلومات و دانش خود را وسیعتر مینماید، پیشوایان برجسته سیاسی نقاط دیگر و نیز احزاب دیگر را از نزدیک مشاهده میکند، میکوشد که خودش هم بهمان پایه برسد و معلومات محیط کارگری و ایوان و اعتقاد سوسیالیستی خود را با آن تعلیمات حرفه‌ای، که پرولتاریا بدون آن نمیتواند علیه صفوف کاملاً تعلیم یافته دشمنانش بهارزه‌ای سر سخت اقدام نماید، توأم سازد. فقط فقط بدینطریق بیل‌ها و آئونرها از میان توده کارگر بیرون می‌آیند. اما آنچه را که در یک کشور از لحاظ سیاسی آزاد، تا درجه زیادی بخودی خود صورت میگیرد در کشور ما باید مرتباً سازمانهای ما انجام دهند. یکنفر کارگر مبلغ نسبتاً با قریحه که «مایه امید واریست» ناید ۱۱ ساعت در فابریک کار کند، ما باید مراقب باشیم که او با پول حزب گذران کند، بتواند بوضع حالت غیر عادی بخود بگیرد، محل‌های فعالیت خویش را تغییر دهد، زیرا در غیر اینصورت او تجربه زیادی بدست نخواهد آورد. دایره معلومات خود را وسیع خواهد کرد و نخواهد توانست در مبارزه علیه زاندارها اقلان چند سالی خود را حفظ کند. هر قدر جنبش خود بخودی توده‌های کارگر دامنه دارتر و عمیقتر گردد همانقدر آنها تعداد بیشتری مبلغین با استعداد و علاوه بر آن سازمان دهندگان با استعداد و مروجین و «پراتیسیست» های بمفهوم خوب این کلمه (که تعدادشان در بین روشنفکران ما، که اکثراً تا اندازه‌ای دارای روح لاقیدی و بیجالی از نوع روسی هستند، اینقدر کم است) از بین خود بیرون خواهند داد. هنگامیکه ما دارای دسته‌هایی از کارگران انقلابی گردیم که مخصوصاً آماده شده و مکتب طولانی مبارزه را گذرانده باشند (در حالیکه البته این انقلابیون مسلح به همه نوع اسلحه باشند) -- آنگاه دیگر هیچ پلیس سیاسی در دنیا نمیتواند از عهده آنها بر آید، زیرا این دسته‌ها یعنی افرادی که بیدریغ نسبت به انقلاب وفا دارند از اعتماد بیدریغ وسیعترین توده‌های کارگر نیز بهره‌مند خواهند شد.

و پنهانکاری هم برای چنین سازمانی نهایت لزوم را دارد. پنهانکاری بدرجه‌ای شرط لازم یک چنین سازمانی است که تمام شرایط دیگر (عده اعضا، گزین کردن آنها، وظایف و غیره) باید با شرط مذکور وفق داده شود. بنابراین ترس از این اتهام که ما سوسیال دموکراتها می‌خواهیم سازمان توطئه چینی بوجود آوریم، بزرگترین ساده لوحی خواهد بود. برای هر دشمن اکونومیسم باید این اتهام هم مانند اتهام به پیروی از «خطمشی ناردنایا ولیاه خوش آیند باشد»

با اعتراض خواهند کرد که: ممکن است چنین سازمان نیرومند و کاملاً سری که تمام بندها و رشته‌های فعالیت پنهانی را در دست خویش متجمع می‌سازد و بر حسب ضرورت یک سازمان متمرکزی است، باکمال سهولت دست به حمله قبل از موعد بزند و ناسنجیده به حدت جنبش بیافزاید و این کار را وقتی بکند که رشد نارضایتی سیاسی و نیروی غلیان و خشم طبقه کارگر و غیره هنوز این کار را ممکن و واجب نکرده باشد. در پاسخ این اعتراض ما می‌گوییم: اگر بطور مجرد و انتزاعی سخن بگوئیم البته نمی‌شود انکار کرد که یک سازمان پیکارجو ممکن است دست به یک نبرد ناسنجیده ای بزند و ممکن است این نبرد به شکستی منجر گردد که در شرایط دیگر ابداً حتی نیست. ولی در مورد چنین مسئله‌ای نمیتوان به ملاحظات مجرد و انتزاعی اکتفا نمود زیرا از این نظر برای هرگونه پیکاری احتمال شکست هست و برای تخفیف این احتمال هیچ وسیله‌ای بغیر از آمادگی متشکل برای پیکار وجود ندارد. و اما اگر ما مسئله را مشخصاً در زمینه شرایط روسیه کنونی طرح کنیم، آنگاه ناچار این نتیجه مثبت گرفته خواهد شد که سازمان انقلابی محکم بدون چون و چرا و برای همین لازم است که به جنبش جنبه یابداری بدهد و آنرا از احتمال حملات ناسنجیده بر حذر دارد. همانا اکنون که چنین سازمانی وجود ندارد و جنبش انقلابی خود بخود سرپا رشد میکند دو خط مشی افراطی در مقابل یکدیگر مشاهده میشود (که حسب معمول، «بهم میرسنده»): گاه اکونومیسم کاملاً بی بند و بار و موعظه اعتدال و میانه روی و گاه «ترور تهیج کننده» بهمان اندازه بی بند و بار که میکوشد در جنبشی که در حال تکامل و استحکام است ولی هنوز به آغاز نزدیک تر است تا به پایان، بطور مصنوعی، علائم بروز پایان را بر انگیزد» (مقاله و زاسولویچ در روزنامه «زاریا» شماره ۲-۳ ص ۲۵۳) و مثال «رابوچیه دلوه» نشان میدهد که هم اکنون سوسیال دموکراتهایی وجود دارند که در برابر هر دو خط مشی افراطی سپر می‌اندازند. این پدیده صرف نظر از سایر علل، ضمناً باین علت تعجب آور نیست که مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت، هرگز شخص انقلابی را قانع نخواهد ساخت و همیشه انراط و تفریط گاه در یک جا گاه و در جای دیگر پدیدار خواهد شد. تنها آن سازمان پیکارجوی متمرکزی که با متانت مجری سیاست سو. یال دموکراتیک باشد و باصطلاح تمام غرایز و تمایلات انقلابی را بر آورده کند قادر است جنبش را از حمله ناسنجیده مصون داشته و حمله‌ایرا که نوید موفقیت دهد تدارک ببیند.

سپس با اعتراض خواهند نمود که نظری که ما در باره سازمان بیان نمودیم با «اصل دموکراتیک» مغایرت دارد. هر قدر

اشخاص ناراضی را بسازمان خود جلب کنند و آن سازمانرا به مبارزه قطعی علیه حکومت مطلقه سوق دهند. بر عکس، این خدمت بزرگ تاریخی آنهاست. اشتباه آنان در این بود که متکی بیک نوع تئوری بودند که از نظر ماهیت بهیچوجه انقلابی نبود و بلد نبودند یا نمیتوانستند یک ارتباط ناگسستی بین جنبش خود و مبارزه طبقاتی درون جامعه سرمایه داری که در حال نمو بود برقرار سازند. و فقط عدم درک مطلق مارکسیسم (یا «درک» آن مطابق روح «استرویسیم») توانسته است تولید چنین عقیده ای نماید که پیدایش یک جنبش وسیع خود بخودی کارگری، وظیفه ایجاد سازمانی را بهمان خوبی سازمان زملیا ولیائی ها و سازمانی بمراتب از آن هم بهتر را از عهد ما برمیدارد. بر عکس، این جنبش بعینه چنین وظیفه ای را بر عهد ما میگذارد، زیرا مبارزه خود بخودی پرولتاریا، تازمانیکه یک سازمان مستحکم انقلابیون آنرا رهبری نکند «به مبارزه طبقاتی» حقیقی پرولتاریا مبدل نمیکردد.

ثانیاً، عده زیادی و از آنجمله ظاهرآ ب. کرپچنسکی (رابوچیه دلوه شماره ۱۰ ص ۱۸) به معنای آن جروبجی که -سوسیال دموکراتها همیشه در مورد مبارزه سیاسی علیه نظریه «توطئه گرانه» می نمودند صحیحاً پی نمیبرند. ما علیه محدود ساختن مبارزه سیاسی و رساندن آن بمقام توطئه قیام نموده و همیشه خواهیم نمود. ولی بدیهی است که معنی این بهیچوجه انکار لزوم یک سازمان محکم انقلابی نبوده است. مثلاً در رساله ای که در تبصره زیر نام آن برده شده است در همین جروبجی که علیه تبدیل مبارزه سیاسی به توطئه میشود سازمانی هم (بمثابه ایدآل سوسیال دموکراتیک) تصویر میشود که استحکامش باید آنقدر باشد که بتواند «برای وارد نمودن ضربت قطعی بر حکومت مطلقه» هم به «قیام متوسل شده» و هم بهرگونه «شیوه دیگر حمله»**. یک چنین سازمان مستحکم انقلابی از لحاظ شکل خود در یک کشور استبداد میتواند سازمان «توطئه چینی» هم نامیده شود زیرا واژه فرانسوی «کنسپیراسیون»، (conspiracy - پنهانکاری) با واژه روسی «زاگور» (заговор - توطئه) معادل است

* رجوع شود به رساله «وظایف سوسیال دموکراتهای روس» ص ۲۱- جروبجی با پ. ل. لاوروف. (رجوع شود به صفحه ۶۸ این کتاب. مترجم).

** «وظایف سوسیال دموکراتهای روس» ص ۲۳ (رجوع شود به صفحه ۶۹ این کتاب مترجم). ضمناً باز هم دلیل دیگری هست که نشان میدهد «رابوچیه دلوه» یا آنچه را که خود میگوید نمیفهمد و یا اینکه نظریات خود را «بنابوش نسیم» تغییر میدهد. در شماره اول «رابوچیه دلوه» با حروف برجسته چنین نوشته شده است: «ماهیت مندرجات رساله کاملاً با برنامه هیئت تحریریه رابوچیه دلوه تطبیق مینماید» (ص ۱۴۲). واقعا آیا این نظریه که نخستین وظیفه جنبش توده‌ای را نمیتوان سرنگون ساختن حکومت مطلقه قرار داد با آنچه که در رساله «وظایف» نوشته شده است تطبیق مینماید؟ آیا تئوری «مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت» با این رساله تطبیق مینماید؟ آیا تئوری مزاحل با آن تطبیق میکند؟ خواننده خود قضاوت کند. آیا ارگانیکه «تطبیق» را به این طرز من در آوردی میفهمد میتوان گفت که دارای استواری اصولی است.

در دقایق دشوار زندگی فلان عمل از او سرزده و عموماً دارای فلان اوصاف است. - و از اینرو طبیعی است که این گونه افراد را تمام اعضای حزب میتوانند با علم باوضاع برای شغل معین حزبی انتخاب کنند یا نکنند. وجود نظارت همگانی (همگانی بمعنای حقیقی کلمه) بر عضو حزب در هر قدمی که در میدان فعالیت سیاسی بر میدارد، یک دستگاه خود کاری ایجاد مینماید که محصول آن همان چیزی است که در زیست شناسی آنرا «بقای اصلح» مینامند. «انتخاب طبیعی» که در سایه آشکار بودن کامل و انتخابی بودن و نظارت همگانی، انجام میگیرد باعث میشود که هر فرد سرانجام «در مسند خود» قرار گیرد، دست بکاری زند که بیشتر متناسب با قوه و استعداد وی باشد، تمام عواقب اشتباهات خویش را بر دوش خود احساس نماید، در جلو چشم همه ثابت کند که قادر است اشتباهات خود را بپذیرد و از آن احتراز نماید.

حال همین جریان را در چهار چوب رژیم استبدادی مادر نظر آورید! آیا این امکان پذیر است که در کشور ما همه «کسانی که اصول بر نامه حزب را می پذیرند و بقدر قوه خود از حزب پشتیبانی می نمایند» حق داشته باشند هر گامی را که یک نفر انقلابی مخفی بر میدارد نظارت کنند؟ و همه آنها از بین این انقلابیون مخفی فلان یا بهمان را انتخاب نمایند، و حال آنکه شخص انقلابی از نظر مصالح کار موظف است شخصیت خویش را از نه دهم این «همه» پنهان دارد؟ اندکی در معنی حقیقی کلمات «رططراقی» که «رابوچیه دلو» بکار میرود دقت نمائید آنوقت خواهید دید که «دموکراتیسم وسیع» سازمان حزبی در ظلمت استبداد و در شرایطی که دست چین کردن اشخاص از طرف زاندارها رایج است، فقط یک بازیچه پوچ و زیان بخشی است. این یک بازیچه پوچ است، زیرا در عمل هیچ سازمان انقلابی هرگز دموکراتیسم وسیع را، حتی باوجود داشتن متمهای تمایل، اجرا نکرده و نمیتواند اجرا کند. این یک بازیچه زیان بخش است، زیرا کوشش برای بکار بردن «اصل دموکراتیک وسیع» فقط کار پلیس را در مورد ایجاد سوانح بزرگ تسهیل کرده و خرده کاری را که امروز رایج است ابدی می نماید و افکار پراتیسینها را از وظیفه جدی و مبرم آنها، که باید خود را انقلابی حرفه ای بار آورند، منحرف ساخته متوجه تدوین آئین نامه های بلند بالای «کاغذی» در باره سیستمهای انتخابات میباید، فقط در خارجه که در آنجا غالباً اشخاصی دور هم جمع میشوند که پیدا کردن کار درست و حسابی و باروح برایشان ممکن نیست، این «دموکراسی بازی» توانسته است در بعضی جاها و بویژه در میان دسته های کوچک گوناگون توسعه پیدا کند.

برای اینکه تمام زشتی شیوه مورد پسند «رابوچیه دلو» را که دوست دارد «اصل» خوش ظاهری نظیر دموکراتیسم در کار انقلابی را پیش بکشد، بخواننده نشان دهیم، باز هم به شاهد متوسل میشویم. این شاهد - ی. سربریاکف دبیر مجله «ناگانونه» چاپ لندن است که به «رابوچیه دلو» علاقه مفرط و از پلخانیف و «پلخانوی ها» نفرت زیادی دارد؛ «ناگانونه» در مقالات خود راجع به انشعاب «اتحادیه سوسیال دموکراتهای روس» مقیم خارجه، جداً جانب «رابوچیه دلو» را گرفته و با یک دنیا سخنان نا شایسته به پلخانیف هجوم آورده

که اتهام پیشین منشاء خاص روسی دارد همانقدر این اعتراض جنبه خاص خارجی دارد. و فقط یک سازمان مقیم خارجه («اتحادیه سوسیال دموکراتهای روس») میتواند است به هیئت تحریریه خود، ضمن دستورهای دیگر، دستور زیرین را بدهد:

اصل تشکیلاتی. بمنظور رشد و توسعه موفقیت آمیز و وحدت سوسیال دموکراسی، لازم است اصل دموکراتیک وسیع در سازمان حزبی سوسیال دموکراسی خاطر نشان گردد، رشد و توسعه داده شود و در راه آن مبارزه بعمل آید. و این امر مخصوصاً از این لحاظ ضروری است که در صفوف حزب ما تمایلات ضد دموکراتیک بروز نموده است» («دو کنگره» ص ۱۸).

و اما اینکه «رابوچیه دلو» چگونه علیه تمایلات ضد دموکراتیک «ایسکراه» مبارزه میکند مطلبی است که ما در فصل آینده خواهیم دید. لیکن حالا این «اصل» را که از طرف اکونومیستها بیان آورده میشود از نزدیکتر مورد دقت قرار میدهم. تصور می رود هر کس موافق باشد که لازمه «اصل دموکراتیک وسیع» دو شرط حتی زیرین است: نخست آشکار بودن کامل و دوم انتخابی بودن تمام مقامات. بدون آشکار بودن و آنهم چنان آشکار بودن که تنها محدود باعضای سازمان نباشد، صحت از دموکراتیسم خنثی آور است. سازمان حزب سوسیال دموکراسی آلمان را ما دموکراتیک مینامیم زیرا در آن همه کارها حتی جلسات کنگره حزبی هم آشکار است؛ اما هیچکس سازمانی را که خود را در پس پرده اختفا از اشخاص غیر حزبی مستور داشته است سازمان دموکراتیک نینماید. حال سوال میشود: مطرح نمودن «اصل دموکراتیک وسیع»، در حالیکه شرط اساسی این اصل برای سازمان پنهانی قابل اجرا نیست، چه معنی دارد؟ با اینوضع «اصل وسیع» فقط یک جمله پر سر و صدا ولی توخالی میشود. از این گذشته، این جمله گواه است بر اینکه وظائف حیاتی لحظه فعلی در مورد سازمان بهیچوجه درک نشده است. همه میدانند که عدم مراعات پنهانکاری در میان توده «وسیع» انقلابیون کشور ما چه دامنه عظیمی دارد. ما دیدیم که با چه سوز و گدازی ب. - اف از این امر شکایت میکنند و بجای و بهورد خواهان «دقت کامل در انتخاب اعضاء است» («رابوچیه دلو» شماره ۶ ص ۴۲).

آنوقت اشخاصی یافت میشوند و از شتم زندگی، خود لاف میزنند که در چنین اوضاع و احوالی اصرار شان روی پنهانکاری کامل و انتخاب دقیق (و بنا بر این محدود تر) اعضاء نبوده بلکه روی «اصل دموکراتیک وسیع» است! راستی که سوراخ دعا گم کرده آید. در باره علامت دوم دموکراسی، یعنی انتخابی بودن نیز کار بهمین منوال است. در کشورها تیکه دارای آزادی سیاسی هستند، این شرط بخودی خود واضح و روشن است. ماده اول آئین نامه سازمانی حزب سوسیال دموکرات آلمان میگوید: «هر کسیکه اصول بر نامه حزب را بپذیرد و بقدر قوه خود از حزب پشتیبانی نماید عضو حزب محسوب میشود و چون تمام عرصه سیاست مانند صحنه تئاتر در جلو نظر همه تماشاییان باز است، لذا این پذیرش، یا عدم پذیرش، این پشتیبانی یا مخالفت بر همه و هر کس چه از روی روزنامهها و چه در محاسن عمومی، معلوم است. همه میدانند که فلان سیاستمدار فعالیتش را از فلان جا شروع کرد، فلان راه تکامل را طی نموده،

روس (و بین المللی) وجود دارد که بقدر کافی ترقی نموده و از خود داری تاریخ طولانی است و هرگونه انحرافی از وظیفه رفاقت را با قسوت بی امانی مجازات مینماید («دموکراتیسم» هم یعنی دموکراتیسم حقیقی نه بازیچه ای بمثابة جزئی از کل، داخل در این مفهوم رفاقت است!). همه اینها را در نظر بگیرید آنوقت بوی تعفن ژنرال بازی مهاجرین مقیم خارجه را از این گفتگوها و قطعنامه‌های مربوط به «تمایلات ضد دموکراتیک» حس خواهید کرد! اینرا نیز باید در نظر گرفت که منبع دیگر اینگونه گفتگوها، یعنی ساده لوحی، نیز از در هم برهمی تصورات مربوط به دموکراسی سرچشمه میگیرد. در کتاب زوجین وب فصل جالب توجهی موسوم به «دموکراسی بدوی» راجع به تردیونیه‌های انگلیس وجود دارد. مؤلفین در کتاب نامبرده نقل مینمایند که چگونه کارگران انگلیس، در نخستین دوران موجودیت اتحادیه‌های خود، نشانه حتمی دموکراسی را این میدانستند که تمام کارهای مربوط به اداره اتحادیه‌ها را تمام اعضاء انجام دهند؛ نه تنها تمام مسائل بوسیله اخذ رای از همه اعضاء حل میشد بلکه مشاغل را نیز همه اعضاء بنوبه اشغال میکردند. یک آزمایش دور و دراز تاریخی لازم بود تا کارگران به بهبودی اینگونه تصورات در مورد دموکراسی و بلزوم مؤسسات نمایندگی از یکطرف و افراد دارای مشاغل حرفه‌ای از طرف دیگر پی ببرند. لازم بود چند بار صندوقهای اتحادیه ورشکست شود تا آنکه کارگران پی ببرند که موضوع تناسب بین پرداخت حق عضویت و کمک خرج در یافتی را نمیتوان فقط بوسیله اخذ رأی دموکراتیک حل نمود بلکه اظهار نظر متخصص امور بیه نیز لازم است. سپس کتاب کائوتسکی راجع به پارلماناریسم و قانونگذاری ملی را بر دارید. شما خواهید دید که نتیجه گیریهای یک تئوریسین مارکسیست با درسی که از عمل چندین ساله کارگرانی بدست آمده است که «خود بخود متحد میشوند، درست در می آید. کائوتسکی علیه آن طرز بدوی که ریتینگ‌هانوزن دموکراسی را درک کرده است جدا قیام میکند. او اشخاصی را که بخاطر این دموکراسی حاضرند طلب کنند که «جراید توده‌ای مستقیماً تحت نظر توده نگارش یابند مورد تمسخر قرار میدهند. لزوم وجود روزنامه نگاران حرفه‌ای و پارلمان نشینان و غیره را برای رهبری سوسیال دموکراتیک مبارزه طبقاتی پرولتاریا مدلل میسازد و به «سوسیالیسم آنارشیتها و ادبانه که «برای ایجاد تاثیر» از قانونگذاری مستقیم مردم مدح و ثنا میکنند و نمیفهمند که مورد استعمال آن در جامعه کنونی بسی مشروط است، می تازد. کسیکه در جنبش ما عملاً کار کرده باشد میدانند که نظریه «بدوی» در مورد دموکراسی به چه میزان وسیعی میان توده جوانان محصل و کارگر شیوع دارد. تعجب آور نیست که این نظریه، هم در آئین نامه‌ها و هم در نشریات نفوذ می نماید. اکنون میبستهای برنشتین مآب در آئین نامه خود چنین نوشته بودند: ماده ۱۰: همه کارهائیکه با منافع تمام سازمان اتحادیه تماس دارد با اکثریت آراء همه اعضاء آن حل میشود. اکنون میبستهای تروریست مآب هم، هم آهنگ با آنها میگویند: «لازم است که تصمیمات کمیته از همه محفلها بگیرد و فقط بعد از آن بصورت تصمیمات حقیقی در آید» (سوابداه شماره ۱ ص ۶۷). توجه کنید که این تقاضای اجراء وسیع فراندم علاوه بر تقاضای ساختن تمام تشکیلات بر اساس انتخابی بمیان کشیده

است. اما با این تفصیل ارزش یک چنین شاهدهی در این مسئله زیاد تر است. در شماره هفتم مجله «ناکانونه» (ژوئیه سال ۱۸۹۹) در مقاله تحت عنوان «بمناسبت بیانیه گروه خود آزادی کارگران»، ی. سربریاکف به «قیح» پیش کشیدن مسائل «مربوط به خود فریبی و اولویت و مسئله باصلاح آرثوپاز» در جنبش جدی کارگری اشاره نموده و در ضمن چنین نگاشته است:

«میشکین، روگایف، زلیابف، میخائیلوف، پیروفسکایا، فیکتور و دیگران هیچوقت خودشانرا پیشوا حساب نمیکردند و هیچکس آنها را انتخاب و تعیین نمیکرد، گرچه آنها در حقیقت یک چنین کسانی بودند. زیرا چه در دوره ترویج و چه در دوره مبارزه علیه حکومت، آنها قسمت اعظم سنگینی کار را بدوش خود داشتند. به خطرناکترین نقاط میرفتند و فعالیتشان از همه با ثمرتر بود. اولویت آنها هم در نتیجه تمایل آنها بدست نیامد بلکه در نتیجه اعتماد رفقای اطرافی به عقل، به انرژی و وفاداری آنها بدست آمد. و اما ترس از فلان آرثوپاز (اگر ترس در بین نیست دیگر نوشتن در باره آن چه لزومی دارد) که مبادا با فعالیتهای خود جنبش را اداره نماید، دیگر زیاده از حد ساده لوحی است. کی است که بحرف آن گوش بدهد؟»

ما از خواننده میبرسیم «آرثوپاز» با «تمایلات ضد دموکراتیک» چه تفاوتی دارد؟ مگر واضح و روشن نیست که اصل سازمانی «خوش ظاهر» رابوجیه دلوه نیز عیناً همینگونه هم ساده لوحانه و هم قبیح است. - ساده لوحانه است، زیرا تاموقعیکه رفقای اطرافی بعقل، انرژی و وفاداری آنها اعتماد نداشته باشند هیچ کس بحرف «آرثوپاز» یا اشخاصی که «تمایلات ضد دموکراتیک» دارند گوش نخواهد داد. قبیح است، زیرا یک رفتار عوام فریبانه است که از شهرت پرستی یکدسته، از علم آشنائی دست دیگر به احوال حقیقی جنبش ما و از علم آمادگی و آشنا نبودن دسته سوم بتاریخ جنبش انقلابی سوء استفاده مینماید. یگانه اصل جدی سازمانی برای کارکنان جنبش ما باید عبارت باشد از: پنهانکاری بسیار شدید، گزین کردن بسیار دقیق اعضاء و آماده نمودن انقلابیون حرفه ای. هرگاه این صفات موجود باشد، چیز دیگری هم تامین خواهد بود که از «دموکراتیسم» بالاتر است و آن: اعتماد کامل رفیقانه در بین انقلابیون است. و این موضوع برای ما ضرورت قطعی دارد، زیرا در روسیه ما نمیتوان نظارت دموکراتیک همگانی را جایگزین آن ساخت. اشتباه بزرگی بود اگر تصور میشد که عدم امکان نظارت حقیقی «دموکراتیک»، باعث میشود که اعضاء سازمان انقلابی مورد نظارت قرار نگیرند؛ البته آنها وقت اینرا ندارند که در اطراف شکلهای بازیچه‌ای دموکراتیسم (دموکراتیسم در میان هسته فشرده‌ای از رفقاییکه بیکدیگر اعتماد کامل دارند) بیاندیشند ولی حس مسئولیت در آنها بسیار شدید است و ضمناً از روی تجربه بر آنها معلوم شده است که سازمان انقلابیون حقیقی برای اینکه گریبان خویش را از دست یک عضو ناشایست خلاص کند از هیچگونه وسایلی رو گردان نخواهد بود. وانگهی در کشور ما یک افکار عمومی مربوط به محیط انقلابی

(و متأسفانه اکنون نیز در موارد خیلی زیادی همینطور است) و خواه آن نویسندگانی که در این موضوع دن کیشوت مآبی تعجب آوری نشان میدهند، اغلب اوقات از نظر دور میدارند. یک پراتیسین معمولاً باین ملاحظه اکتفا می نماید که برای فعالین محلی ددشوار است* هم خود را صرف بر پا ساختن یک روزنامه - سراسر روسیه ای نمایند و میگویند بهتر است که اقلایک روزنامه محلی باشد تا هیچ روزنامه ای نباشد. نکته آخر البته کاملاً صحیح است و در اعتراف به اینکه روزنامه محلی بطور کلی اهمیت بزرگ و فایده فراوانی دارد ما از هیچ پراتیسینی عقب نمیانیم. ولی آخر مطلب بر سر این نیست بلکه بر سر آن است که آیا نمیشود از پراکندگی و خرده کاری، که با این وضوح در ۳۰ شماره روزنامه محلی در تمام روسیه طی دو سال و نیم مشهود است، خلاصی یافت. باین قاعده مسلم ولی خیلی کلی در باره فوائد جرائد محلی بطور کلی - اکتفا ننمائید بلکه شهادت داشته باشید به جوانب منفی آن نیز، که طی آزمایش دو سال و نیمه بروز نموده است، صریحاً اقرار کنید. این آزمایش گواه بر آنستکه جراید محلی در شرایط ما در اکثر موارد از لحاظ اصولی ناپایدار، از لحاظ سیاسی فاقد اهمیت بوده و از حیث صرف قوای انقلابی بی اندازه گران تمام میشوند و از حیث تکنیک چاپ نیست بلکه تعداد و نظم چاپ آنها (بدیهیست نظر من تکنیک چاپ نیست بلکه تعداد و نظم چاپ آنها است). هیچیک از نقایص نامبرده هم تصادفی نیست بلکه نتیجه ناگزیر آن پراکندگی است که از طرفی خود علتی است برای تقوق جراید محلی در دوره مورد بحث و از طرف دیگر وجود این تقوق آنها را تقویت مینماید. اساساً از قوه یک سازمان جداگانه محلی خارج است که بتواند پایداری اصولی روزنامه خود را تامین نماید و آنها را پایه ارگان سیاسی ارتقاء دهد، از قوه اش خارج است که بتواند برای روشن ساختن تمام حیات سیاسی ما مدرک کافی گرد آورد و مورد استفاده قرار دهد. و اما دلیلی که معمولاً برای دفاع از لزوم جراید متعدد محلی در کشور های آزاد بکار برده میشود - حاکی از اینکه اگر این جراید از طرف کارگران محلی چاپ شود ارزان تمام شده و خبر هم کامل تر و سریع تر باهالی محل رسانده میشود -، بنا به تجاربی که در دست است در کشور ما برضد جراید محلی تمام میشود. جراید مزبور از لحاظ صرف قوای انقلابی بی اندازه گران تمام میشوند و انتشار آنها هم بویژه نادر است و آنها باین علت ساده که برای روزنامه غیر علنی، هر قدر هم کوچک باشد، چنان دستگاه پنهانی بزرگی لازم است که وجود صنایع بزرگ فابریکی را ایجاب مینماید زیرا در کارگاه دستی نمیشود چنین دستگاهی را تهیه نمود. در صورتی هم که دستگاه پنهانی جنبه ابتدائی داشته باشد غالباً موجب آن میگردد (هر پراتیسینی از این نوع مثالها خیلی زیاد میدانند) که پلیس از چاپ و انتشار یکی دو شماره برای وارد آوردن یک شکست وسیع استفاده نموده همه چیز را بطوری پاک و پاکیزه رفت و روپ

شده است! البته ما بهیچوجه در این فکر نیستیم که پراتیسینهایی را که امکان فوق العاده کمی برای آشنائی با تئوری و عمل سازمانهای واقعا دموکراتیک داشته اند در این مورد سرزنش کنیم. ولی وقتی «رابوچیه دلوه» که ادعای نقش رهبری دارد، در چنین شرایطی به صدور قطعنامه مربوط به اصل دموکراتیک وسیع اکتفا مینماید، چطور ممکن است نگوییم که این عمل صرفاً «برای ایجاد تأثیر بوده است»؟

(و) کلر محلی و کار مربوط به سراسر روسیه

هرآینه اعتراضاتی که بر ضد نقش مشروحه سازمان در مورد دموکراتیک نبودن و جنبه توطئه داشتن این سازمان شده است کاملاً بی اساس است آنوقت يك مسئله دیگر مینماید که اغلب اوقات پیش کشیده میشود و شایسته بررسی کامل است. این مسئله مربوط است به وجه تناسب بین کار محلی و کار مربوط به سراسر روسیه. اظهار نگرانی میشود که آیا تشکیل سازمان متمرکز منجر به جابجا شدن مرکز نقل از اولی به دومی نخواهد گشت؟ آیا این موضوع استحکام رابطه ما را با توده کارگران و عموماً پایداری تبلیغات محلی را ضعیف نخواهد کرد و بدینترتیب به جنبش ضدمه وارد نخواهد آورد؟ ما در پاسخ میگوئیم که جنبش سالهای اخیر ما اتفاقاً از این موضوع که فعالین محلی زیاده از حد در کارهای محلی غرق شده اند، زیان می بیند؛ و از اینرو حتماً لازم است که مرکز نقل قدری به کارهای مربوط به سراسر روسیه انتقال داده شود؛ و چنین انتقالی استحکام رابطه ما و پایداری تبلیغات محلی ما را ضعیف نمی نماید بلکه هر دو را تحکیم خواهد کرد. حال به بررسی موضوع ارگان مرکزی و ارگانهای محلی پردازیم و از خواننده خواهش میکنیم فراموش نکنند که موضوع روزنامه برای ما فقط نمونه ایست که عملیات انقلابی بی اندازه پردامنه تر و همه جانبه ای را بطور کلی مجسم میازد.

در دوران اول جنبش توده ای (سالهای ۱۸۹۶-۱۸۹۸) از طرف فعالین محلی کوشش میشود که «رابوچایا گازتاه» بعنوان ارگانی برای سراسر روسیه معین گردد؛ در دوران بعدی (سالهای ۱۸۹۸-۱۹۰۰) جنبش قلم بزرگی به پیش بر میدارد لیکن توجه فعالین تماماً به ارگانهای محلی معطوف است. اگر همه این ارگانهای محلی را یکجا حساب کنیم آنگاه معلوم میشود که بحساب متوسط به هر یک ماه یک شماره مینماید. مگر این تصویر روشنی از خرده کاری ما نیست؟ آیا این موضوع عقب ماندن سازمانهای انقلابی ما را از غلیان خود بخودی جنبش بطور صریح نشان نمیدهد؟ اگر همان تعداد شماره روزنامه از جانب دستگاههای پراکنده محلی نه بلکه از جانب سازمان واحدی منتشر میشد آنوقت ما نه فقط قوای بسیاری را پس انداز میکردیم بلکه پایداری و ادامه کاری خود را نیز به منتها درجه بیشتر تامین مینمودیم. این ملاحظه ساده را، خواه آن پراتیسینهایی که تقریباً فقط برای ارگانهای محلی فعالانه کار میکنند

* این فقط بنظر دشوار می آید. در حقیقت امر هیچ محفل محلی نیست که امکان نداشته باشد بطور فعال دست به انجام این و یا آن وظیفه مربوط به فعالیت سراسر روسیه ای بزند. «نگو: نمیتوانم، بگو: نمیخواهم».

* رجوع شود به گزارش به کنفرانس پاریس، ص ۱۴۰-۱۴۱: «از آنوقت (سال ۱۸۹۷) تا بهار سال ۱۹۰۰ در نقاط مختلف ۳۰ شماره روزنامه گوناگون نشر شده... بطور متوسط در هر ماه بیش از یک شماره روزنامه از چاپ برون می آمده است».

ارپول خواندن اخبار مربوط به امور ارپول بهیچوجه خسته کننده نیست. هر بار او میداند که به کی «زده‌اند» و چه کسی را «چوبکاری کرده‌اند» و روحش به جولان می‌آید» (ص ۶۹). آری، آری روح ساکن شهر ارپول به جولان می‌آید ولی فکر روزنامه‌نگار ما هم زیاده از حد «به جولان می‌آید». او میبایست در باره اینموضوع فکر کند که آیا دفاع از این سفله کاری شایسته است؟ ما در اعتراف بلزوم و اهمیت افشاء امور فابریک از هیچکس عقب نمیایم، لیکن اینموضوع را هم باید در خاطر داشت که ما اینک بجائی رسیده‌ایم که برای ساکنین پتربورگ خواندن اخبار مربوط به پتربورگ در روزنامه «رابوچایا میسل» پتربورگ ملال آور شده است. ما برای افشای امور فابریک در مجل همیشه دارای اوراقی بودیم و این اوراق همیشه هم باید باقی بماند. اما کیفیت روزنامه را ما باید بالا ببریم نه اینکه بیایه یک ورقه فابریکی تنزل دهیم. برای «روزنامه» آنقدرها ما احتیاج به افشای «جزئیات» نداریم، بلکه بیشتر احتیاج به افشای تقایص بزرگی داریم که مخصوص جریان کلیه فابریک‌ها است و این عمل باید متکی به مثالهای مخصوصاً برجسته‌ئی باشد و به همین جهت بتواند علاقه کلیه کارگران و کلیه رهبران جنبش را جلب نماید، بتواند حقیقتاً دانش آنها را غنی سازد، دایره معلوماتشانرا توسعه دهد، شالوده‌ای برای بیداری یک ناحیه جدید و یک قشر تازه حرفه‌ای کارگران بریزد. «سپس در روزنامه محلی میتوان مچ دست سران فابریک یا مقامات دیگر را در مورد تمام خلافتکارها فوراً و سربزنگاه گرفت. اما تا خبر پروژنامه عمومی دور دست برسد در خود محل این واقعه دیگر فراموش شده است و مردم بهغز خود فشار آورده خواهند گفت: «خدایا این واقعه کی رخ داده بود!» (در همان صفحه). آری همینطور است: خدایا کی رخ داده بود! چنانکه از همان منبع اطلاع حاصل میکنیم ۳۰ شماره روزنامه که در طی دو سال و نیم انتشار یافته بین شش شهر تقسیم میشود. بدینتریق بحساب میانه بهر شهری در طی شش ماه یک شماره میافتد! و اگر روزنامه نگار سبک مغز ما در تصور خود بازده کار محلی را سه برابر هم بکند (چیزی که در مورد یک شهر متوسط بهیچوجه درست نیست زیرا در شرایط خرده کاری ترقی زیاد بازده کار غیر ممکن است) باز در هر دو ماه یک شماره میشود، و این با موضوع «سربزنگاه گرفتن» هیچگونه شباهتی ندارد. در صورتیکه کافیت ده سازمان محلی متحد شوند و نمایندگان از خود برای انجام وظائف پر فعالیت تشکیل روزنامه عمومی گسیل دارند، تا اینکه بتوان در جزئیات نه بلکه در بی ترتیبی های واقعا مهم و نمونه‌وار هر دو هفته‌ای یکبار در سراسر روسیه «مچ گرفت». هیچ کسیکه از وضع کار در سازمانهای ما آگاه باشد در این امر شبهه‌ای نخواهد داشت. و اما اگر بخواهیم در باره گرفتن مچ دشمن در محل ارتکاب جرم بطور جدی سخن بگوئیم و مقصودمان زیب و زینت کلام نباشد، باید بگوئیم که عموماً روزنامه غیر علنی حتی فکر اینموضوع را هم نباید بکند: این کار را فقط شبانه میتواند بکند زیرا حد اکثر موعده برای این قبیل مچ گرفتن‌ها اغلب از یکی دو روز تجاوز نمیکند (مثلاً اعتصاب معمولی کوتاه مدت، یا زد و خورد توی فابریک،

مینماید که در نتیجه باز هم باید کار را از نو شروع نمود. لازمه یک دستگاه مخفی خوب این است که انقلابیون دارای آمادگی حرفه‌ای خوب باشند و کار بطور کاملاً منظمی تقسیم شده باشد و حال آنکه هیچیک از این دو در حیطة قدرت یک سازمان جداگانه محلی، هر قدر هم که در لحظه فعلی قوی باشد، نیست. صرف نظر از منافع و مصالح عمومی همه جنبش ما (تربیت سوسیالیستی و سیاسی و از لحاظ اصولی استوار کارگران) حتی در مورد مصالح اختصاصاً محلی نیز آنچه بهتر خدمت میکند ارگانهای محلی نیست: اگر این امرخلاف گوئی بنظر آید فقط در نظر اول است و الا در عمل، آزمایش دو سال و نیمه‌ای، که فوقاً بدان اشاره کردیم، این حقیقت را بطور غیر قابل تکذیبی ثابت میکند. هرکسی موافقت دارد که اگر کلیه آن نیروهای محلی، که ۳۰ شماره روزنامه بیرون داده اند، در سر یک روزنامه کار میکردند این یک روزنامه به آسانی ۶۰ شماره و حتی صد شماره بیرون میداد و بالتبع تمام خصوصیات صرفاً محلی جنبش را کاملتر منعکس مینمود. شکی نیست که دادن چنین سازمانی آسان نیست ولی بالاخره لازم است که ما ضرورت آن را حس کنیم، لازمست که هر محفل محلی در باره این موضوع فکر نماید و فعالانه کار کند و منتظر تکان از خارج نباشد و فریب آنرا نخورد که ارگان محلی در دسترس و در نزدیکی وی است، ارگانی که - بر حسب تجربه انقلابی ما - غالباً توهمی بیش نیست. آن نویسندگان سیاسی و اجتماعی هم که خود را بیش از همه با پرانیسینها نزدیک میدانند و این توهمی بودن را نمی بینند و با استدلالهایی که بطور تعجب آوری پیش پا افتاده و بوج است، حاکی از این که هم روزنامه‌های محلی، هم روزنامه‌های ناحیه‌ای و هم روزنامه‌های برای سراسر روسیه لازم است، گریبان خود را خلاص می کنند، خدمت بدی بکار عملی می نمایند. بدیهیست همه اینها بطور کلی لازمست، لیکن وقتی انسان برای حل یک مسئله مشخص سازمانی دست بکار میشود باید در باره شرایط محیط و زمان هم فکر کند. آیا حقیقتاً هم این دن کیشوت مآبی نیست که وقتی «سوابدا» (شماره ۱ ص ۶۸) بویژه «مسئله روزنامه» را مورد مذاقه قرار میدهند مینگارند: «بنظر ما هر محل اندک با اهمیتی که کارگران در آنجا گرد آمده اند - باید از خودش روزنامه کارگری داشته باشد. نه اینکه از جایی آورده شده باشد بلکه بخصوص از خودش باشد. حال که این روزنامه‌نگار نمیخواهد در باره معنای سخنان خودش بیاندیشد پس، خواننده، لااقل شما بجای وی بیاندیشید: دهها بلکه صدها «محل اندک با اهمیتی که کارگران در آنجا گرد آمده اند» در روسیه وجود دارد، با این ترتیب ببینید اگر واقعا هر سازمان محلی روزنامه‌ای مخصوص بخودش انتشار میداد چگونه خرده کاری ما ابدی میشد! چقدر این پراکندگی وظیفه زاندارمهای ما را آسان میکرد که کارکنان محلی را بدون «اندک» زحمتی در همان ابتدای فعالیتشان دستگیر نموده امکان ندهند از میان آنها انقلابیون حقیقی بیرون بیایند! نویسنده سخن خود را ادامه داده میگوید که در روزنامه مخصوص سراسر روسیه توصیف و تشریح کردار صاحبان فابریک و «جزئیات زندگی کارگران در شهرهای مختلف، در شهرهای غیر خودی» جالب توجه نخواهد بود، و حال آنکه «برای ساکن شهر

یا نمایش و امتثال آن را بگیریید).

نویسنده ما در دنباله سخن خود میگوید: «کارگر نه فقط در فابریک بلکه در شهر نیز زندگی میکند و با این گفته خود با چنان پیگیری سختی از جزء به کل می پرد که جادارد خود بوریس کرپچنسکی هم به آن افتخار کند. وی به مسائل مربوط به انجمنهای شهر، بیمارستانهای شهر، مدارس شهر اشاره نموده خواستار آنست که روزنامه کارگری بطور کلی امور شهری را مسکوت عنه نگذارد. این خواست بخودی خود خواست بسیار خوبست ولی در عین حال تصویر کاملاً واضحی از آن قضا و تهای مجرد و انتزاعی پوچی است که چه بسا در موقع بحث در باره روزنامه های محلی، فقط به آن اکتفا می کنند. اولاً هرگاه حقیقتاً در هر محل اندک با اهمیتی که کارگران در آنجا گرد آمده اند جرائدی با چنین ستون مفصلی از اخبار شهری که روزنامه «سوابده» طالب است بوجود میامد، این کار در شرایط فعلی روسیه حتماً به سفله کاری واقعی مبدل میشد و در معرفت به اهمیت وارد آوردن فشار انقلابی در سراسر روسیه به حکومت مطلقه تزاری فتور ایجاد مینمود و ضمناً موجب تقویت جوانه های آن خط مشی میشد که گفته معروفی در باره انقلابیونی که از پارلمان غیر موجود خیلی زیاد و از انجمنهای شهری موجود خیلی کم سخن میگویند اکنون به این خط مشی شهرت داده است. جوانههایی که بسیار سخت جان و در واقع ریشه کن نشده بلکه فقط نهفته و یا حداکثر پا مال شده اند. ما میگوئیم: حتماً و در عین حال خاطر نشان میسازیم که «سوابده» بدون شک خواهان سفله کاری نبوده بلکه عکس آنرا میخواهد. ولی تنها نیت حسنه کافی نیست. برای روشن شدن امور مربوط به شهر و بدست آمدن يك دورنمای مناسب برای تمام کار ما ابتدا لازمست این دورنما کاملاً بوجود آمده باشد و نه فقط بوسیله بحث بلکه بوسیله مثالهای بسیاری بطور محکم مستقر شده و استحکام و پا بر جایی يك سنت را بدست آورده باشد. ما هنوز از این موضوع بسیار دوریم. و حال آنکه این موضوع از ابتدا یعنی پیش از آنکه بتوان در باره مطبوعات وسیع محلی فکر و یا صحبت کرد لازم است.

ثانیاً برای اینکه بتوان امور مربوط به شهر را واقعا خوب و جالب توجه نوشت لازم است با اینکارها فقط از روی کتاب آشنا نبوده بلکه بخوبی با آن آشنائی داشت. در صورتیکه در تمام روسیه سوسیال دموکراتهایی که این آشنائی را داشته باشند تقریباً وجود ندارند. برای اینکه بتوان امور مربوط به شهر و دولت را در روزنامه (البته نه در رساله ساده) نوشت، باید مدارک تازه و همه جانبه ای در دست داشت که بتوسط شخص کاردانی گرد آوری و تهیه شده باشد. برای گرد آوردن و تهیه چنین مدارکی هم «دموکراسی بدوی» يك محفل بدوی، که در آن همه کارها را همه میکنند و سرگرم بازی مراجعه به آراء عمومی (رفراندم) هستند کافی نیست. برای انجام این امر ستادی از نویسندگان کار شناس، مخبرین کارشناس، ارتشی از خبر نگاران سوسیال دموکرات لازم است که با همه و هر جا رابطه بز قرار سازند، بتوانند همه و هر گونه «اسرار دولتی» را (که کارمند دولتی روس آنقدر به آن

میبالد و آنقدر آسان بروز میدهد) بدست آورند و در هر «پشت پرده» ای راه یابند؛ يك ارتش از اشخاصی لازمست که «بر حسب شغل خود» موظف به حضور در همه جا و اطلاع از همه چیز باشند. و ما، که حزب مبارزه علیه هر گونه ستم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و ملی هستیم، میتوانیم و باید ارتشی از اشخاصی که از همه چیز با خبرند بیابیم و آنها را گرد آوریم و تعلیم دهیم و بسیج کنیم و روانه عرصه کارزار سازیم. اما همه این کارها را هنوز باید انجام داد! و حال آنکه در اکثریت هنگفتی از نقاط در این زمینه نه فقط قدمی هم برداشته نشده بلکه چه بسا حتی لزوم انجام اینکار را هم درک نکرده اند. بیائید در مطبوعات سوسیال دموکراتیک ما مقالات و مراسلات و افشاگریهای زنده جالب توجهی در باره کارها و سفله کاریهای دیپلوماسی، نظامی، کلیسایی، شهری، مالی و غیره و غیره جستجو کنید؛ شما تقریباً هیچ چیز پیدا نمیکنید یا خیلی کم

می یابید*. و برای همین است که «من همیشه فوق العاده عصبانی میشوم وقتیکه کسی می آید و یکمشت سخنان بسیار زیبا و شیوا» بر زبان میراند حاکی از اینکه برای «هر محل اندک با اهمیتی که کارگران در آنجا گرد آمده اند» روزنامه هائی لازم است که بی ترتیبی های مربوط به کارخانه، یا شهر و یا امور دولتی را افشاء نمایند!

تفوق مطبوعات محلی بر مطبوعات مرکزی یا علامت فقر است یا تجمل. فقر - زمانی است که جنبش هنوز قوای برای تولید بزرگ فراهم نشده، هنوز در خرده کاری سرگردان و تقریباً در «جزئیات زندگی فابریک» غرق است. تجمل - زمانی است که جنبش وظیفه افشاء و تبلیغ همه جانبه را دیگر کاملاً فیصله داده و بنابر این غیر از ارگان مرکزی، ارگانهای متعدد محلی دیگری هم مورد لزوم میباشد. حال بگذار هر کس برای خودش این موضوع را حل کند که آیا در موقع کنونی تفوق بجرايد محلی ما حاکی از چیست. و اما من، برای اینکه راهی برای سوء تعبیر باقی نماند، به تلخیص نتیجه گیریهای خود اکتفا مینمایم. تا کنون اکثریت سازمانهای محلی ما تقریباً فقط و فقط در باره ارگانهای محلی اندیشیده و تقریباً فقط در سر آنها فعالانه کار میکنند. این یک امر غیر عادیست. باید بر عکس باشد؛ لازمست که عمده فکر اکثریت سازمانهای محلی در باره ارگان سراسر روسیه ای باشد و برای آن کار کنند.

* برای همین است که حتی وجود بهترین ارگانهای محلی نیز کاملاً نقطه نظر ما را تأیید مینماید. مثلاً «پوژنی رابوچی» روزنامه بسیار خوبست که نمیتوان از لحاظ اصولی آنرا متهم به نا پایداری نمود. ولی در اثر ندرت انتشار و کثرت وقوع سوانح موفق نشد آنچه را که میخواست برای جنبش محلی بدهد. معلوم شد آنچه که در حال حاضر برای حزب بیشتر از همه ضرورست - یعنی طرح اصولی مسائل اساسی جنبش و تبلیغات سیاسی همه جانبه - خارج از قوه يك ارگان محلی میباشد. و آنچه را هم که از قبیل مقالات راجع به کنگره صاحبان صنایع معدن و بیکاری و غیره بطرز بسیار خوبی میداد، مدارکی که صرفاً جنبه محلی داشته باشد نبود. این مدارک برای سراسر روسیه لازم بود نه اینکه فقط برای جنوب. چنین مقالاتی حتی در هیچیک از مطبوعات سوسیال دموکراتیک ما هم وجود نداشت.

راجع به تفاوتی که از این نقطه نظریین نقاط مختلف روسیه وجود دارد، راجع به خواست‌های عمده کارگران حرفه معین، راجع به نص قوانین مربوط بحرفه مزبور، راجع به موارد مهم مبارزه اقتصادی کارگران این حرفه و راجع به مبادی کار و وضع کنونی و نیازمندیهای سازمان حرفه‌ای آنها و غیره گرد آوری و مرتباً دسته بندی شود. در صورت وجود یک چنین رساله‌هایی اولاً مطبوعات سوسیال دموکراتیک ما از یک دنیا چیزهای جزئی که فقط مورد علاقه کارگران یک حرفه بخصوص است خلاص خواهند شد؛ ثانیاً این رساله‌ها نتایج تجربه ما را در مورد مبارزه حرفه‌ای ثبت کرده و مدارک گرد آورده شده را که اکنون در میان اوراق بسیار و مراسلات متفرقه بتمام معنی از میان می‌رود نگاهداری خواهد نمود و این مدارک را تلخیص خواهد کرد؛ ثالثاً این مدارک خواهد توانست برای مبلغین بمقابله یک نوع دستور کار باشد، زیرا شرایط کار نسبتاً آهسته تغییر می‌یابد، خواست‌های اساسی کارگران حرفه معین فوق العاده ثابت است (خواستهای بافندگان بخش مسکو در سال ۱۸۸۵ و پتربورگ در سال ۱۸۹۶ را با هم مقایسه کنید) و مجموع این خواست‌ها و نیازمندیها میتواند طی سالها برای تبلیغات اقتصادی در جاهای عقب مانده و یا میان قشرهای عقب مانده کارگران دستور بسیار خوبی باشد؛ مثالهای اعتصابات موفقیت بخش در یک ناحیه، آمار مربوط به سطح بالا تر زندگی و شرایط بهتر کار در یک محل، کارگران جاهای دیگر را هم بمبارزه تازه و تازه‌ای تشویق میکند؛ رابعاً سوسیال دموکراسی، پس از اینکه ابتکار تعمیم مبارزه حرفه‌ای را بدست خود گرفت و بدینطریق رابطه جنبش حرفه‌ای روس

کارگران در باره آن نوع مسائلی که در ابوجایا میسل درج نموده، مقدارگرافی از نیروی یکنفر انقلابی را (که در این مورد یکنفر کارکن علنی بخوبی میتواند جانشین وی شود) بیپوده تلف میکنیم و باوجود این هیچگاه مدارک خوبی هم بدست نمیآوریم زیرا برای کارگرانیکه اکثر اوقات فقط از یک شعبه یک فابریک بزرگ اطلاع دارند و تقریباً همیشه از نتایج اقتصادی با خبرند نه از شرایط عمومی و موازین کار خود، کسب معلوماتی که کارمندان فابریک، بازرها، پزشکان و امثال آنها در اختیار دارند و چه بسا ضمن اخبار کوچک جراید و در نشریه‌های ویژه صنعتی، بهداری، زمستوها و غیره پراکنده است، غیر ممکن است.

گوئی «تجربه اولیه» ام، که هرگز آنرا تکرار نخواهم کرد، هم اکنون جلوی چشم است. چندین هفته میکوشیدم تا از کارگریکه پیش من می‌آمد «با حرص و ولع تمام» از وضع یک کارخانه بزرگ که او در آنجا کار میکرد پرسش و تحقیق کنم. گرچه من ولو با دشواری بسیاری هم بود یک طوری موفق به تشریح وضع کارخانه (فقط يك کارخانه!) شدم لیکن گاه میشد که کارگر مذکور در پایان کار، در حالیکه عرق خود را پاک میکرد، لبخند زنان میگفت: «برای من گذراندن ساعتها اضافه کار از جواب دادن بشوالات شما آسانتر است»

هر قدر ما با انرژی زیادتری مبارزه انقلابی بکنیم، همانقدر بیشتر دولت ناگزیر میگردد قسمتی از کار «حرفه‌ای» را بصورت مجاز در آورد و بدینوسیله قسمتی از بار را از دوش ما بردارد.

تا زمانیکه این وضع نباشد ما نمیتوانیم حتی یک روزنامه هم تأسیس کنیم که حقیقتاً تا اندازه‌ای قادر باشد بوسیله تبلیغات همه جانبه در مطبوعات به جنبش خدمت کند. ولی وقتی این وضع بوجود آید- آنگاه بخودی خود بین ارگان ضروری مرکزی و ارگانهای ضروری محلی مناسبات عادی برقرار خواهد گردید.

• • •

در نظر اول ممکن است چنین بنظر آید که نتیجه گیری داور به لزوم انتقال مرکز ثقل از فعالیت محلی به فعالیت سراسر روسیه‌ای بخصوص در مورد مبارزه اقتصادی مصداقی ندارد؛ در اینجا دشمن مستقیم کارگران تک تک کار فرمایان یا گروهی از آنها هستند که با یکدیگر بوسیله سازمانی مربوط نیستند که ولو اندکی همانند سازمان تمام عیار نظامی و کاملاً تمرکز یافته حکومت روس، این دشمن بلاواسطه ما در مبارزه سیاسی باشد که تا جزئیاتش با اراده واحدی رهبری می‌شود.

ولی موضوع اینطور نیست. مبارزه اقتصادی-چنانکه بارها باین موضوع اشاره نموده‌ایم- مبارزه حرفه‌ای است و از اینرو ایجاب میکند که کارگران نه فقط بر حسب محل کار بلکه بر حسب حرفه نیز متحد شوند، و هر قدر اتحاد کار فرمایان ما در انواع انجمنها و سندیکاها سریعتر پیشرفت حاصل مینماید بهمان اندازه هم این اتحاد حرفه‌ای بشکل مبرم تری لازم میشود. پراکندگی و خرده کاری ما بتمام معنی مانع این اتحاد میگردد، زیرا برای عملی شدن آن سازمان واحدی از انقلابیون در سراسر روسیه لازم است که قادر باشد رهبری اتحادیه‌های کارگران سراسر روسیه را بر عهده گیرد، ما در بالا راجع به نوع سازمانی که برای نیل باین مقصود مطلوب است، بحث نمودیم و اینک فقط چند کلمه‌ای بمناسبت طرح مسئله مطبوعات مان به آن علاوه مینمائیم.

اینکه در هر روزنامه سوسیال دموکراتیک باید ستونی در باره مبارزه حرفه‌ای (اقتصادی) وجود داشته باشد- گمان نمی‌رود برای کسی مورد شبهه باشد. ولی رشد جنبش حرفه‌ای ما را وادار میسازد که در باره مطبوعات حرفه‌ای نیز فکری بکنیم. لیکن بنظر ما چنین می‌آید که در باره جراید حرفه‌ای در روسیه عجالتاً، بغیر از موارد قلیل استثنائی، جای سخنی هم نمیتواند باشد؛ این- تجمل است و حال آنکه ما اغلب قوت لایموتی هم در بساط نداریم. برای ما آن شکل مطبوعات حرفه‌ای که مناسب با شرایط کار غیر علنی است و اکنون نیز مورد لزوم است همانا باید رساله‌های حرفه‌ای باشد. در این رساله‌ها میبایستی مدارکی علنی* و غیر علنی راجع به موضوع شرایط کار در صنف معین،

* مدارک علنی در این مورد مخصوصاً مهم است و ما در امر جمع آوری و توانائی استفاده از آن بویژه عقب مانده ایم. مبالغه نیست اگر بگوئیم که تنها از روی مدارک علنی هنوز میتوان بنحوی یک رساله حرفه‌ای نگاشت، لیکن تنها از روی مدارک غیر علنی- ممکن نیست. ا. با گرد آوری مدارک غیر علنی از بغیره دریاورقی سنون بعسد

الف) چه کسی از مقاله «از چه باید شروع کرد؟» رنجیده است؟

اکنون دسته گلی از عتاب و خطابی، که «رابوچیه دلوه» نثار ما میکند، نقل می‌نمایم. «این روزنامه نیست که میتواند تشکیلات حزبی را بوجود آورد بلکه بر عکس...» «روزنامه‌ای که بر فراز حزب و خارج از کنترل وی قرار میگیرد و در سایه شبکه‌ای از عاملین خود مستقل از وی میباشند...» «چه معجزی است که «ایسکرا» سازمانهای واقعا موجود سوسیال دموکراتیک آن حزبی را که خود وی به آن منسوب است فراموش کرده است؟...» «صاحبان پرنسیپهای محکم و دارندگان نقشه‌ایکه با این پرنسیپها موافق است، در عین حال تنظیم کنندگان عالی‌بقام مبارزه حقیقی حزبی که اجراء نقشه خود را بحزب تلقین میکنند...» «این نقشه، سازمانهای زنده و حیاتی ما را بعالم ارواح و اشباح میراند و میخواهد شبکه‌ای واهی از عاملین را به عالم وجود آورد...» «هر گاه نقشه «ایسکرا» جامه عمل بپوشد باعث خواهد شد که کلیه آثار حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه یعنی حزبی که در این کشور در حال بوجود آمدن است از میان برود...» «ارگان ترویج بدل بیک قانونگذار بدون کنترل و مطلق العنان تمام مبارزه عملی انقلابی میگردد...» «آیا روش حزب ما نسبت به تابعیت کامل خود از یک هیئت تحریریه خود مختار چگونه باید باشد؟» و غیره و غیره.

چنانکه خواننده از مضمون و لحن این نقل قولها ملاحظه میکند «رابوچیه دلوه» رنجیده است. ولی وی بخاطر خودش رنجیده بلکه بخاطر سازمانها و کمیته‌های حزب ما رنجیده است که گویا «ایسکرا» میخواسته است آنها را بعالم ارواح رانده و حتی رد و آثار آنها را نیز از بین ببرد. واقعا که چه قیامتی بر پا شده است! فقط یک چیز غریب بنظر می آید. مقاله «از چه باید شروع کرد؟» در ماه مه سال ۱۹۰۱ و مقالات «رابوچیه دلوه» در ماه سپتامبر سال ۱۹۰۱ منتشر شده‌اند، اکنون هم نیمه ماه ژانویه سال ۱۹۰۲ است. طی تمام این پنج ماه (چه پیش از سپتامبر و چه پس از سپتامبر) هیچیک از کمیته‌ها و هیچیک از سازمانهای حزب برضد این هیولائی که میخواهد کمیته‌ها و سازمانها را بعالم ارواح و اشباح براند رسماً اقدام به اعتراض نکرده است! و حال آنکه در این مدت، چه در «ایسکرا» و چه در بسیاری از نشریه‌های دیگر معنی، و غیر معنی، دهها و صدها خبر از تمام اکناف روسیه درج شده. چطور شد که کسانی که آنها را میخواهند بعالم ارواح و اشباح برانند از این مطلب خبردار نشدند و از آن رنجیدند—ولی شخص ثالث رنجید؟

علت وقوع این امر این بود که کمیته‌ها و سازمانهای دیگر مشغول کار واقعی هستند و به بازی «دموکراتیسم» سر گرم نشده‌اند. کمیته‌ها مقاله «از چه باید شروع کرد؟» را خواندند و دیدند که این کوششی است برای «طرح نقشه معین تشکیلاتی تا آنکه بتوان از تمام جوانب ساختن این تشکیلات اقدام نمود» و چون آنها بخوبی میدانستند و میدیدند که هیچیک از این «تمام جوانب» مادامکه بلزوم این بنا و بدرستی نقشه معماری آن اطمینان حاصل ننماید

را با سوسیالیسم مستحکم نمود، در عین حال کوشش خواهد کرد که فعالیت تردیونیونی ما در جمع کل فعالیتهای سوسیال دموکراتیک ما نه سهم خیلی کم و نه سهم خیلی زیاد داشته باشد. برای سازمان محلی، اگر از سازمانهای شهرهای دیگر مجزا باشد، رعایت تناسب صحیح بسیار دشوار و گاهی حتی غیر ممکن است (مثال «رابوچایا میسل» نشان میدهد که تا چه درجه عجیبی ممکن است در این مورد راه مبالغه بسوی تردیونیونیسم پیسوده شود). ولی برای سازمان سراسر روسیا ای انقلابیون، که پیوسته از نقطه نظر مارکسیسم پیروی مینمایند و تمام مبارزه سیاسی را رهبری میکنند و ستادی از مبلغین حرفه‌ای در اختیار خود دارد تعیین این تناسب صحیح هرگز مشکل نخواهد بود.

نقشه ایجاد یک روزنامه سیاسی برای سراسر روسیه

ب. کریچفسکی («رابوچیه دلوه» شماره ۱۰ ص ۳۰-۳۱) ضمن اینکه ما را متهم میسازد باینکه میخواهیم «بوسیله مجزا نمودن تئوری از عمل، تئوری را بیک آئین بیجان بدل سازیم» مینویسد: «بزرگترین خبط «ایسکرا» در این مورد «نقشه» سازمان عمومی حزبی (یعنی مقاله «از چه باید شروع کرد؟») است. «مارتینف هم با او هم صدا شده اظهار میکند «تمایل «ایسکرا» که میخواهد از اهمیت سیر پیشرو مبارزه عادی روزمره در مقابل ترویج در خشان و مکمل بکاهد... منجر به طرح یک نقشه تشکیل حزب شده است که در شماره ۴ در مقاله «از چه باید شروع کرد؟» آنها پیشنهاد مینماید (همانجا ص ۶۱-۶۲). بالاخره در این اواخر ل. نادرزین هم ملحق بجرگه کسانی گردید که از این «نقشه» (گمبه به علامت استهزاء این کلمه گذارده شده است) خشمگین شده‌اند. او در رساله موسوم به «کانون رولوتسی» («آستانه انقلاب») که همین حالا بدست ما رسیده است (نشریه «گروه سوسیالیستهای انقلابی» سوابدا که ما با آنها آشنائی داریم) مینویسد «حالا صحبت در باره سازمانی که یک روزنامه سراسر روسیه رشته پیوند آن باشد،—معنایش به نمرساندن خیالیافیه‌ها و فعالیت کابینه نشینی است» (ص ۱۲۶-۱۲۷). این نموداری از «مطبوعات بازی است» و غیره.

اینکه تروریست ما با مدافعین «سیر پیشرو مبارزه عادی روزمره» همفکر در آمد برای ما هیچ مایه تعجب نیست، مخصوصاً پس از آنکه ما، در فصل‌های مربوط به سیاست و سازمان، ریشه این نزدیکی را مورد مطالعه قرار دادیم. ولی ما هم اکنون بایستی خاطر نشان نمایم که فقط ل. نادرزین بود که کوشش نمود با خلوص نیت در افکار مندرجه در مقاله‌ای که از آن خوشش نیامده است تعمق نماید و سعی کرده است پاسخی در ماهیت امر به آن بدهد. در صورتیکه «رابوچیه دلوه» بهیچوجه در ماهیت امر سخن نرانده بلکه فقط کوشش نموده است با کمک یک مشت کلمات عوام فریبانه دور از نزاکت مسئله را در هم و پیچیده نماید. بنابراین، هر قدر هم که ناگوار باشد، باز ما مجبوریم قبلاً مدتی وقت خود را صرف پاک کردن اصطبل اوزیاس بنماییم.